

سامانه میهن پرستان ایران برای نوزایش (سامان)

به سوی رؤیای ایرانی

هوشنگ امیراحمدی
استاد ممتاز و دبیر کل سازمان آبان

خرداد ۱۴۰۱

« چو ایران نباشد تن من مباد »
« ای ایران غمت مرساد جاویدان شکوه تو باد »

سامانه میهن پرستان ایران برای نوزایش (سامان)

نویسنده: هوشنگ امیراحمدی

چاپ: ۱۴۰۱ هجری خورشیدی، ۲۰۲۲ میلادی

موضوع: جامعه‌شناسی ایران

شابک: ۹۷۸-۱-۵۹۵۸۴-۷۹۱-۱

The Program of Patriot Iranians for Renaissance

By: Houshang Amirahmadi

First Edition- 2022

Subject: Iranian Sociology

Published in: USA

I S B N: 978-1-59584-791-1

©Houshang Amirahmadi 2022

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or retransmitted in any manner whatsoever except in the form of review, without permission of the author.
Manufactured in the United States of America

ساختار و ترتیب اصل‌ها در این نوشته بر پایهٔ اولویت‌بندی نیست، اما اصول و اندیشه‌هایی که طرح و شرح شده‌اند یک کلّ به هم پیوسته و هم‌افزا را بر ساخته‌اند، که در چندپارگی و جداماندگی، هدف‌نهایی‌شان حصول‌پذیر نخواهد بود. گفتنی است یکایک اصل‌ها و اندیشه‌های برشمرده، به تنهایی نیز، اهمّیت و اثرگذاری ویژهٔ خود را دارند. دیدگاه‌های تحلیلی، انتقادی، و تکمیلی خوانندگان را ارج می‌نهیم. لطفاً نظرات خود را به این رایانامه بفرستید:

E-mail: samaniyan.info@yahoo.com

انتشار این سند راه‌بردی در خرد و کلان، جزء و کلّ، و در هر شکلی با رعایت امانت‌داری و درج منبع دقیق آن مجاز است. لطفاً در توزیع گستردهٔ آن، برای آیندهٔ روشن ایران و ایرانیان، ما را یاری دهید.

پیش‌گفتار

این سند راه‌بردی در قالب یک پیش‌گفتار و بیست اصل پرداخته شده است. در این سند، سازمان آبان بر آن است تا رشته مفاهیم و اصول فکری و تشکیلاتی یک مجمع موازی با نام **سامانه میهن‌پرستان ایران برای نوزایش (سامان)** را برای مردمان ایران‌زمین ترسیم کند. هدف اصلی **سامان** و کوشندگان آن، **سامانیان**، طراحی نقشه راه توسعه همه‌جانبه و اقتدار ایران، و نیز دعوت از ایرانیان میهن‌پرست، خواه فرد یا گروه، برای اتحاد یا ائتلاف حول این محور به‌سوی یک «رؤیای ایرانی» است.

مردمان کشورهای پیش‌رفته و توسعه‌یافته در چارچوب یک «رؤیا» هم‌بسته و هم‌یار شده‌اند. برای نمونه، آمریکاییان «رؤیای آمریکایی»، چینیان «رؤیای چینی»، و هندیان «رؤیای هندی» را راه‌نمای پیش‌رفت خود کرده‌اند. ایرانیان نیز باید «رؤیای ایرانی» را سرلوحه و قطب‌نمای پویش و پیش‌رفت خود سازند و شکل و محتوای این رؤیا را به‌دقت مهندسی کنند.

در این سند راه‌بردی میهن، وطن، کشور، و ملت به یک معنا گرفته شده‌اند، و همگی به ایران اشاره دارند، کشوری که خود جهانی فرهنگی و تاریخی است. چشم‌انداز میهنی این سند، بسته به موارد، کوتاه‌مدت، میان‌مدت، یا درازمدت است و سطوح و تنوع سرزمینی را هم زیر نظر دارد.

برای سازندگی هر چه بیش‌تر، لحن این سند شفاف، روراست و سراسر است، و گاه هم بی هیچ لکنتی منتقدانه است.

تاریخ بلند ایران نمودار این تجربه است که برای اتحاد میان ایرانیان در دوره‌ها و روزگاران گوناگون، از دو عنصر بهره گرفته‌اند: عنصر ایران و عنصر دین، از جمله اسلام. در تاریخ معاصر هر دوی این عناصر به خدمت گرفته شده‌اند، گرچه در اتحادسازی با این عناصر اهداف متفاوتی مطرح بوده‌است. برای نمونه، رضاشاه از عنصر ایران‌گرایی برای ملت‌سازی (nation-building) و آیت‌الله خمینی از عنصر اسلام‌گرایی برای دین‌سالاری (theocracy) بهره بردند.

شوربختانه کاربست این دو عنصر در تاریخ اخیر ایران نادرست بود، در نتیجه قدرت چسبانندگی یا متحدکنندگی آن‌ها نیز اندک و ناپایدار. ایران‌گرایی رضاشاه با هدف نوزایی ایران باستان عामدانه از روی سیزده سده تاریخ ایران عصر اسلامی پرید. در مقابل، اسلام-گرایی خمینی، با نفی میراث ایران پیشااسلام، کوشید تا اسلام حکومتی-ایدئولوژیک جدیدی را در کشور حاکم کند.

این سند کوشیده‌است تا با تبیین تازه‌ای از صورت و مضمون ایده «ایران‌پرستی»، این دو نقیصه شاه و شیخ را تصحیح کند. در این راستا، ایده ایران‌پرستی، به عنوان بنیاد اتحاد ایرانیان، آمیزه‌ای از نوزایش ایران برای کشورسالاری ارائه می‌دهد که اساس آن سراسر تاریخ ایران، و نه بخش و برشی از آن هم‌چون ایران باستانی یا ایران اسلامی است. چگونگی این دربرگیری، و تبیین جای‌گاه دین در آن، مهم‌ترین معضلی است که

ایران سازان باید به آن بپردازند.

تمامی موارد و اصول برشمرده در این سند از جمله ایران پرستی و توسعه فراگیر را دکتر هوشنگ امیراحمدی در نوشتارها و گفتارهای پرشماری تبیین کرده است، و بیش تر آن ها در تارنمای شخصی شان، کانال های یوتوب و تلگرام، و برگه اینستاگرام ایشان، تارنمای سازمان آبان، کانال تلگرام و گروه واتس آپ آبان، و در سایر فضاهای مجازی در دسترس اند (نگاه کنید به پیوندهای فهرست شده در پایان این سند).

صاحب نظران و گروه های بی شماری از ایرانیان هم درباره موضوعات طرح شده در این سند راهبردی نوشته اند و نقد و نظر فنی ارائه داده اند. برخی از این اندیشه ها و انباشته ها ارزشمندند و باید به این دست آوردها ارج نهاد و از آنان بهره ها برد. در این سند هم از این دیدگاه های ارزنده استفاده سرشاری برای تدوین و تبیین مفاهیم و اصول شده است. ضمن اعتراف به این بهره برداری، مایه ناخرسندی است که شکل این سند راهبردی مجال نقل قول مستقیم را نمی دهد.

اصول این سامانه در روند فراگیری های نظری و عملی، به ویژه در رابطه با چگونگی کاربست آن ها، بیان روشن تری خواهند یافت. یکایک اصل ها بر پایه مرام نامه سازمان آبان تنظیم شده اند و تکمیل گر و غنابخش آن مرام نامه اند. یکایک این اصولی که در پی می آیند اساس اندیشه، گفتار، و کردار هموندان و کوشندگان سامان، یعنی سامانیان را برمی سازد.

نیاز به تبیین این اصول و فراخوان برای اتحاد در چارچوب آن برآمده از دو ابردشواری است: نخست، حال و روز بحرانی کشور، از جمله فلاکت

معیشتی، فقر، و فساد که به‌رغم برخی دست‌آوردها، زندگی را برای مردم و سرزمین ایران روزاروز تیره‌تر می‌کند. دوم، نبودِ شاه‌راهی نظری و عملی برای گذر از بحران و تحققِ رؤیای ایرانیِ یک ملتِ دیرین‌سال.

در این میان، نه حکومت اسلامی برنامه‌ای برای گره‌گشایی از کلاف سردرگم بحران‌ها و حرکت به‌سوی پیش‌رفت دارد و نه مخالفان و معارضان آن. آن‌چه شهروندان از هر سو می‌شنوند شعار پوچ است و شرار یأس. و آن‌چه مردم در مانده می‌جویند دگرگونی بنیادین است و پویش به‌سوی یک ایران نوین. اما چگونه و با چه محتوایی نمی‌دانند، اگرچه رؤیای آن ایران را در سر دارند.

اما در این کشاکش یک خطر بزرگ هم در کمین آنان است: تغییر به‌عنوان یک هدف، نه وسیله؛ دگرگونی از سر‌نومیدی و خشم، نه امیدواری و مهر؛ تغییر برای انتقام‌جویی، نه سازندگی؛ دگرگونی از روی درماندگی، نه آمادگی؛ و تغییر با یک فکر خام و آرمان‌گرایانه، و نه یک کلان‌برنامه واقع‌نگر و عمل‌گرا. بدبختانه چندین بار در گذشته، از جمله در انقلاب ۱۳۵۷، ایرانیان در چارچوب اندیشه «هر تغییری بهتر از هیچ تغییر است» برخورد‌های واکنشی و یران‌گری به وضعیت بحرانی خود داشته‌اند، حال آن‌که می‌بایست دوراندیشانه، کنش‌مندانه، و سازنده عمل می‌کردند.

داشتن یک رؤیا مهم است، اما مهم‌تر خردورزی در چگونگی رسیدن به آن است. گذار از این نظام دین‌بنیاد آری، اما چگونه و سپس چه؟ فرض کنید حکومت اسلامی فردا با دستی غیبی سرنگون شود، پس فردا چه نظامی قرار است جانشین شود؟ کدام رهبران و مدیران حاکم خواهند شد؟

و در آن فرداروز، آنان بناست برای رفع بحران و ساختن رؤیای مردم چه کنند؟ امروز بی‌توجهی به این پرسش‌ها مشکلاتی را در آینده پدید خواهد آورد.

آنان که می‌گویند «نگرانِ فردای رفتن جمهوری اسلامی نیستند» به تجربهٔ ایران بی‌توجه‌اند. درست است که ایران نخبه و متخصص و مدیر بسیار دارد، اما آنان در شرایط ابربحران‌های داخلی و خارجی بدون یک نقشهٔ راه چه خواهند کرد؟ در مقابل، آنان که مردم را از تغییر به دلیل ترس از جنگ داخلی و «هزار سال» عقب‌رفتگی بر حذر می‌دارند هم به همان نسبت گروه نخست در اشتباه‌اند. نه به آن خوش‌بینی و نه به این بدبینی.

تاریخ و تجربه به جهانیان می‌آموزد که تغییر راه‌گشاست، اما هر دگرگونی لزوماً بهبودبخش و شکوفاگر نیست، و خردورزی برای تحوّل بنیادین باید ورای فهرست کردن آرزوها و رونویسی از مدل‌های نامناسب حرکت کند. نخست باید یک رؤیای مردم‌پسند داشت و سپس آن را به برنامه‌ای عملی بدل کرد. در انقلاب ۱۳۵۷، آیت‌الله خمینی با ترسیم رؤیای «حکومت اسلامی» و انتقال مؤثر آن به توده‌های مردم ایران، نظام شاهنشاهی کهن ایران را برانداخت.

مخالفان حکومت اسلامی امروز می‌خواهند این نظام را سرنگون کنند اما با کدام رؤیا و برنامه؟ چه حکومتی قرار است جانشین حکومت اسلامی شود؟ بدیهی است که تا یک رؤیای منسجم و عملی ساخته نشود و به‌طور مؤثر به مردم منتقل نگردد، نظام کنونی برجا خواهد ماند. و حتّاً اگر این حکومت معجزه‌آسا هم برافتد، پیش‌آمدی چندان سازنده و امیدبخش

نخواهد بود، مگر این که نقشهٔ راه فراروی ایران مشخص باشد.

ایرانیان یکی از تاریخی‌ترین و ثروت‌مندترین کشورهای جهان را دارند. کشوری که در گذر روزگاران هم بسی بحران‌ها را از سر گذرانده، هم برون‌رفت از آن‌ها را آزموده‌است. این غنامندی و آزموده‌های زرّین گذشته باید به ما ایرانیان نوید آینده‌ای درخشان را دهد و در مردمانمان شور و توانی برای رویارویی با خمودی و بحران‌زدگی در راستای ایجاد یک رؤیا برای سازندگی و بالندگی میهنی بیافریند.

این بار هم آشکار است که ایران بحران‌دیده، در آینده‌ای نه‌چندان دور، راه‌رهایی را خواهد یافت و به پیش خواهد شتافت. اما برای پدیدآوری این شاه‌راه به‌سوی آن رؤیا باید طرحی نو، امروزی، واقع‌بین، عمل‌گرا و شکوفاننده داشت. شالودهٔ این طرح اتحاد و ائتلاف میان مردم به مدد اکسیرِ ایران‌پرستی و تبیین چگونگی زایش آن «باغ بهاری» و گشودن درهای آن به روی مردم است.

به سخن دیگر، هدف این سند راهبردی طراحی این شاه‌راه برای گذر از بحران به‌سوی توسعهٔ پای‌دار و فراگستر ایران است. هم‌پیمان و هم‌پیمان شویم تا این شاه‌راه به‌سوی زایش و شکوفایی آن رؤیای ایرانی، آن باغ بهاری، هرچه روشن‌تر ترسیم، و سازنده‌تر عملی شود. در آغاز، لطف کنید و این سند را با دقت تمام بخوانید و نقد و نظرتان را هم متوجه اصول و مفاهیم کنید، تا فرعیات و جزئیات، و یا پدیدآورندهٔ آن. **سامانیان** گشوده به گفت‌وگو و دادوستد معرفتی‌اند.

نویسندهٔ این سند راه‌بردی، هوشنگ امیراحمدی، یک استاد دانش‌گاه

و متخصص برنامه‌ریزی و توسعه، و کنش‌گر صلح است. او بیش از سه دهه از زندگی خود را صرف پژوهش و نگارش دربارهٔ توسعهٔ ایران و عادی‌سازی رابطه با آمریکا کرده است. علاقه‌مندان به کارنامک (رزومه) ایشان می‌توانند به پیوندی که در آخر این سند آمده است رجوع کنند. درحالی که نویسنده به دست‌آوردهای علمی و سیاسی و پیش‌بینی‌های خود افتخار دارد، اما ایشان گه‌گاهی نیز در موضع یک ایران‌پرست با لحن یا داورهای خود نسبت به برخی تندروی کرده است. امیراحمدی امیدوار است که رنجش و دل‌خوری احتمالی، پایهٔ دآوری و ارزیابی فنی پیرامون این سند راه‌بردی و پاسخ به فراخوان آن برای اتحاد سازنده برای ایران نوین نگردد.

چرایی نام‌گزینی سامان و سامانیان

به چهار دلیل بنیادی، نام ایرانی «سامان» و «سامانیان» برای این پویش میهن‌پرستان برگزیده شد.

نخست، بهره‌گیری از سرواژه «سامان» برای کوتاه‌سازی نام سامانه میهن‌پرستان ایران برای نوزایش بدین معناست که هم‌پیمانان آن به‌عنوان هم‌وندان یک حزب یا هواداران یک ایدئولوژی عمل نخواهند کرد، بلکه سامان‌مند گرد هم آمده‌اند تا یک ایران توان‌مند، سرآمد، و توسعه‌یافته بسازند. جامعه هدف این بیانیه، سامانیان، همه ایرانیانی‌اند که دلی در گروی تحقق رؤیایی ایرانی دارند و با کلیت چشم‌انداز و اصول طرح‌شده در این سند راه‌بردی هم‌سو و هم‌راه‌اند.

دوم، واژه «سامان» به‌معنای «سرزمین، دارایی، توانایی، نظم و نظام، آرام و قرار، اندازه» است (فرهنگ بزرگ سخن، ج ۵، ص ۳۹۹۶). پس «سامان» نامی است که گردآورنده همه موهبت‌ها و فضیلت‌هایی است که ایرانیان برای میهن و مردمان خود می‌خواهند و برای دستیابی به آن به‌جان می‌کوشند.

سوم این‌که دودمان «سامانیان» در تاریخ ایرانیان و دست‌آوردهای درخشان آنان درس‌آموزی بسیاری برای روزگار ما دارد. با بینش و کوشش سامانیان، هویت ایرانی پس از سده‌ها سرکوب و سکوت، از خمودی و خاموشی برون آمد و خود را بازساخت. آداب و سنت‌های ایرانی از نو برآمدند و بالیدند و ایران‌زمین دگرباره روی آرامش و بالندگی گرفت.

و چهارم اینکه سامانیان که خود را وارثان پادشاهان باستانی می‌دانستند، آغازگر نوزایی و سرفرازی ایران شدند. کیستی و هستی و فرهنگ ایرانی را از زیر سده‌ها آوار تازیان درآوردند و والا داشتند، و اوضاع مُلک و مردمان را سر و سامانی بسیار بخشیدند. امیران سامانی زبان فارسی را سخت ارج نهادند و بر صدر نشاندند، دانش و فرهنگ و هنر را شکوفاندند، و بزرگانی بسیار هم‌چون ابن‌سینا و رودکی و فردوسی پروراندند. افزون بر این‌ها، با ستیزه‌پرهیزی، سازگاری، و رواداری با دین، میراث ایران و باورهای مردمان را گرامی داشتند.

اصول راه‌بردی سامانیان

این سند راه‌بردی در پنج بخش، دربردارنده بیست اصل سامان یافته‌است. نخستین بخش به موضوعات مرتبط با امنیت‌آفرینی و گسترش صلح بین‌الملل می‌پردازد و دومین بخش رستاخیز ایران و هم‌گرایی ایرانیان را شرح می‌دهد. در بخش سومین، سیاست‌مداری و اقتدارپایی قانون‌مند بررسی می‌شود، و بخش چهارمین، هنجارسازی اجتماعی و مدیریت سرزمینی طرح و تبیین می‌گردد. و سرانجام پنجمین بخش گذار ایمن و توسعه اقتصادی و سیاسی را بحث می‌کند.

نگارنده کوشیده تا از ره‌گذر این اصول بیست‌گانه، اساسی‌ترین نگرانی‌ها و نیازهای ایران را شرح دهد، و راه‌بردهای موفق نظری و عملی را در سطح جهان، و کاربست آن‌ها را برای زایش رؤیای ایرانی پیش نهد. از دید نگارنده، نخستین و مهمترین گام در راستای زایش اتحاد میان ایرانیان است، و اساسی‌ترین ایده برای این اتحاد، ایران‌پرستی است.

سامانیان با رواج بخشی اصول راه‌بردی زیر خود را از دیگران تمایز می‌بخشند. به‌رغم پافشاری بر این تمایز، آنان خواهان هم‌پیمانی یا هم‌سویی با همهٔ کسان و سازمان‌هایی‌اند که با بیش‌تر این اصول، شامل آن‌هایی که جزو خط‌قرمزهای هر میهن‌پرستی باید باشد، هم‌داستان‌اند و برای بر ساختن ایرانی توان‌مند و توسعه‌یافته جان می‌فشانند.

در مرام‌نامهٔ سازمان آبان و طی این سند راه‌بردی خط‌قرمزهای میهن‌پرستان ایران روشن شده‌اند. استقلال سیاسی، مالی، و نهادی **سامانیان** از دولت‌های بیگانه، پاس‌داری از یک‌پارچگی سرزمینی کشور، یگانگی و استواری ملت ایران و زبان فارسی، همراه با تأکید بر کنار نهادن دین در حکومت‌داری و بی‌تبعیضی، و خواست آزادی و دادگری میان ایرانیان از جمله اصول تغییرناپذیر و بایدهای مسلم میهن‌پرستان ملت‌گرای ایران است.

کشورها را نگرش‌های نو ساخته‌اند، و **سامانیان** «ملت‌گرایی» را برای پی‌ریزی ایرانی نوین، شکوه‌مند، و شکوفیده پیش‌نهاد می‌کنند. ملت‌گرایی ایرانی باید در نازل‌ترین شکل خود برخوردار از سویه‌ها و سرمایه‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری مردم، سرزمین، فرهنگ (و تاریخ)، حکومت (دولت) و جای‌گاه جهانی کشور باشد. ایرانی وطن‌پرست و ملت‌گرا شهروندی است که در راستای سرافرازی سراسر کشور به جان و دل می‌کوشد و آرمان او هم شادمانی مردمان، آبادانی سرزمین، شکوفایی فرهنگ، مشروعیت حکومت و قانون‌مندی دولت، و فراز آیی جای‌گاه جهانی ایران و ایرانی است. برای شرح دقیق اندیشهٔ ملت‌گرایی به مرام‌نامهٔ سازمان آبان بنگرید.

فهرست اصل‌های بیست‌گانه

امنیت‌افزایی و صلح‌گستری بین‌المللی

اصل یکم: برآورد نظم جهانیِ پیش‌آرو (دوقطبی غرب و شرق)

اصل دوم: واکاوی روندها و چالش‌های منطقه‌ای ایران

اصل سوم: دشواری‌های امنیت انسانی و سرزمینی کشور

اصل چهارم: رواج‌بخشی دیپلماسی، صلح جهانی، و رابطه با آمریکا

رستاخیز ایران و هم‌گرایی ایرانیان

اصل پنجم: گسترش میهن‌پرستی، اتحاد، و اقتدار

اصل ششم: رستاخیز هویت، فرهنگ، و آیین‌های ایرانیان

اصل هفتم: بازتعریف جای‌گاه دین و نهادهای دینی

اصل هشتم: پایه‌ریزی یک جهان‌بینی نوین ایرانی

سیاست‌مداری و اقتدار یابی قانون‌مند

اصل نهم: گسترش واقع‌نگری، عمل‌گرایی، و اخلاق‌مداری

اصل دهم: شکوفایی سیاست‌مداری و بزرگان‌اندیشی

اصل یازدهم: توان‌افزایی نیروهای مسلح کشور

اصل دوازدهم: راهبرد میهنی ارتباطات و رسانه‌های ایران نو

هنجار سازی اجتماعی و مدیریت سرزمینی

اصل سیزدهم: توسعه‌نیافتگی و روندهای جمعیت‌شناختی ایران

اصل چهاردهم: تهدیدهای زیست‌محیطی و چالش مدیریت سرزمینی

اصل پانزدهم: عدالت‌گستری و فراهم‌آوری نیازهای نیروهای اجتماعی

اصل شانزدهم: ریشه‌کنی ابتذال سیاسی و فساد نهادمند

مهندسی گذار ایمن و توسعه اقتصادی

اصل هفدهم: آزموده‌های گذار سیاسی در جهان و کاربرد آنها در ایران

اصل هجدهم: بایستگی پی‌ریزی دولت توسعه‌گر و حکمرانی کارآمد

اصل نوزدهم: به‌کارگیری علم توسعه و تجربه‌های عملی

اصل بیستم: معماری نظام توسعه پایدار اقتصادی

امنیت‌افزایی و صلح‌گستری بین‌المللی

اصل یکم: برآورد نظم جهانیِ پیشارو (دوقطبی غرب و شرق)

در گذر سه سده گذشته، «باختر سیاسی» پیش‌آهنگ و سرآمد سیاسی، نظامی، اقتصادی و فناورانه در جهان بوده‌است و بر «خاور سیاسی» در همه این قلم‌روها برتری داشته. این فرادستی در بخش‌های فرهنگی، گفتمانی، و رسانه‌ای نیز نمودار بوده‌است. اما این نظم غرب‌بنیادِ دیرینه که با رشد سرمایه‌داری تجاری و سپس صنعتی لیبرال در سایه برتری نظامی، فناورانه، و اطلاعاتی غرب ممکن شده بود، در حال تغییر است. گرایش‌ها و روندهای جهانی نشان از افول جدی سرمایه‌داری لیبرال غرب، و نزول نسبی اقتدار آن در همه زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فناورانه و فرهنگی دارد.

هم‌زمان با افت نسبی غرب در زمینه‌های یادشده، ارزش‌ها، نهادها، و نظم و قواعد غرب‌بنیاد نیز در جهان در حال افول تدریجی است. ناکارآمدی سازمان ملل و ناتوانی شورای امنیت در پیش‌گیری و پایان‌بخشی به منازعات

بین‌المللی، و شکست این نهادها در هم-آهنگی بین‌المللی برای مقابله با خطر فزایندهٔ گرمایش جهانی، واپس‌روی دموکراسی غربی در چهارگوشهٔ جهان، از جمله در خود غرب، و افزایش تهدیدآفرین نابرابری‌های ثروت و درآمد در سرمایه‌داری‌های پیش‌رفته، از دیگر روندهایی‌اند که آشکارا نشان از نزول نسبی باخترزمین دارد.

در دهه‌های اخیر، هم‌پیمانی‌های نظامی و امنیتی آمریکا در سراسر جهان، به‌ویژه در اروپا، خاورمیانه، و خاور دور دچار تزلزل گشته است. حتّا سازمان پیمان اطلس شمالی (ناتو) هم آن‌گونه که در تجربه‌های یوگوسلاوی، افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، به‌تازگی در اوکراین، و دیگر مداخله‌گری‌های آن شاهد بوده‌ایم، گرچه توانایی ویران‌گری دارد، اما کاربستِ زور آن دوام‌دار نبوده و اثربخشی راه‌بردی نداشته است. این سازمان امروز ابزاری ناتوان برای حفظ سلطهٔ غرب بر شرق است، و نه دفاع از «دموکراسی غربی» در مقابل «دیکتاتوری شرقی» آن‌گونه که ادعا می‌شود.

«لیبرالیسم» باخترزمین نیز که زمانی روبنای سیاسی خوبی برای زیربنای سرمایه‌داری رقابتی آن بود، دیگر نخواهد توانست عامل دوام برتری‌جویی غرب در بلندمدت باشد. در سایهٔ شدت‌گیری نابرابری‌های طبقاتی و اجتماعی، برخوردهای نژادپرستانه، و نیز شکل‌گیری اولیگارشی‌های سیاسی، اقتصادی، و مطبوعاتی، لیبرالیسم و نوع جدید آن نولیبرالیسم، مشروعیت گذشته خود را آهسته‌آهسته از دست می‌دهد. در میدان اطلاعات و خبررسانی نیز غرب پیوسته به ورطهٔ خبر جعلی یا «فیک نیوز» فرومی‌لغزد، و در عمل، درگیر یک جنگ تبلیغاتی با خود و

علیه شرق است.

استفاده از سیاست «تحریم» به حیث یک جنگ‌افزار اقتصادی علیه دولت‌های «سرکش و ستیزه‌جو» با غرب هم اثر قاطعی در حفظ سیطرهٔ غربیان، حتّا در تغییر رفتار رقیبان یا دشمنان آنان، نداشته و نخواهد داشت. امروز بیش‌تر کشورها از تحریم غرب علیه خود یا دیگران به‌عنوان «جنگ اقتصادی» یاد می‌کنند و ایستادگی در برابر تحریم‌های زورمندانه را عاملی برای هم‌بستگی جهانی علیه هیمنه‌جویی غربی می‌شمارند.

افزون بر این، غرب چندین دهه خود را پرچم‌دار و پشتیبان دیپلماسی جهانی دانسته و رقیبان خود را با برچسب «ناباوری به گفت‌وگو و مذاکره برای حل منازعات جهانی» می‌نکوهید. اینک اما خود هر چه بیشتر به نوعی رفتار دیپلماتیک گراییده که نام «زیپلماسی» زبیدهٔ آن است. در دیپلماسی قراردادی، دو طرف نگرانی‌ها و مسائل خود را به بحث می‌گذاشتند و برای رسیدن به توافقی در چارچوب منافع و امنیّت ملی می‌کوشیدند. در مقابل، زیپلماسی روشی است که در آن طرف قوی‌تر مسائل و نگرانی‌های خود را طرح می‌کند، اما دهان طرف مقابل را می‌بندد (زیپ می‌کند) و می‌کوشد به توافقی تنها در راستای منافع خود برسد.

در کنار این گرایش‌ها، تحوّلات منفی دیگری هم بر ضعف غرب می‌افزاید. برای نمونه، بدهی ملی ایالات متّحد آمریکا سر به ۳۰ تریلیون دلار، یعنی نزدیک به ۱۲۵٪ تولید ناخالص داخلی آن زده‌است. هم‌هنگام، دارایی خانوارهای آمریکایی در دو دهه گذشته درجا زده‌است. در این سالیان دراز، طبقهٔ متوسط کاهش درآمد و طبقهٔ بالا افزایش نجومی درآمد

و ثروت داشتند، و شکاف دارایی و برخورداری میان دارترین و ندارترین شهروندان چندبرابر شده است. هم‌زمان، بازگشت تورّم دورقمی هم در اکثر سرمایه‌داری‌های غربی قشرهای فرودست و میانی را بسی آسیب‌پذیرتر کرده است.

فساد رهبران سیاسی و تمایلات جهان‌گرایانه برخی جریان‌ها و جناح‌ها سبب‌ساز سر برآوردن «فاشیسم ملّی» هم شده است. امری که این بار سرشتی نه سامی‌ستیز، که خاورستیز دارد. بی‌گمان غرب در جای‌گاه قدرت برتر و بلامنازع جهان در مسیر افت نسبی پیش می‌رود، و چه‌بسا در غیاب یک درگیری نظامی وسیع قاره‌ای یا جهانی، قادر به اصلاح این مسیر به سود خود نباشد. اینجاست که صلح‌طلبان جهان باید جبهه خود را علیه این درگیری احتمالی تقویت کنند.

به‌رغم این تحولات در باخترزمین، بازگشت آرام و عیان خاورزمین، به‌ویژه آسیا، نیز روندی شکننده دارد. آسیا برای رسیدن به جای‌گاهی برتر در جهان هنوز راهی دراز و پرخطر در پیش رو دارد. سوای خطرات بی‌ثباتی سیاسی و دیکتاتوری داخلی و نبود سازکارهای شایان و بسنده مالی و سیاسی در جهان، شرق بی‌تردید با واکنش‌های بازدارنده غرب نیز مواجه خواهد شد. سیاست ایالات متحّد، ناتو، و اروپا در ارتباط با تنش گرم بین روسیه و اوکراین آینه تمام‌نمای خطرانی است که شرق برای چرخش تراز قدرت در جهان به زیان غرب با آن‌ها روبه‌روست.

روسیه با شروع درگیری‌ها با اوکراین پای خود را در پهنه‌ای نهاده که نه پایان جنگ با خشنودی اوکراین و آمریکا برایش شدنی است، و نه

یارای بازنده شدن در میدان این رویارویی کم‌مانند را دارد. در گرماگرم این ستیزها، رابطهٔ روسیه و غرب هم ترمیم‌ناپذیروار تخریب شده است، و برآمد آن پیدایش وضعیتی شده که روس‌ها برای بازمانی و استواری خود چه‌بسا در برهه‌ای ناگزیر از به کارگیری سلاح‌های هسته‌ای راه‌کنشی (تاکتیکی) یا حتّاً راه‌بردی (استراتژیک) شوند. این احتمال معنادارتر می‌شود اگر یادمان نرود که سوای یک جنگ هسته‌ای، در آیندهٔ پیش‌بینی‌پذیر، هیچ کشوری توانایی جنگی در برابر آمریکا را در هوا و دریا نخواهد داشت.

در واقع، پوتین تا کنون چند بار این امکان را به‌صراحت بیان کرده‌است، اما جنگ‌طلبان هم‌چنان هرچه بیش‌تر آتش جنگ را می‌افروزند. برپایی دشمنی بین غرب و روسیه امکان سرریز درگیری‌ها به دیگر کشورهای خاورزمین از جمله قدرت‌های نوخاسته‌ای چون چین و هند را بالا خواهد برد. و این‌ها زمانی است که غرب (به‌ویژه آمریکا) هم‌اکنون چین را چالش نخستین و بنیادین پیش‌روی خود می‌بیند، و البته چشمی نگران به خیزش هند در قامت چالش راه‌بردی پی‌آیند را هم دارد. ژاپن، کرهٔ جنوبی، آفریقای جنوبی، اندونزی، و برزیل نیز از دیگر چالش‌آفرینان برای غرب در میان قدرت‌های میان‌رده خواهند بود.

از قریب ۸ میلیارد تن جمعیتِ مردمان در جهان امروز، بیش از ۲/۸ میلیارد نفر یا یک‌سوم باشندگان این کرهٔ خاکی، تنها در چین و هند زندگی می‌کنند، و همراه با آفریقا، سهم این دو ابرقدرت از جمعیت گیتی رو به فزونی است. در واقع، تنها حدود یک‌چهارم مردم دنیا در غرب—شامل قاره‌های اروپا، آمریکا و اقیانوسیه—ساکن‌اند و سه‌چهارمِ مردمان جهان در کشورهایی جز آن‌چه غرب می‌نامیمش سکنا دارند. در فهرست ۲۰

کلان‌شهر پرنفوس زمین که هر کدام جمعیتی بالای ۱۳ میلیون نفر دارند، تنها ۴ شهر در غرب قرار دارند (سه شهر در آمریکای لاتین)، و سهم شرق از این سیاهه بی‌امان رو به فراز و فزونی است.

اکنون، این برتری کمی در شرق با برتری کیفی در غرب جبران می‌شود، اما رتبه کیفی کلان‌شهرهای بزرگ غرب هم نظر به شمار روزافزون فرودستان و طبقه‌های فرومانده و نابرخوردار در آن‌ها سیری کاهشی دارد. جهش شمار و اندازه کلان‌شهرها در خاورزمین خطر بالقوه دیگری برای باخت‌زمین به شمارست، خاصه که در روزگاران آینده، ای بسا «شهر-دولت»ها جانشین «دولت-ملت»ها شوند که برگشتی به دنیای باستانی مدیریت سرزمین‌ها خواهد بود.

بدبختانه، گسل‌های پُر تکانه دیگری هم خاور و باختر جهان را هرچه وسیع‌تر از یک‌دگر جدا می‌کند. نمونه‌وار، وضعیتی پرتنش بین چین و تایوان، رویارویی میان ایران و برخی کشورهای هم‌جوار، ناآرامی در قفقاز و آسیای باختری، و هم‌آوردی غرب با «دهشت‌افکنی (تروریسم)» و اسلام تندرو تنها چند مورد از بسیارند. ناگفته نماند که از روندهای واگرا و تنش‌افزا در آسیا و خاورمیانه نیز نباید غافل شد. برای نمونه، خیزش بی‌امان چین موجی از تنش‌ها، صف‌بندی‌ها، و رقابت‌ها را در آسیا به‌ویژه با هند و ژاپن آفریده‌است.

در گذر دهه‌های اخیر، روسیه، چین، هند، و دیگر کشورهای شرقی آرام‌آرام خود را برای این رویارویی گریزناپذیر آماده می‌کرده‌اند. نمونه‌اش این که روسیه و چین با ایجاد طیفی از سازمان‌های نوپدید و سازکارهای

بانکی و پولی جدید—از جمله سامانهٔ پیام‌رسان روسیه (اس‌پی‌اف‌اس) و سامانهٔ پرداخت بین‌بانکی فرامرزی چین (سی‌آی‌پی‌اس)—سیطرهٔ مالی غرب و دلار آمریکا را بر نظام مالی و بانکی جهان آهسته‌آهسته به چالش کشیده‌اند.

روسیه سال‌هاست تجارت خارجی، از جمله دریافت‌های صادرات انرژی خود را تا حدّ بالایی غیردلاری کرده، و هرچه بیشتر تبادلات برون‌مرزی‌اش را به‌سوی مبادله با روبل روسی، یوان چینی، روپیه هندی، و دیگر ارزهای سرشناس، و حتّاً معاملات پایاپای برده‌است. در کشاکش جنگ با اوکراین، و پی‌رو تحریم‌های سنگین غرب، روسیه اکنون برای دریافت بهای نفت و گاز صادراتی خود (حدود ۳۰ درصد مصرف اروپا) از اروپاییان ارزیابی‌هایی سوای دلار درخواست می‌کند. جالب آن‌که کشورهای عربی از جمله عربستان سعودی و امارات متحد عربی نیز برای صادرات نفتی‌شان هر چه بیشتر از دلار فاصله می‌گیرند و با اقتصادهای آسیایی درهم‌تنیده می‌شوند.

این سیاست شرقی برای فاصله‌گیری از دلار و دور زدن سامانهٔ سوئیفت، همراه با افزایش حجم معاملات خارجی با رقم‌ارزها (ارزهای دیجیتال)، به‌حتم روی اقتصادهای غربی سایه خواهد افکند. هم‌اینک ارزش دلار آمریکا به‌نسبت برخی ارزهای مهم جهان سیری نزولی دارد. سرجمع، جهان امروز، با قدرت‌های کاهش‌یابنده در غرب و قدرت‌های برخیزنده در شرق، بسی همانند آن‌چه میان دو جنگ جهانی در غرب جاری بود، به‌سوی وضعیتی ناترازمند و ناپای‌دار روان است. برای غرب، بویژه آمریکا، حفظ برتری در چهارجوب نظم جهانی موجود حیاتی مینماید ولی برای شرق، بویژه روسیه بعد جنگ اوکراین، تغییر این نظم حیاتی شده است.

در کنار این کشمکش‌های جهانی بین غرب و شرق، در سطح منطقه ایران، به‌عنوان یکی از زیرمجموعه‌های این تقابل، نیز تحولاتی در جریان‌اند که باید به‌دقت مورد پایش ایرانیان میهن-پرست باشد. یکی از مهم‌ترین این تحولات کاهش قدرت و حضور آمریکا در خاورمیانه است. در همین حال هم جای پای چین، روسیه، و هند در عرصه‌های اقتصادی، امنیتی، و فناوریانه بی‌وقفه محکم‌تر شده‌است. سومین تحول مهم در منطقه برتری‌یابی ایران، ترکیه، و اسرائیل به نسبت کشورهای عربی در شکل‌دهی به مناسبات آسیای باختری است. و سرآخر، دولت‌های کمابیش فروپاشیده، از جمله سوریه، افغانستان، یمن، عراق و لبنان، به کانون بحران‌هایی جدی بدل شده‌اند که پیامدهایش می‌تواند آتش‌افروز تنش‌های منطقه‌ای گردد.

به‌رغم گذار تدریجی جهانی به سوی انرژی‌های پاک و تجدیدپذیر و خودبسندگی آمریکا از ذخایر انرژی خاورمیانه، نفت و گاز خلیج فارس کماکان اهمیتی راهبردی در رقابت کلان‌قدرت‌ها خواهد داشت. در کنار این عامل تنش‌زا، خشکیدگی فزاینده سرزمینی منابع آبی را نیز به عامل ناامنی آفرین دیگری بدل کرده است که جابه‌جایی گسترده جمعیت و پناه‌جویی درون و بین کشورهای خاورمیانه بسیار فاحش و در جهان بی‌مانند است. این شکاف خیره‌کننده خود یکی از سرچشمه‌های ستیز بین دولت‌ها و قدرت‌گیری کنش‌گران غیردولتی، نیابتی، و فرقه‌گرا شده است.

مهم‌ترین ویژگی خاورمیانه که آن را از دیگر مناطق جهان متمایز می‌کند کم‌یابی نیروهای هم‌گرا در سطح دولت‌ها و نیز میان نیروهای غیردولتی در منطقه است. این وضعیت به تمایلات واگرایانه دامن زده و

تنش‌ها در منطقه را افزوده‌است. چند عامل مهم این واگرایی عبارت‌اند از: حمایت دولت‌ها از نیروهای تندروی اسلامی، اختلافات ارضی و مرزی، رقابت‌های تسلیحاتی، و تمایل برای گسترش صنعت هسته‌ای و توان‌مندی موشکی. بنابراین، در آینده پیش‌بینی‌پذیر، چشم‌انداز روشنی برای هم‌گرایی سیاسی و هم‌کاری اقتصادی، آن‌چنان که در بسیار از مناطق جهان دیده می‌شود، وجود ندارد.

پیش‌بینی رخداد‌های آینده در نظام‌های باز و جهان فناوری پایه و درهم‌تنیده امروز را باید همواره مشروط و تقریبی فرض کرد، حتّا اگر با روش‌های سراپا علمی، افق‌نگری باریک‌اندیشانه، و ارزیابی صحیح از گرایش‌های کنون و گذشته نیز همراه باشد. پیش‌بینی جنگ، خاصّه از نوع قاره‌ای یا جهانی آن، بسی دشوارتر و مبهم‌تر است، چراکه در عین حال عامل‌های بازدارنده و شتابنده زیادی در آن دخیل‌اند.

چند نکته در این باب گفتنی است. نخست، جنگ پدیده‌ای مرگ‌آور و هزینه‌بر است و فروختنش برای هیچ کشوری پیش‌پاافتاده و آسان‌گوار نیست. به رغم این امر، حماقت و تصادف افروزنده جنگ‌های بیشماري بوده‌اند. دوم، گرچه جنگ‌ها چه‌بسا در پی رشته‌حادثه‌ها یا کژارزیابی‌ها آغاز شوند، پویش و گسترش آن‌ها بی‌گمان مبنای سود و زیان دارد. دست‌کم کشور(ها) باید قانع شده باشند که سودِ گسترش بر نفع کاهش، و یا بختِ پیروزی بر شکست می‌چربد. سوم، در دنیای آکنده از بمب‌های هسته‌ای این حساب‌گری بسی پیچیده و نامطمئن خواهد بود. این که «سلاح کشتار همگانی» عاملی بازدارنده است و به‌کارگیری آن در بین ابرقدرت‌ها به ویرانی دوجانبه می‌انجامد، دهه‌هاست بدل به نظریه‌ای جافتاده در روابط

بین‌الملل شده‌است.

با همهٔ این‌ها، نمی‌توان احتمال بروز جنگ جهانی یا منطقه‌ای دیگری را هیچ دانست، خاصه که کلان‌جنگ‌ها عمدتاً نه به‌دنبال یک دعوای صرفاً سیاسی یا نظامی، که بر پایهٔ تضاد منافع حیاتی بازی‌گران جهانی، و همچنین مهار و مدیریت طبقه‌های اجتماعی چالش‌انگیز سر می‌گیرند. در گذشته، اکثر جنگ‌های جهانی را ابرقدرت‌های روبه‌افول و با بهانه یا نیت زیست‌میهنی، انتقام از تحقیر گذشته، فیصله‌بخشی به پاره‌ای تضادها و رقابت‌ها، و یا بازتقسیم جهان برای کسب سهم بزرگ‌تری از منابع آن تحمیل می‌کردند.

در پایان، فارغ از آن‌که بخت یک جنگ بزرگ دیگر چه‌قدر باشد، و رویارویی بر سر اوکراین نشان می‌دهد هیچ کم نیست، هر احتمالی را باید سخت جدی شمرد و نگران و آمادهٔ آن بود. در چنین جهانی و در وضعیت شکنندهٔ جهان در گذار به‌سوی یک نظم احتمالی جدید، سامانیان باید در همه حال پرچمدار و پشتیبان صلح باشند و هم‌زیستی و هم‌کاری بین ملت‌ها را با تمام توان خود ترویج کنند. صلح بنیادی‌ترین شرط زیست انسان است، و در غیاب آن هر پیش‌رفتی محال خواهد بود.

اصل دوم: واکاوی روندها و چالش‌های منطقه‌ای ایران

وضعیت امنیتی ایران که هم‌اکنون نیز دچار بحران‌های داخلی و خارجی فلج‌کننده‌ای است، در مناسبات جهانی و منطقه‌ای امروز بی‌شک خطرناک است. گرچه نیروهای مسلح در جمهوری اسلامی دست‌آوردهای چشم‌گیری در پهنه فناوری دفاعی و کارآمدی رزمی داشته‌اند و دارند، اما قدرت همواره امری نسبی است و توان نظامی ایران را باید با توانایی کشورهای رقیب یا متخاصمی سنجید که در چند دهه گذشته قدرت نظامی و غیرنظامی کلانی را انباشته‌اند.

آن‌چه توازن قوا را به زیان ایران به هم می‌زند، نه توانایی «دشمنان» بی‌شمار و هم‌پیمانان آنان، که بحران‌های عدید داخلی و بی‌وفایی میان ایرانیان است. در بخش سیاسی، حکومت دین‌بنیاد با برخوردهایی به‌غایت ایدئولوژی‌زده بخش بزرگی از نیروهای میهن‌پرست و فن‌سالار کشور، به شمول اسلام‌باوران طرف‌دار خود، را منزوی کرده و شمار سرسام‌آوری از سرمایه‌های انسانی را هم به ترک کشور مجبور ساخته‌است.

در این روزگار نظاره‌گریم که نیروهای سیاسی کشور به اصول‌گرا، اصلاح‌طلب و مستقل، چپ و راست، ملی-مذهبی و ملی، مذهبی و غیرمذهبی، مردم‌سالار و اقتدارگرا، انزواگرا و ادغام‌گرا، استقلال‌طلب و وابسته، انقلابی و ضدانقلاب، سلطنت‌طلب و جمهوری‌خواه، و مانندش تقسیم شده‌اند که هر یک با سرهم کردن حزب، جناح، شورا، شبکه، و رسانه‌ای بی‌اساس و نامؤثر، سخت به وفاق ملی ایرانیان صدمه زده‌اند.

سامانیان باید با این واگرایی و چندپارچگی به جدّ و جهد مبارزه کنند و برای اتحاد و هم‌بستگی ایرانیان توان خود را به‌تمامی مصروف دارند. تشریح علل این نفاق برای مردم ایران نخستین گام در راستایی درست خواهد بود.

در گسترهٔ اقتصادی، مدیریت ناکارآمد مدّت‌هاست معیشت مردم را به خطری جدی انداخته‌است، و در کنار آن، اختلاس، غارت اموال عمومی، و شکاف‌های عظیم طبقاتی امکان هر نوع هم‌بستگی میهنی را ناچیز ساخته‌است. متأسفانه تضادهای فرهنگی و اجتماعی، تفاوت‌های نسلی، گرایش‌های تجزیه‌طلبانه، عاملیت برای اجنبی (نهان و آشکار)، و بی‌اعتقادی و بی‌اعتمادی عمومی را نیز باید به این گرداب چندپارچگی‌های مرگ‌آور در کشور افزود. واقعیت این است که درون حاکمیت، بین حکومت و مخالفان آن، میان مخالفان حکومت، و در بین مردم نبود اتحاد عیان و بر همگان روشن است. شوربختانه در این وضعیت جای رهبر یا رهبرانی که صلابت پندار، گفتار، و کردار داشته باشند و حماسه‌گونه اتحاد برای رؤیای ایرانی را ترویج کنند نیز نایاب است.

هم‌زمان، رابطهٔ جمهوری اسلامی با قدرت‌هایی چون ایالات متّحد آمریکا، اسرائیل، و برخی کشورهای عربی خلیج فارس و ورای آن غیرعادی و تقابلی است. رابطه ایران با اروپا هم چندان دوستانه نیست و با برخی کشورها آشکارا دشمنانه است. در خاور و باختر ایران هم نیروهای خشن متخاصم با هویت ایرانی، از جمله عمارت طالبان و ترکان نوعثمانی، هر روز پرچالش‌تر می‌شود. در شمال، حسن رابطه با روسیهٔ هم‌جوار و آمریکاستیز، و در شرق رابطه‌ای نیکو با چالش‌گران اصلی غرب، یعنی چین و هند، بی‌گمان غرب را هرچه‌افزون‌تر نگران حرکت‌های ایران خواهد کرد.

تجربهٔ تاریخ عصر ما هم نشان‌گرست که متأسفانه در جنگ‌های قاره‌ای یا جهانی، مانند جنگ‌های جهانی اروپامحور یکم و دوم، ایران همواره قربانی بوده‌است. تکرار این تجربیات تلخ را البته نباید محتوم فرض کرد، لیک نمی‌توان ندیده‌اش نیز گرفت.

با نظر به چشم‌انداز مخاصمه‌ها و رقابت‌های بین‌المللی، سه احتمال می‌تواند پیش‌اروی ایران باشد.

نخست، جنگی افروخته نخواهد شد، اما وضعیت نامتعادل و بی‌ثبات فعلی در کشور، منطقه، و جهان برای یک آیندهٔ نامشخصی ادامه خواهد داشت. دوم، جنگ‌هایی در پیرامون ایران جرّقه خواهند خورد، نظیر آنچه بین روسیه و اوکراین پیش آمده‌است، اما آتششان مستقیم به ایران کشیده نخواهد شد، یا این‌که ایران توان بی‌طرف‌مانی را خواهد داشت. سوم، جنگ بزرگی در مقیاس قاره‌ای یا جهانی روی می‌دهد و طرف‌های ستیزه‌گر چون گذشته نخواهند گذاشت ایران در آن بی‌طرف بماند.

آرایش شکنندهٔ جغرافیای سیاسی ایران و مشکلات داخلی کشور باید این نگرانی برای درگیری کشور در یک جنگ مستقیم یا نامستقیم را برای ایرانیان وطن‌پرست دوجندان کند. در چنین هنگامه‌ای، وظیفهٔ آغازین و راستین ایران‌پرستان باید نگه‌داشتن امنیت و بهبود معیشت مردم، حفظ یک‌پارچگی سرزمینی کشور، و صلح‌گستری باشد. این کلیدی‌ترین خط‌سرخ پیش‌روی سامانیان است.

و اما ایران‌پرستان چگونه باید به این هدف‌ها جامهٔ عمل بپوشانند؟ بدیهی می‌نماید که ایمن‌ترین و بخردانه‌ترین مسیر، اتحادآفرینی، اقتداریابی،

و صلح‌گستری باشد. یگانگی، سرفرازی، استواری، و شکوفایی ایرانی و صلح جهانی ستون‌های خیمه‌ای‌اند که می‌سزد زود افراشته آیند تا در سایه آن امنیت شهروندی ایرانیان، تمامیت ارضی کشور، و روابط با ملل متخاصم مدیریت‌پذیر باشد. برای دستیابی به این هدف‌های میهن‌پرستانه، پیش‌برد سیاست‌های افزایش مشارکت مردمی، سیاست‌های اقتصادی تولیدمحور، توان‌افزایی نیروهای مسلح، و مبارزه برای صلح، همگی از نقش‌آفرینی‌های حیاتی سامانیان خواهد بود.

اولویت نخست، در همه حال، باید هم‌گرایی و هم‌افزایی میان نیروهای میهن‌گرا و قدرت‌سازی همه‌جانبه باشد. اغلب مخالفان برانداز این اولویت «اتحاد برای امنیت» را طرف‌بندی برای به بی‌راهه کشاندن دموکراسی‌خواهی آرمانی خود خواهند پنداشت. حال آن‌که کوشش آن‌ها برای هم‌صف‌سازی مخالفان یا موافقان زیر چترهای خواست مردم‌سالاری، اصلاح‌طلبی، سلطنت‌طلبی، جمهوری‌خواهی، اسلام‌گرایی، ملی‌گرایی، و مشروطه‌خواهی همواره بی‌فرجام مانده‌است. آن‌چنان که در طرح‌گذار سازمان آبان تشریح شده، سامانیان باید نیروهای مخالف با خود در درون نظام اسلامی و نیز معارضان آن را به هم‌کاری قانع سازند. واقعیت این‌که میهن‌پرستی تنها عاملی است که می‌تواند شهروندان را یک‌پارچه کند و آنانی که امروز تک‌روی می‌کنند، هرآینه فردا روز پشیمانی‌شان خواهد بود.

اصل سوم: دشواری‌های امنیتی انسانی و سرزمینی کشور

جاماندگی ایران از توسعه در این دهه‌های متمادی، امنیت انسانی کشور را از چند جهت نشانه رفته‌است. امنیت انسانی دربردارنده امنیت شغلی، معیشتی، درمانی، آموزشی، سکونتی، و جانی، و برخورداری شهروندان از آزادی‌های سیاسی، اجتماعی، اعتقادی، و فکری است. وضعیت بد اقتصادی، ناهنجاری‌های اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی زندگی مردم را در همه این زمینه‌ها به خطر انداخته‌است. هم‌زمان، تشدید گسل‌های طبقاتی و فقر گسترده نیز به این ناامنی‌ها دامن زده‌است.

در کنار افول امنیت انسانی، امنیت سرزمینی کشور هم آشکارا دچار چالش‌های متعدد شده‌است. از سویی گرایش‌های جدایی-خواهانه، تنش‌های فرقه‌ای و طایفه‌گرایی، و جابه‌جایی‌های جمعیتی به سبب تغییرات اقلیمی، هر کدام به شیوه‌ای از امنیت درون مرزی ایران کاسته‌است. از دیگر سو، آمار بالای قاچاق انسان، مواد مخدر، سوخت، و کالا، و احتمال سرازیری سیل پناهجویان از کشورهای بی-ثبات هم‌جوار، امنیت مرزی کشور را همواره تهدید می‌کند. هم-اکنون، حجم هنگفت تجارت غیررسمی و اقتصاد زیرزمینی همراه با جمعیت بزرگ پناهندگان سبب‌ساز بی‌اعتمادی عمومی و تنش-آفرینی سیاسی شده‌است.

به این گستره از نگرانی‌های امنیتی انسانی و سرزمینی داخلی، باید روابط خارجی پرتنش ایران با بسیاری از قدرت‌های منطقه و فرامنطقه، و تنیدگی این روابط با نیروهای «مقاومت» اسلامی و غیراسلامی را نیز افزود. تنش با آمریکا، اسرائیل، و عربستان سعودی و همچنین گرفتاری‌های برخاسته از جاه‌طلبی‌های خطرناک طالبان افغانستان و نوعثمانیان ترکیه

در صدر نگرانی‌های امنیتی خارجی ایران قرار دارند. این وضعیت شکننده امنیت انسانی و سرزمینی برپایی دولتی با اقتدار و با کفایت را می‌طلبد. **سامانیان** و میهن‌پرستان ایران باید استقرار چنین دولتی را اولویت نخست خود بشمارند. در این راستا، تقویت مشارکت شهروندان و توانمندسازی نیروهای نظامی و امنیتی سیاست محوری چنین دولتی خواهد بود.

اصل چهارم: رواج بخشی دیپلماسی، صلح جهانی، و رابطه با آمریکا

سامانیان دیپلماسی و روابط بین‌المللی را یک دست‌آورد تاریخی برای جامعه بشری می‌دانند و آن را رواج می‌بخشند. دیپلماسی و گفت‌وگوهای سازنده در روابط بین‌الملل از برترین پیش‌بردهای تاریخ اجتماعی و سیاسی بشرنده، و این اصل برای **سامانیان** چشم‌ناپوشیدنی است.

کشورها حتّا در کشاکش جنگ هم نیاز به رابطه دیپلماتیک دارند. **سامانیان** همچنین مخالف تحریم، تهدید، تعرض، جنگ، و به‌کارگیری ایدئولوژی و زورآوری در هر شکل آن و از سوی هر کشور و یا سازمانی‌اند. این‌گونه سیاست‌ها و رفتارها با منشور و اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد هم مغایرت آشکار دارد. **سامانیان** جويا و پشتیبان مذاکرات ایران با همه کشورهای جهان برای نیرومندسازی پیوندهای دیپلماتیک کشور در چارچوب منافع میهنی‌اند. آنان در این راستا، هیچ استثنایی را برنمی‌تابند. برای **سامانیان**، ایران دشمن ندارد و اگر کشوری دشمن ایران است مشکل آن کشور است، و آن‌گاه **سامانیان** با تمام توان خواهند کوشید آن دشمنی را خنثا و به دوستی بدل کنند.

به موازات، **سامانیان** از هیچ تهدیدی از جمله تحریم و جنگ نمی‌هراسند، و در همه حال، جانانه آماده به خدمت‌گیری توان رزمی دفاعی برای حفاظت از مام میهن خواهند بود. با دردمندی باید گفت مذاکرات در چارچوب برجام درباره صنعت هسته‌ای کشور با قدرت‌های بزرگ مغایر قوانین بین‌المللی، از جمله تعهدات ایران به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، منافع کشور، و عزت مردم است، و **سامانیان** نمی‌توانند هواخواه و پشتیبان آن باشند. با وجود این ناهم‌راهی، آنان در مسیر این مذاکرات اگر حمایت عموم مردم ایران را داشته باشد، سنگ‌اندازی نخواهند کرد و برای پیش‌برد حکیمانه آن یاری‌گر خواهند بود. **سامانیان** راه‌کار درست را مذاکرات جامع بین ایران و ایالات متّحد آمریکا برای عادی‌سازی رابطه دو کشور می‌دانند، و در چارچوب چنین مذاکراتی، آنان از حلّ کامل همه مسائل بین دو دولت و ملت و رفع همه نگرانی‌های آنان با توجه به منافع بی‌درنگ و درازمدت ملت ایران و امنیت کشور، با نظر داشت منافع آمریکا و دیگر دولت‌ملت‌های دخیل، حمایت می‌کنند.

از دید **سامانیان**، همه و هرگونه مذاکره و مصالحه‌ای با هر کشور و سازمانی باید با پشتیبانی مردم، شفاف، و سازگار با نیازهای ایران و صلح جهانی باشد. کشور کهن و بزرگ ایران، با میراثی ماندگار و رنگارنگ، در قامت یک قدرت جهانی و منطقه‌ای، شایسته جای‌گاهی رفیع در میان کشورهای جهان است. رده و رتبه کنونی ایران و رخسار جهانی آن به هیچ‌روى بازنمای تاریخ و فرهنگ سترگ آن نیست، و در چند دهه اخیر آشکارا ناهم‌سو با درخشانی و والایی تمدنی ایران زمین بوده است. متأسفانه نبود یک رابطه عادی با آمریکا و دشمنی با اسرائیل عامل مهمی در کاهش عزت ایران و تیرگی چهره کشور بوده است.

این جای‌گاه و آن چهره را باید بازسازیم و رنگی نو زنیم. درحالی‌که تک‌افتادگی ایران فرساینده و تباهنده است، درهم‌آمیختگی بی‌تدبیر آن نیز در جهان رقابت‌های بی‌رحمانه می‌تواند زیان‌بار و بازنده‌ساز باشد. می‌باید بین این جداماندگی و آن درهم‌بافتگی، تعادلی درخور و هم‌نوا با اهداف راه‌بردی ایران را بجوییم و بسازیم. دریغا که رابطهٔ بد ایران و آمریکا کلان‌ترین تک‌عامل این تک‌افتادگی و واپس‌ماندگی است. عادی‌سازی این رابطه باید در صدر برنامه‌های **سامانیان** باشد. در غیاب یک رابطهٔ عادی دیپلماتیک با ایالات متحده آمریکا، ایران در هر دو میدان توسعهٔ اقتصادی- انسانی و مردم‌سالاری زمین‌گیر خواهد ماند.

این رابطه، شرط لازم، اگر نه کافی، برای پی‌ریزی یک ایران نوین و برخوردار است. باید تأکید شود که خصومت با آمریکا نه تنها راه شکوفایی و مردم‌سالاری را در ایران سد کرده‌است، که چهرهٔ تاریکی از ایران و ایرانیان نیز در دنیا پرداخته‌است. برآمد چنین رُخسار خاک‌آلودی، یکی هم ”ایران‌هراسی“ و خوارداشتِ جهانی ایرانیان است. دردا که این خوارشماری می‌تواند جنبش میهن‌پرستی جوانان ایران نوین را به‌سوی جنبش فاشیسم مّلی براند؛ فرجام تاریکی که خطرات تخریب‌گرش گفتن ندارد. میهن‌پرستی حکم می‌کند که با عادی‌سازی رابطه با آمریکا و سایر کشورها حرکت به‌سوی فاشیسم ایرانی را سد کنیم و آن را در جهت مثبت میهن‌پرستی سازنده بیندازیم.

برنشاندنِ ایران بر مسندِ شایان جهانی و درآمیزی بهره‌رسان کشور در نظام و نهادهای بین‌المللی نیز گره‌گشایی از رابطه با آمریکا را الزامی می‌کند. پیوند میان ایران و آمریکا زمین‌گیرِ پرونده‌ها و پیچیدگی‌های

پرشماری شده‌است، و اکنون رفع و حلّ منصفانهٔ این دشواری‌های انباشته برای زدودن نگرانی‌های دو کشور و تضمین منافع راه‌بردی‌شان ضرورت مبرمی یافته‌است. تا بر این مشکلات غلبه نکنیم، هر حرکتی در جهت درآمیختن و تنیدن ایران با هر پهنه‌ای در دنیای جهانی‌شده، خواه اقتصادی، سیاسی، یا فرهنگی، اگر نه ناشدنی، دست کم نابهینه، پرهزینه، و کم‌نتیجه خواهد بود. آنانی که خواهان پیوستن ایران به سازمان‌هایی چون گروه ویژهٔ اقدام مالی (FATF) اند، و درآمیزی اقتصادی ایران با اقتصاد غرب را در نبود عادی‌سازی رابطه با آمریکا جار می‌زنند، اگر نه خیانت‌پیشه، به‌حتم کوتاه‌بین و ناآگاه‌اند.

یکی دیگر از کاستی‌های کلیدی سیاست خارجی ایران که ناکامی‌ها و کم‌عزّتی کشور را موجب شده، منش واکنشی، منفعل، و پدافندی حاکمان ایران بوده‌است که در توافق بدفرجامِ برجام و در پاسخ به گرایش‌های جدایی‌خواهانه، فسادگستر، و خیانت‌پیشه روشن‌ترین نمود را داشته‌است. حال آن‌که در تدبیر سیاست خارجی و داخلی، ایران باید روی‌کردی کنشی، آفندی، پیش‌گیرانه، و پیش‌دستانه داشته باشد. روی‌کردی که برخاسته از نیرومندی و استواری است و هدفی جز آشتی‌جویی و تضمین امنیّت و منافع کشور ندارد. ایران باید در جهت برنده‌سازی خود سیاست ورزد و عمل کند، نه در راستای بازنده‌سازی دیگران.

تابان‌تر از آفتاب است که **سامانیان** جویای رابطه‌ای بهنجار و دوستانه میان ایران و همهٔ جامعهٔ بین‌المللی در چارچوب منافع مشروع و همه‌پسندند. آنان گسترش پیوندها با سراسر جهان را تشویق، و سیاست‌های آشتی‌جو و هم‌زیستی قانون‌مدار و هم‌سو با منافع ملّت‌ها، از جمله عربستان سعودی

و اسرائیل، را تمام‌قد پشتیبان‌اند. دنیای امروز نه تنها مکان کشورها، که جای‌گاه سازمان‌های مردم‌نهاد و شرکت‌های بزرگ فراملّی نیز هست. ایران باید سیاستی مناسب برای ارتباط با این نهادها هم در پیش گیرد. از این روست که ایران دارای بیش‌ترین عمق راه‌بردی خود خواهد شد. ایران نوین باید به آن درجه از پختگی سیاسی برسد که استواری و سربلندی آن تنها دوستی و هم‌پیمانی بیاورد و شهروند و گذرنامهٔ آن از برترین‌ها در جهان باشد.

رستاخیز ایران و هم‌گرایی ایرانیان

اصل پنجم: گسترش میهن‌پرستی، اتحاد، و اقتدار

ایران ملّتی تمدّن‌ساز و چندسپهری است، و در آن پنج سپهر مردم، سرزمین، حکومت، فرهنگ و تاریخ (تمدّن)، و روابط بین‌الملل به‌ویژه برجسته‌اند. میهن‌پرست یا ملّت‌گرا هم آن شهروندی است که برای شادی و خوش‌بختی مردمان، آبادی سرزمین، بالندگی فرهنگ، قانون‌مداری حکومت، و عزّت‌مندی ایران در خانوادهٔ جهانی از جان و مال خود مایه می‌گذارد، و حتّاً می‌گذرد. میهن‌پرست، به‌خلافِ ملی‌گرا، ایدئولوژی‌زده نیست و صلاح‌دید کشور را صرفاً در تضاد با منافع دیگر کشور نمی‌بیند، لذا دیدی نسبی به ایران ندارد.

به دیگر سخن، میهن‌پرست شهروندی عمل‌گرا و واقع‌نگر است که هدف‌گذاری عمدهٔ خود، و نه تمامی آن را، به درون معطوف می‌کند و برای سرآمدی و غنای‌مندی کشور در همهٔ پهنه‌ها به جان می‌کوشد. این نگرش، منش، و کنش میهن‌پرستانه در وضعیت نزاری و خواری تلخ امروز ایران نیاز مبرم کشور است. به‌واقع، ایرانیان اکنون آشکارا و گسترده میهن‌دوست و ایران‌گرا شده‌اند، اما با نظر به وخامت بحران هویتی و اقتصادی، آنان نیاز دارند که میهن‌پرست باشند.

برترین وظیفهٔ سامانیان نیز همین شکوفاندن هرچه بیشتر روحیهٔ ایران‌پرستی، و نه صرفاً ایران‌دوستی، و برپایی سازکارهایی اثربخش برای

عینیت‌بخشی به این ذهنیت پرستش است. ذهنیتی که از دهه‌ها پیش با شعار «چو ایران نباشد تن من مباد» بیان‌گر ارزش و آرمان ایرانیان بوده‌است. گفتنی و پررنگ‌کردنی است که «پرستش» این‌جا در معنای پرستاری و نکوداشت و نگه‌داشت است، و نه تقدس‌باوری و تبرک‌اندیشی. عینیت‌بخشی به این ذهنیت میهن‌پرستی باید با تعریفی از آن رؤیای ایرانی، یعنی از چند و چون آن ایران که سامانیان خواهان ساختنش‌اند آغاز شود. چنین «ایران»ی چگونه ایرانی است؟ و بر شالوده‌چه بنیادها و ارزش‌هایی ساخته می‌شود؟

یک ایران هم‌گرا و هم‌نوا، یک‌پارچه، مستقل، بااقتدار، توسعه‌یافته، قانون‌مدار، و عزت‌مند. چنین ایرانی عضوی کوشا در پروژه‌های علمی جهان، هوادار حقوق بشر، و پشتیبان آشتی و هم‌پذیری و صلح جهانی خواهد بود. در چنین ایران نوینی، عدالت اجتماعی جاری است، آزادی‌های فردی و سیاسی ریشه‌دار است، شهروندان در برابر قانون برابرند، و هیچ نوع تبعیضی مجال حضور نمی‌یابد. ایران رؤیایی مردمان آن، از فرهنگ سیاسی مبتدل کنونی و فساد گسترده و خانمان‌برانداز آن پاک خواهد بود. در ایران سامانیان رابطه دین راه‌بردی با سیاست مجاز، اما حضور دین ایدئولوژی‌زده در دولت و حکومت نامجاز خواهد بود. در سنت سیاسی ایران، کنش‌گری بین دین و دولت بهترین روش تنظیم رابطه میان این دو نهاد بوده‌است.

و اما «به عمل کار برآید به سخن‌دانی نیست.» به دیگر بیان، برای پیاده‌سازی انگاره میهن‌پرستی، ایرانیان باید ورای لفظ و آرمان‌گرایی بروند و سازکارهای نظری و عملی مشخصی را بیارایند که در دیگر کشورها

سودرسان و سربلند بوده است. برای مثال، تجربه کره جنوبی با تغییراتی می‌تواند برای ایرانیان الهام‌بخشِ زندگی بهره‌مند و شاد، سرزمینی آباد و سبز، حکومتی مقتدر و قانون‌مند، فرهنگی پویا و شکوفا، و جای‌گاهی شایان و شکوه‌بار میان ملت‌های دنیا و نهادهای جهانی باشد. در این سند، بخشی از این رشته سازکارهای نظری و تجربیِ نیک‌آموده و پی‌گرفته در جهان توسعه‌یافته را به دست داده‌ایم.

سامانیان معتقدند نخست باید شیفته و شیدای ایران بود و برای ساختن آن یک رؤیا داشت. ایشان همه نحل‌های فکری در ایران را در حدّ وجهی از یک کلیّت فکریِ «ملت‌گرایی» یا «میهن‌پرستی» می‌پذیرند و با آن‌ها برای عبور از دین‌سالاری استبدادزده موجود و ساختن ایرانی مردم‌سالار و مقتدر هم‌کاری خواهند کرد. این جریان‌های فکری، از جمله ایران‌گرایی، ملی‌گرایی، مشروطه‌خواهی، سوسیال‌گرایی، و اسلام‌گرایی، در چارچوب «میهن‌پرستی» ایرانی در روند گذار و برسازی ایران نوین، مشارکتی هم‌وزن نیروهای طرف‌دار خود خواهند داشت (نماینده‌گی نسبی). شرکت‌جویی و هم‌کوشی آنان هم‌چنین در راستا با گرایش آنان به یاری برای ساختن آن پهنه‌ای از ایران خواهد بود که در نظم فکری ایشان برجسته و بسزاست.

برای نمونه، ایران‌گرایان می‌توانند به بازآفرینی یا شکوفایی فرهنگ و تمدن ایران همّت گمارند؛ ملی‌گرایان می‌توانند به نگاه‌داشت و به‌سازی داشته‌ها و بوم‌سامان سرزمینی ایران یاری رسانند؛ مشروطه‌خواهان می‌توانند در تصحیح ساختار و اشکال حکومتی نقش‌آفرینی کنند، سوسیالیست‌ها می‌توانند برای گسترش دادگری و برابری آستین بالا زنند، و اسلام‌دوستان

نیز می‌توانند بر سرمایه‌اخلاقی و معنوی ایرانیان بینبارند. و همه با هم، البته در تغییر و تصحیح سازه‌ها و سازکارهای سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی، و نیز سیاست‌های فرهنگی و بین‌المللی یک ایران نوین خواهند کوشید و درخشید. راه‌بردهای اتحاد بر بنیاد میهن‌پرستی، و نقش‌آفرینی به‌تناسب وزن سیاسی نیروها، دو تکیه‌گاه استوار سامانیان برای اتحاد، و پی‌ریزی و برسازی ایرانی نیرومند و توسعه‌یافته است.

اصل ششم: رستاخیز هویت، فرهنگ، و آیین‌های ایرانیان

ایران پیش از آن‌که دولت-ملت باشد، یک تمدن و جهان فرهنگی است. ایران‌زمین خاستگاه نخستین امپراتوری بزرگ تاریخ و رُستن‌گاه آیین‌های زردشت و مزدک و مانی است، و در گذر تاریخ، این سرزمین برجسته‌ترین بستر شکوفایی شکل‌گیری و بالندگی مذاهب و تصوف و فلسفه و علوم بوده است.

ایران امروز باید میراث‌دار و نماینده کهن‌دیار ایران‌زمین و جهان فرهنگی و تمدنی‌اش باشد. این مرز و بوم اهورایی که سرزمین روشنی و شادی بوده و خاکش پرورنده هزاران نام‌آور و سرآمد تاریخ گشته، دیرزمانی است هویت و میراث و چهره‌اش خاک گرفته و به فراموشی سپرده شده. سوگ‌مندانه آیین و آداب شگرف آن انکار شده، و سرزمین جشن و سرخوشی به سرای سوگ و ماتم بدل گشته، و از موسیقی و رقص و فرهنگ تا زبان و معماری و تاریخش سُخره و لگدکوب ایران‌ستیزان شده. با خوارشماری ایران و هر آنچه ایرانی است، خارهای بیگانه‌ستایی

و خیانت‌پیشگی در جای‌جایِ گلستان ایران روییده و موجب سرگشتگیِ هویتی، گم-گشتگیِ تاریخی، کم‌فروغیِ ایران‌پرستی، و کاهش دل‌بستگیِ مردمان به سرنوشت کشورشان شده‌است.

این روندهای ناخجسته پیامدِ دهه‌ها سیاست‌گذاریِ عامدانه و ناصواب بوده‌است که تیشه به ریشه‌های کهن ایرانیان انداخته، کمر به نابودیِ اندیشه و فرهنگ ایرانی در منطقه و جهان بسته، و سرزمین و مردمان ایران را در چشم جهانیان خُرد و خار کرده‌است. ناگفته نماند که این پیامدهای دردآور نه برآمده از ناتوانی تمدن ایرانی، که برخاسته از ناآگاهی ایرانیان از این تمدن و تحمیل دین و ایدئولوژی بر نظام حکمرانی و سیاست‌گذاری کشور بوده است. حیرت‌انگیز این که دهه‌ها سیاست ایران‌زداییِ حاکمان بومرنگ‌وار به خودشان بازگشت. مشخص‌تر، این سیاست‌ورزیِ اسلام‌گرایانه نه تنها به ایران‌هراسی، که به اسلام‌ستیزی نیز انجامید، تا آنجا که نه تنها ایرانیان، که مسلمانان نیز «تروریست» خوانده می‌شوند.

انقلاب ۱۳۵۷ که با نكوهش و نادیده‌گیری ایران و نفی هویت و میراث و مفاخر این سرزمین پا به میدان گذاشت، یک‌سره کوشید تا سرپای کشور را اسلامی کند. اما شکست سختی خورد و ناگزیر از سیاستِ «اسلام-اسلام» به «اسلام-ایران»، و سپس‌تر به «ایران-اسلام» پس نشست‌است. ایرانیان اما با پیشی گرفتن از حکومت بر «ایران-ایران» پای فشرده‌اند و نوزایش و والایش هر آن‌چه ایرانی است را می‌طلبند. این پافشاری برای ایران‌پرستی از آن روست که نزدیک به نیم‌سده ایران‌ستیزی و اسلام‌گراییِ تحمیلی به تیره‌روزی ایران و ایرانیان و بی‌آبروییِ اسلام و مسلمانان انجامیده‌است.

در گذارِ پیشارو، رؤیای ایرانی که قرارست با پُشتیبانی یکایک مردمان و کشتیبانی دولتی توسعه‌گر پدیدار شود، سرافرازی نام و نشان ایران و سرسبزی و بالندگی فرهنگ و تمدن این سرزمین جاودان را به ارمغان خواهد آورد. در پی نوزایشی که **سامانیان** میهن‌پرست می‌جویند، نکوداشتِ همه نام‌آوران و بزرگان ایران‌زمین، در دوره‌های باستانی و اسلامی، والاداشتِ فراورده‌های فرهنگ و هنر، بزرگ‌داشتِ جشن‌ها و آیین‌های ملی، و نگه‌داشتِ سرزمین پاک و سپنتای ایران رخ خواهد داد.

اصل هفتم: باز تعریف جایگاه دین و نهادهای دینی

ایران‌زمین خاستگاه دین‌های بزرگ جهان باستان، شکوفانندهٔ علوم و مذاهب اسلامی، و از بزرگ‌ترین گسترندگان میراث معنوی بشر بوده‌است. از سپیده‌دم تاریخ تمدن تا امروز، هزاران سال است که ایرانیان از همه رنگ و تبار، آیین‌ها و باورها و پوشش‌های معنوی خود را پرورانده و پی گرفته‌اند، و به‌میانجی آنها فرهنگ و ادب و هنر و زندگی گیتیانه و مینوی خود را غنا بخشیده‌اند. هر آن‌چه در این سرزمین روییده و بالیده، و یا در گذر روزگاران پا گرفته و پرورده، رنگ و نقشی به هویت و میراث سترگ جهان ایرانی زده‌است. و این زاینده‌گی و پویندگی معنوی و فکری، آسمان سرزمین ایران را جلوه‌گاه رنگین‌گمان اندیشه‌ها و آیین‌های دینی و نادینی کرده‌است.

دردا و دریغا که در این نیم‌سده، سرزمین روادار و پذیرای ایران جولان‌گه کژروی‌های دینی و سوگیری‌های خشونت‌گستر و سیاست‌های تبعیض‌آفرین بوده‌است. با مهاجرت گستردهٔ بسیاری از هم‌میهنان، بویژه

اقلیت‌های دینی و دگراندیشان در این چند دهه، ایران بخش بزرگی از این رنگین‌کمان دینی و فکری خود را از دست داده‌است، و سیاست‌های حکومت دین‌بنیاد، ایرانیان بی‌شماری را از زیستِ آیینی و اندیشگی اصیل و آشتی‌جوی خود دور کرده‌است. وقت آن رسیده که روح و روحیه معنوی ایران و ایرانیان در این سرزمین بازدمیده شود و ایرانیان به سنت چندهزارساله رنگارنگی، رواداری، و هم‌زیستی و هم‌پذیری معنوی بازگردند. در ایران پساگذار، دولت نباید هیچ‌گونه جُرم‌انگاری اعتقادی در قوانین، و ستم و تبعیضِ دین‌بنیاد را برتابد. دولت موظف خواهد بود که دین‌باوری و دین‌ورزی مردمان را در چارچوب حقوق بشر، قوانین شهروندی، و قانون اساسی کشور محترم شمارد و ضمانت کند.

در ایران نوین، مردمان در گزیدن باورها و گزاردن آیین‌های دینی خود آزادند و همهٔ آداب و مناسکِ پیروان ادیان در عرصهٔ عمومی و خصوصی در چارچوب قانون پذیرفته خواهد بود. در چنین ایرانی، دولت یک نهاد بی‌طرف و بدون سوگیری دینی خواهد بود. دولت در جای‌گاه قانون‌گذار، سیاست‌پرداز، و نیز پیاده‌کنندهٔ قوانین و سیاست‌ها، ضامنِ حقوق شهروندان و همهٔ نهادهای موجه مدنی است و در برابر هرگونه کینه‌پراکنی، خشونت‌ورزی، انتقام‌گیری، و سرکوب‌گری اعتقادی می‌ایستد. در ایران نوین، همه نهادها و تشکّل‌های دینی، از نیایش‌گاه‌ها و زیارت‌گاه‌ها تا حوزه‌ها و انجمن‌ها و پژوهش‌گاه‌های دینی در چارچوب قانون و مقررات ویژه خود فعالیت خواهند داشت، و تمام کردوکار اقتصادی آن‌ها، از جمله کارگزینی، درآمدزایی، و مالیات‌دهی، شفاف، علنی، و هم‌سان با دیگر نهادها و تشکّل‌های اجتماعی و مدنی خواهد بود.

در عرصه داخلی، دولت با حفظ بی طرفی دینی خود، سیاست گذاری در پهنه های آموزش، رسانه، فرهنگ و هنر، و پهنه عمومی را از دخالت دین مصون می دارد، و با حفاظت از حقوق شهروندان، بستر را برای پویایی و رنگارنگی زیست معنوی ایرانیان فراهم خواهد کرد. در عرصه خارجی نیز، دولت در تدبیر سیاست منطقه ای و جهانی خود با هرگونه فرقه گرایی دینی و مذهبی، سیاست زدگی دین، و دهشت افکنی، افراط گری، و بنیادگرایی مقابله خواهد کرد، و گفت و گو و هم زیستی ادیان و مذاهب را در سطوح مختلف پی خواهد گرفت.

در چنین ایرانی، نهادها و انجمن های دینی و طبقه دین یار و دین دار، نظیر سایر شهروندان و تشکل های آنان در سایه سار قانون اساسی، مقررات کشوری، و ارزش های جهان شمول هم نوا با کرامت انسانی فعالیت خواهند کرد. زندگی، خصوصی، فردی، و جمعی یکایک ایرانیان، خواه دین دار و خواه نادین دار، در همه جنبه ها از تبعیض، تعرض، خشونت، و سرکوب هر نیرویی در امان خواهد بود. **سامانیان** به نوزایش چنین ایرانی متعهدند و با تمام توان خود برای پیدایش آن خواهند کوشید.

اصل هشتم: پایه ریزی یک جهان بینی نوین ایرانی

میترا باوری به حیث اصیل ترین فلسفه زندگی ایرانی بر دوگانگی یا ثنویت اهورامزدا و اهریمن استوار بود، فلسفه ای که در برابر فلسفه یگانگی یا وحدانیت یونانی قرار داشت. افسوس که در روند دگرگشت خود، دوگانه باوری ایرانی جانب دین گرفت، حال آن که یکتا باوری یونانی

به علم گرایید. مانی‌گری این دوگانگی را به اوج خود برد، و سپس ترها این دوگانه‌باوری در جامعه صوفی‌گری و عرفان ایرانی جلوه و جنبش جدیدی یافت. اسلام هم که گرداگرد یکتاپرستی سامان یافته بود، در چارچوب الهیات متکلمان سنی و شیعی ایرانی، به دوگانه‌باوری نادینی و یکتاباوری دینی انجامید. فلسفی اندیشیدن در این تفکر نه تنها مطرود، که ممنوع هم شد.

اما مشکل از این جا سر برآورد که این دوگانه‌باوری نادینی که در گذشته در قامت یک فلسفه و سپس دین مطرح بود، رفته‌رفته به همه حوزه‌های زندگی ایرانی ریشه دواند و از درون مایه فلسفی-دینی خود تهی گشت. در این فرایند، اما، این دگرگشت ناخجسته دوگانه‌باوری بیش‌ترین آسیب را به فرهنگ سیاسی ایران زد. در این جا بود که دوگانه‌باوری نافلسفی، نامذهبی، و هم‌زمان ناعلمی ما خانه ابدی خود را یافت و به ابتذال فرهنگ سیاسی و فساد امروز رسید.

برای ساختن ایرانی نوین و جامعه عمل پوشاندن به رؤیای ایرانی، **سامانیان** باید یک جهان‌بینی نو برای زندگی ایرانی داشته باشند و برای پی‌ریزی این فلسفه نخست باید این فساد و فرهنگ مبتذل را نیک دریابند و با آن بستیزند. هم‌هنگام، **سامانیان** نیز باید به شناختی ژرف و همه‌جانبه از گذشته و ویژگی‌های ایران دست یازند.

ایران سرزمینی تاریخی و برساننده نخستین امپراتوری و شهنشاهی جهان‌گستر و یکی از برجسته‌ترین تمدن‌سازان همه روزگاران بوده‌است. این کهن سرزمین، از سر همان اثرگذاری و تاریخ‌سازی‌اش، پیوسته

صحنهٔ تاخت و تاز بیگانگان گشته است. از همین روست که سرگذشتش نیز نمودارگر رشته‌ای از پیوست‌ها و گسست‌های اجتماعی و فرهنگی است. رنگارنگی اجتماعی و فرهنگی ایران یک رکن و واقعیت مسلم است که **سامانیان** می‌باید به آن نیک توجه کنند. آن گونه که بارها نیز تصریح شد، اصل واقع‌بینی دربارهٔ نظام اجتماعی و فرهنگی ایران همواره پیش‌رو و پشتوانهٔ پوییش ایران پرستان است.

گرچه ایران باستانی را می‌توان از ایرانِ پسااسلام جدا دانست، اما دیوارکشی میان این دو نیز سخاوت‌مندانه نیست. ایرانِ پسااسلام و پیشانویین هم از ایران عصر ما، که در سایه‌سار جهان نوین شکل گرفته است، مجزا نیست. ایران امروز برآیند هم‌آمیزی دور و دراز این سنت‌ها و ساختارها و سامان‌ها در سه سپهر ایرانی و اسلامی و جهانی است. در ایران نوین، ضمن برنامه‌ریزی برای نكوداری آداب و سنت‌های اجتماعی و فرهنگی کشور، باید این میراث را در مسیر خرافه‌زدایی و تقدّس‌پرهیزی به پیش راند، و تمدنِ خردبنیادِ دانش‌یابۀ روزآمدی بر ساخت که شایان نام بلند ایران و پارس باشد. ایران به یک «رنسانس» یا نوزایش نیازمندست.

سامانیان با پافشاری بر شکوفاسازی فرهنگ سیاسی کشور در راستای گسترش وفاق و هم‌پذیری میان جریان‌ها و جرگه‌های اجتماعی و فرهنگی، برای نوزایی و نوسازی تمدن کهن ایرانی بسیار خواهند کوشید. تمدن‌سازی برای ایران نیازمند یک فلسفهٔ زندگی و یک نظام آموزش و پرورش نوین است که گستردهٔ این فلسفه و بازتاب‌گرِ رنگارنگی ایران باشد.

نیک‌بختانه تاریخ ایران آکنده از بزرگانی است که در دوره‌های گوناگون

ارزش‌های ایرانی و انسانی را در کالبد سنت‌ها، مذهب‌ها و فرقه‌ها، و گستره علوم دمیده و نهادینه کرده‌اند. ایرانیان سرافرازند که در نیک‌داشتِ کرامت انسانی، اخلاق‌مداری، انصاف، هم‌دردی، داد‌گستری، خردورزی، جوان‌مردی، و مهمان‌نوازی مدّت‌ها از پیش‌روترین ملّت‌های این کرهٔ خاکی بودند. از گاهان زردشت، سنگ‌نبشته‌های کورش، تفسیر اردشیر بابکان، اشراقیات سهروردی، گلستان و بوستان سعدی، دیوان اشعار صوفیانهٔ عشق و دوستی و هم‌دلی حافظ، منطق‌المشرّقین پورسینا، تا شاه‌نامه و ایران‌پرستی فردوسی، عرفان مولوی و شمس تبریزی، منطق‌الملخص رازی، کلیات وجود خیام، و ده‌ها و ده‌ها اندیشهٔ رخشان و نوشتهٔ ماندگار دیگر، ایرانیان میراث‌دار گنجینهٔ گهرباری‌اند که می‌سزد با گزینش و آمیزش آن فلسفهٔ زیستی‌نُوین ایرانیان را بر سازیم.

چه بسا هیچ ملّت و فیلسوفی را نیابیم که تا کنون توانسته باشد فلسفهٔ زیستی معنابخشی چون «اندیشهٔ نیک، گفتار نیک، و کردار نیک» را به جهان پیش‌بدارد. از زردشت نقل است که کرامت انسان در رادی، آزادی، و شادی است. و یا این سخن سعدی را که «بنی‌آدم اعضای یک پیکرند» که امروز سزاوارانه جهان‌گستر شده و در سازمان ملل متحد نیز نمودارست. مایهٔ درد و دریغ است که ما ایرانیان، به‌ویژه روشن‌فکرانمان، بی‌توجه به این غنای اندیشگی در جهان ایرانی، پیوسته چند فیلسوف اروپایی را به رخ مردمان ایران می‌کشند تا به میانجی ایشان، به‌پندار خویش در ایران «دمکراسی» بسازند.

ایده‌پردازان سامان ضمنِ ارج‌نهی به میراثِ اندیش‌مندان جهان و بهره‌گیری از آرا و نظریات ایشان، بیش‌ترین کوشش خود را متوجّه

زنده‌سازی فلسفهٔ ایرانی و درآمیختن آن با دانش‌های امروزی خواهند کرد. بدون ترویج این فلسفهٔ زیستی، ایرانیان ناتوان از ساختن تمدنی نوین خواهند بود. روشن است که پروراندن و پراکندن این فلسفهٔ ایرانی نیازمند یک نظام آموزش و پرورش امروزی است که روش و ساختارِ تعلیم و تربیت در آن را باید یک‌سره و سراپا از سطح خانه تا مدرسه و دانشگاه و محل کار و اجتماع بازآفرید.

سیاست‌مداری و اقتداریابی قانون‌مند

اصل نهم: گسترش واقع‌نگری، عمل‌گرایی، و اخلاق‌مداری

سیاست‌صحنه زورآزمایی، کنش و واکنش، و چانه‌زنی همه‌جانبه با قدرت‌داران در راستای قبضه کردن یا شریک شدن قدرت است. در این زورآزمایی و طناب‌کشی، باید شرایط مشخص، تراز نیروها، امکان پیروزی، و برآمد سود و زیان عمل سیاسی را موشکافانه سنجید و درک کرد. به دیگر بیان، سیاست پهنه واقع‌بینی، حساب‌گری، و عمل‌گرایی است، و مصالحه خواص و عموم را باید در دید و عمل منظور داشت. ابزارهای این رویارویی با قدرت عبارت‌اند از: هم‌پشتی و هم‌بستگی، اندیشه، رهبری، سازمان، منابع مالی، و سرمایه انسانی. نسبت این داشته‌ها با آنچه در اختیار طرف مقابل است، وزن سیاسی مبارزه‌جو را روشن می‌سازد. ارزیابی ریز و درست‌نگر از این وزن سیاسی برای رزم‌آوران نبردگاه سیاست حیاتی است.

در اقلیم دانش و فناوری امروز، باید با اندیشه برتر و برنامه استوار گام برداشت، نه با رگ گردن برجهیده و زور زمخت بازو. این تغییر کلان نیازمند سیاست‌های آموزشی، رسانه‌ای، و فرهنگی اثربخش است. سازمان‌ها و نهادهای قانونی و قضایی کشور را نیز باید متناسب با این تغییرات دگرگون کرد.

سامانیان درست‌نگر و عمل‌گرا در راستای گذار به ایرانی برین و برخوردار، خود را مسئول فراهم‌آوری و شاخه‌گستری الزامات زورآزمایی

خردورزانه و خشنونت‌گریزانه با قدرت می‌دانند. در پی افزایش توان خود، **سامانیان** هم‌چنین پرچم‌دار و پرورنده ارزش‌های ارج‌مندی چون هم‌بستگی برپایه ایران‌پرستی، نیک‌اندیشی، نیک‌گفتاری، و نیک‌کرداری چه درون خود، و چه در میان مردمان و مخالفان درون و بیرون حکومت خواهد بود، و با این روی کرد و راه‌برد، یارگیری فزاینده‌ای خواهند داشت. در این دشوارراه، آنان با وطن‌فروشی، جزم‌اندیشی، ابتذال، و فریب‌کاری در هر نمود و نماد آن، و از جانب هر حکومت، دولت، حزب، سازمان، گروه، و فردی مبارزه‌ای بی‌امان خواهند داشت.

سامانیان میهن‌پرست هم‌چنین قاعده زرّین واقع‌نگری و عمل‌گرایی خود را نه فقط در ارتباط با مبارزه برای کسب قدرت، که در ارتباط با ارزیابی و داوریِ کارنامه حکومت اسلامی نیز به کار خواهد بست. **سامانیان** در بازشناسی و واریسی آسیب‌ها و دست‌آوردهای جمهوری اسلامی، جانب روراستی، بی‌سویگی، و میانه‌روی را نگاه خواهند داشت. ارزیابی راست و روشن سویه‌های تاریک و روشن جمهوری اسلامی به ایران‌پرستان توان می‌بخشد تا لطمه‌ها و صدمه‌ها را جبران، و بهره‌آوری‌ها و باردهی‌ها را نکو دارند. تنها از ره‌گذرِ چنین برخورد سنجیده و دوراندیشانه‌ای است که میهن‌پرستان خواهند توانست دور باطل رویش و ریزش کشور را بشکنند و با افزایش هم‌تباران و هم‌پیمانان و پُشت‌گرمی نیروهای «بازنده» قدرت، به ساختنِ ماندگار ایرانی برخوردار و بارور دست یازند.

این گونه درست‌سنجش و کنش سیاسی درسی است که می‌شاید از برخورد سراپا اشتباه انقلابیان ۵۷ با کردار و کارنامه دودمان پهلوی گرفته باشیم. مخالفان نظام پهلوی از سر لج‌بازی و کوتاه‌بینی نمی‌خواستند

بپذیرند که جام نیم‌سده حکمرانی پهلوی، نیمهٔ پر و خالی را با هم داشت، و این که می‌شایست دست‌آوردها را بازشناسند و ارج گذارند و کاستی‌ها را بهبود بخشند. برآمد آن برخورد ناپخته و خطای راه‌بردی به نابودی بسی برآمدهای شایان، و پایایی سستی‌ها و ناکارآمدی‌ها انجامید. صد افسوس که این آفت سپیدوسياه‌بینی و صفروصداندیشی، در کنار فرهنگ انتقام‌جویی سیاسی بین معارضان آن نظام، مهم‌ترین عامل ناپایداری اقتصاد سیاسی ایران، و موجب گسست در پیشرفت‌های مقطعی کشور در عصر پسامشروطیت بوده‌است. **سامانیان** برای ترمیم خرابی‌ها و افزایش دست‌آوردها خواهند کوشید و با تمام توان خود علیه تخریب هرآن چه به دست آمده‌است نیز مبارزه خواهند کرد.

اصل دهم: شکوفایی سیاست‌مداری و بزرگان‌اندیشی

سامانیان دو هدف برجسته دارند: نخست، گذار از نظام دین‌سالاری نابهنجار و ناکارآمد کنونی؛ دوم، ساختن یک ایران توان‌مند و توسعه‌یافته در دوران پساگذار.

سامانیان عبور از دین‌سالاری را در راستای منافع ایران، اسلام، انقلاب مردم، و روحانیان شیعه می‌دانند. شوربختانه این حکومت دین‌زده نه تنها در روزگار ما بی‌حساب نادر است، که در سنت اسلامی و فرهنگی ایران هم کم‌سابقه است. اسلام راه‌بردی و سنی در دوره‌های درازی حکومت‌داری کرده‌است، اما اسلام ایدئولوژی‌زده و شیعی به‌ندرت چنین تجربه‌ای داشته‌است. حتّٰی جز دوره‌ای کوتاه در دورهٔ خلیفهٔ چهارم و امام نخست

شیعیان، امامان شیعه نیز هیچ‌گاه حکمرانی نکردند و بیش‌ترین هم و غم خود را پرورش اخلاقی و معنوی مردمان می‌دانستند.

این قاعده و سنت در نظام اسلامی شیعی‌مذهب ایران امروز شکسته شده‌است، و دین‌یاران شیعه، به بهانه حفظ انقلاب و اسلام، ردای سیاست به تن کرده‌اند و بر مسندی برنشسته‌اند که علم و تخصص آن را ندارند. در نتیجه، عمل‌کردشان نیز در کل، جز در اندک مواردی، برای انقلاب، اسلام، و ایران فاجعه‌بار بوده‌است. برای گذار از این وضعیت، ترمیم صدمات، و اقدام برای توسعه این بزرگ سرزمین که ایران می‌خوانیمش، با آن ساختارهای قدرت اقتصاد سیاسی و روابط بین‌المللی پیچیده‌اش، نیاز به اندیشه‌های رخشان و سیاست‌مداران کارآزموده داریم. افسوس‌مندانه، جامعه سیاسی ایدئولوژی‌زده ایران روشن‌فکر سیاسی آرمان‌گرا می‌پرورد و نه سیاست‌مدار عمل‌گرا و واقع‌نگر. بدتر آن‌که آن گروه نخست عموماً به صد حیل و شعبده سیاسی در طریق به‌گوشه‌رانی، آسیب‌رسانی، و آب‌روبری گروه دوم گام می‌زند.

سامانیان باید این مشکلات جامعه و فرهنگ سیاسی کشور را برای عموم مردم توضیح دهند و در جهت تقویت سیاست‌مداران عمل‌گرا و واقع‌بین نهادسازی کنند. ایجاد مؤسسات پرورش سیاست‌مدار، شناسایی نخبگان بالقوه سیاست‌مدار، و حمایت از افکار و مشاوره آنان یکی از مؤثرترین روش‌های رفع این کاستی است. تاریخ مبارزات سیاسی در ایران نیز بهترین رهنمود **سامانیان** در این میدان است. برای نمونه، اگر قوام السلطنه، جادوگر سیاست ایران، در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ از اتحاد آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق شکست نمی‌خورد، سرنگونی مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

رقم نمی‌خورد و در ادامه آن انقلاب اسلامی هم رخ نمی‌داد. دردا که روشن‌فکران سیاسی ایران آن زمان اهمیت این مبارزه بین یک سیاست-مدار و مخالفان ایدئولوگ ایشان را درنیافتند.

آنان هم چنین باید برای شناسایی و پرورش سیاست‌مداران میهن‌پرست، کارآزموده، ژرف‌نگر، و آشنا با ضرورت‌های جهان معاصر همه توان خود را بسیج کنند. خوش‌بختانه پیشینه و پشتوانه جهان توسعه‌یافته و تاریخ معاصر ایران سرشار از الگوهای برجسته رهبری است و سامانیان باید این شخصیت‌ها را سرمشق و رهنمای خود بدانند و در پربارسازی اندیشه و مشی سیاست‌ورزی ایشان بکوشند.

ایران سخت نیازمند ایده‌های بزرگ و سیاست‌ورزان تواناست، و در غیاب این‌ها دشواره توسعه کشور ناگشوده می‌ماند. نیک‌بختانه سطح شعور و بیداری جوانان ما تا حدّ زیادی بالیده‌است و دیگر ایده‌های کوچک و کوتوله‌های سیاسی را نخواهند پذیرفت. سامانیان در کنار مردم، وظیفه میهنی خود می‌دانند که پیوسته اندیشه‌ها، گفتارها، و کردارهای بزرگ، درخشان، و اثربخش را همراه با ایرانیان برین، خردمند، دانشور، و سیاست‌پیشه‌پروارند و آنان را در برابر کوتوله‌های فکری و سیاسی ایمن بدارند.

اصل یازدهم: توان افزایی نیروهای مسلح کشور

تاریخ ایران به سنتی نظامی‌گری در این سرزمین گواهی می‌دهد که در آن اکثریتی از شاهان یا حاکمان کام‌یاب در تاریخ ایران سردار و سپاهی بوده‌اند، حال آن‌که اغلب شاهان یا حاکمان ناکام این سرزمین از توان و تبار نظامی بی‌بهره بوده‌اند.

این سنت دیرین و نهاد نظام و نظامیان کشور را باید گرامی داشت. این نه بدین معناست که ایران باید در آینده هم به‌دست نظامیان اداره شود، بل اشارتی است که حساسیت جاری علیه گستره نیروهای مسلح به بهانه مردم‌سالاری و ماندش، روی‌کردی ناپایدار و چه‌بسا پادایرانی است. نظامیان و جان‌بازان زنده کشور در ایران نوین باید مرتبت و منزلتی رفیع داشته باشند، و از خودگذشتگی ایشان در دفاع از کشور در برابر تجاوز ارتش بعثی و دیگر متجاوزان به مرزهای ایران را باید با صدای بلند و رسا قدر دانست و نکو داشت. آنان جلوه‌گاه قدرت و نگهبان ایران‌زمین‌اند، و بی‌حضور نظامیان کشور در جوار مردم، آن ایران قدرت‌مند و توسعه‌یافته رؤیایی محال خواهد ماند. این درسی است که تاریخ کشورهای پیش‌رو، و بحران اخیر در اوکراین هم به ما می‌آموزد. پیش‌رفت ایران و توان نظامیان ایران دو امر هم‌سو و هم‌افزاینده، درست همان‌گونه که سربلندی ایران و شایان‌مندی نظامیان هم‌راستایند.

در ایران امروز، نیاز به نظامیان، با توجه به جغرافیای امنیتی-دفاعی کشور و گذار سیاسی پیش‌روی میهن‌پرستان ایران، اهمیتی بسزا یافته‌است. بایستگی توان‌افزایی نظامی کشور حکم می‌کند که بودجه نیروهای مسلح کشور از حدود ۲ درصد تولید ناخالص ملی کشور در حال حاضر به رقمی

بالتر افزایش یابد. در کنار این وضعیت خطرناک برای دفاع ملت، شنیده می‌شود که تراز صندوق بازنشستگی نیروهای مسلح کشور منفی شده و آینده این نیروها را با خطر جدی مواجه کرده‌است. در کنار رتبه و وجهه شایان اجتماعی، همه نظامیان ایران از ارتشیان، و سپاهیان تا پاس‌وران، راه‌وران، و مرزبانان باید بهره‌مند از رفاهی درخور باشند.

ایران در کنار قدرت سخت نظامیان باید قدرت‌های نرم مردمی، دیپلماتیک، اقتصادی، و فناوری را نیز بشکوفاند، گرچه این قدرت‌ها را نمی‌باید جانشین قدرت نظامی ایران در شرایط حاضر دانست. دوگانه‌سازی بین میدان و دیپلماسی، تفکری نابخردانه و ناپایانی است. افسوس که در شرایط ایران امروز، نظامیان بین مردم و حاکمان دینی در تنگنا و مانگنه گیر افتاده‌اند و این سبب‌ساز بدفهمی و گه‌گاه ستیزه‌جویی علیه نیروهای نظامی کشور شده‌است.

شوربختانه این کژباوری تا جایی پیش رفته‌است که برخی از مخالفان نظام، مخصوصاً دموکراسی‌خواهان آرمان‌گرا، این گستره بی‌شمار از نیروهای میهن‌دوست را نیز در ردیف دشمنان ایران می‌آورند، و بدین‌سان تیشه به ریشه جنبش‌گذار به‌سوی ایران توان‌مند و مردم‌سالار می‌زنند. آنان چه بسیار از دریافت این مهم غافل‌اند که نیروهای نظامی کشور، هم‌چون نیروهای نظامی دیگر کشورها، تحت رهبری نیروی فرادست، که در ایران امروز یعنی روحانیان حاکم، مجبور به اطاعت‌اند و بس. روشن است که هرگونه سرپیچی و سرگرانی می‌تواند به نابودی یا کنارزنی آنان بینجامد.

دشواری دیگر هم در تمایز نگذاشتن میان نظامیان به‌حیث یک نهاد

و نیرو، و برخی رهبران فاسد و یا ایدئولوژی‌زدهٔ ایشان است. دروغا که کشورهای متخاصم با جمهوری اسلامی هم عیناً دچار همین کژفهمی دربارهٔ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شده‌اند. این کشورها، به‌ویژه ایالات متّحد آمریکا، گرچه نیک می‌دانند که سپاه نیرویی زبردست و فرمان‌بر است، با این حال، آن را یک نیروی دهشت‌افکن (تروریست) می‌شمارند و با این روی‌کرد بی‌راه و بی‌پایه، گاهی از مشکلی نمی‌گشایند که هیچ، بسی نیز بر کلافِ سردرگمِ رابطهٔ دیپلماتیک برای حلّ مشکلات دو کشور گره می‌زنند و بر برخوردهای میدانی می‌افزایند.

از نگاه **سامانیان**، بیش‌ترین نظامیان کشور میهن‌پرست، عمل‌گرا، نوین، و توسعه‌گرایند، گر چه درون همین نیروهای مسلّح شریف نیز هستند اندک‌شماری ناسالم، ایدیولوگ، و سرکوب‌گر (بویژه از نوع انتظامی و شبه‌نظامی آن‌ها)، که زدودنِ آنان برای غبارروبی از چهرهٔ نظامیان ایران‌پرست الزامی است. **سامانیان** حامی ادغام نیروهای مسلّح و ایجاد یک ارتشِ قدرت‌مند، گارد پاسداران باصلابت، و نیروی انتظامی حرفه‌ای‌اند، و بر این باورند که اکثریتی از نیروهای شبه‌نظامی باید انفصال خدمت یابند و باقی‌ماندهٔ آنان با حفظ حقوق در امور سازندگی مدنی به کار گماشته شوند. در رأس این نیروهای مسلّح باید نظامیان حرفه‌ای نشانده شوند و ترفیع درجات آنان باید با ضوابط صرفاً نظامی-حرفه‌ای انجام گیرد. فرماندهٔ نیروهای مسلّح کشور باید بالاترین مقام انتخابی باشد.

اصل دوازدهم: راه‌برد میهنی ارتباطات و رسانه‌های ایران نو

اطلاعات قدرت است و ارتباطات ابزار سازنده آن. این واقعیت در جهانی که فناوری رسانه‌ای بی‌سابقه‌وار رشد و گسترش یافته‌است، معنایی حتّا جدی‌تر دارد. به‌واقع، رسانه‌های جمعی و اجتماعی امروز در تمام زمینه‌های زندگی بشر، به‌ویژه در بخش سیاسی، نقشی چیره و تعیین‌کننده در هدایت افکار و اعمال مردمان، خاصّه نسل‌های جوان‌تر، دارند. سیاست بدون اطلاعات هم‌چون خمیر بی‌مایه است که فتیر می‌شود. تولید، گردآوری، تفسیر، و پراکنش شتابان اطلاعات، دروغ یا راست، بدل به مهم‌ترین سازکار انباشت قدرت و کاراترین ابزار رقابت سیاسی شده است. هر نیرویی سیاسی که اطلاعات و ارتباطات بیش‌تری دارد، آن‌ها را بهتر در دست دارد و به کار می‌بندد، توان‌مندتر خواهد بود. **سامانیان** به این برداشتها از نقش اطلاعات و ارتباطات نیک باورمندند.

جهان امروز مفهوم دهکده جهانی را با «ابزار رسانه» معنا و مفهوم بخشیده‌است. ابزاری که خود را بدل به یکی از ارکان توسعه و اثرگذاری و نفوذ در جوامع داخلی و خارجی کرده‌است. لذا حکومت‌ها هرچه در این فضا سهم بیش‌تری داشته باشند، بی‌شک اثرگذاری مضاعف خواهند داشت و خواهند توانست با ابزار رسانه، سیاست‌های ملّی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی، نظامی، و امنیتی خود را آن‌طور که در نظر دارند ارائه کنند و مخاطبان عام و خاص خود را مطلع و هم‌راه سازند.

درهمین راستا، ایران نیز باید از این فضا و ابزارها در جهت روشن‌سازی افکار عمومی در عرصه‌های مختلف بهره‌ها برد. **سامانیان** برای اعلام طرح و سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های خود در «ایران نوین»، با درک صحیح از

اهمیت و قابلیت‌های رسانه‌های جمعی، راهبردی مشخص و مدّون را در این زمینه طرح‌ریزی کرده‌است که بر پایهٔ دیدگاه‌های کارشناسان و تجربه‌داران در این حوزه تهیّه و تدوین شده‌است.

در این راهبرد رسانه‌ای، برنامه‌ریزی‌های اساسی در دو بخش سخت‌افزاری و نرم‌افزاری صورت خواهد گرفت. در بخش سخت‌افزاری، ضرورت وام‌گیری و فراهم‌سازی دانش و فناوری روز دنیا در حوزهٔ رسانه مدّ نظر **سامانیان** است و آن را یکی از بعدها و پایه‌های چشم‌انداز توسعه‌محور خود می‌دانند. پس در این حوزه خواهند کوشید تا با یک برنامه‌ریزی صحیح، پوششی چندوجهی به لحاظ تشکیل شبکه‌های چندزبانه، شبکه‌های تخصصی در حوزه‌های مختلف، ایجاد بخش بین‌المللی، راه‌اندازی رسانه‌های تعاملی (برهم-کنش و ارتباط دوسویه با جامعهٔ هدف)، ایجاد شبکه‌های چندرسانه‌ای (دیداری، شنیداری، مجازی) و نیازهای زیرساختی در این حوزه اقدام شود.

اما در بخش نرم‌افزاری نگاه راهبردی **سامانیان** در حوزهٔ رسانه همانا فراهم‌آوری بسترهای مناسب و البته تحت پایش و واپایش برای استفادهٔ جریان‌های سیاسی معتقد به منافع ملّت ایران خواهد بود. در نگاه **سامانیان**، بی‌تردید آزادی‌های سیاسی در سازندگی میهن به گونه‌ای خواهد بود که رهبران و نمایندگان سیاسی قادر و آزاد باشند که با رعایت «اصول و منافع ملّت و ملی» (منافع داخلی و خارجی کشور) از رسانه‌های گوناگون بهره‌برند.

راهبرد رسانه‌ای **سامانیان**، با توجّه به درکی صحیح از طبقات و نیاز

اقشار جامعه، و مطابق با نیاز و خواست آنان برنامه‌ریزی‌های درخوری برای مدیریت رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی خواهد داشت. این موضوع با نظر داشتِ بزرگی قشر جوان جامعه ضرورت‌های خاصی را می‌طلبد که برجسته‌ترین بخش آن تأمین علاقه‌مندی‌ها و خواسته‌های این قشر مطابق با فرهنگ میهنی و اقتضائات روز دنیا خواهد بود.

حفظ جای‌گاه و وزن رسانه‌ای در راه‌برد رسانه‌محور سامانیان
از اصول دیگر در این حوزه است. اکنون گروه‌های هم‌سو و ناهم‌سو با جمهوری اسلامی کم‌بود رسانه ندارند. ده‌ها رسانه دیداری و شنیداری با دوصد برنامه، و هزاران تارنما، شبکه اجتماعی، خبرگزاری، روزنامه و مجله، تارنوش، شبانه‌روز مردم ایران را مخاطب خود دارند. افزون بر آن، چه بسیار رسانه‌های داخلی و خارجی و خبرگزاری رسمی و نارسمی که انحصاروارانه در اختیار حکومت اسلامی است. در هر دو سوی حکومت و مخالفانش، اخبار و اطلاعات، و گاه بسیار غیرواقعی، ابزاری برای جنگ سیاسی بین آن‌هاست.

سامانیان نیز بی‌گمان به رسانه‌های ویژه خود نیازمندند تا از ره‌گذر آن‌ها پیام‌های خاص سامان را در میان مردمان ایران بپراکنند. و اما در چنین وضعیتی رسانه‌ای که میان حکومت و اصناف مخالفان حاکم است و دولت‌های بیگانه هم در آن نقش پررنگی بازی می‌کنند، پیام‌رسانی **سامانیان** باید بر مبنای چه اصول و ضوابط روشن رسانه‌ای باشد؟

نخست، بر پایه «اصل یک‌پارچگی میهنی»، آشکار است که زبان رسانه‌های سامان باید فارسی باشد، اما بهره‌گیری از زبان‌های دیگر نیز

جایز است و منعی ندارد.

دوم، «اصل توسعه محوری» در راهبرد رسانه‌های **سامانیان** ایجاب می‌کند تا چارچوب اصلی رسانه‌های **سامانیان** آموزش محور و خبری باشد، جنبه آموزشی آن‌ها هم‌آهنگ با نیاز روز و پرمایه شود، و وجه خبری‌شان هم بر پایه شفافیت و حقیقت‌گویی استوار گردد.

سوم، «اصل استقلال» است که مبنای تغییرناپذیر رسانه‌های **سامانیان** است. رسانه‌های **سامانیان** نباید به دولت‌ها و منابع نامشروع داخلی و خارجی دیگر برای حمایت‌های مالی خود وابسته باشند. تکیه‌گاه **سامانیان**، در همه حال، مردم وطن‌پرست ایران‌اند.

چهارم، براساس «اصل تکثرگرایی عقلی» رسانه‌های سامان تنها میدان روشن‌فکران، کنش‌گران سیاسی، و روزنامه‌نگاران نخواهد بود. آموزگاران، استادان، دانشوران، خبرنگاران، و نخبگان و سایر اقشار ایرانی در داخل و خارج از میهن و از همه علایق و سلايق در این پهنه رسانه‌ای نقش برجسته‌ای خواهند داشت.

پنجم، براساس «اصل اخلاق رسانه‌ای»، رسانه‌های سامان با اندیشه، گفتار، و کردار پیش‌سنجیده‌ای پیام‌رسانی خواهند کرد. پس گرفتار فرصت‌جویی سیاسی نخواهند شد، و خبرها و تحلیل‌های آن‌ها سودایی جز واقعیت‌نمایی و حقیقت‌گویی نخواهد داشت.

ششم، براساس «اصل مدیریت هوش‌مند»، ساختار مالکیتی و مدیریتی رسانه‌های **سامانیان** شفاف، ضد منفعت‌طلبی (فردی و گروهی)، نامتمرکز،

و مشارکتی خواهد بود. رسانه‌های سامان را یک هیئت مدیران انتخابی و داوطلب راهبری، و با تخصص و مهارت اداره خواهند کرد.

راه‌برد اساسی **سامانیان** در راستای تحقق برنامه‌های یادشده و هم‌نوا با کلیاتِ ضرورت‌های رسانه در مباحث زیر خلاصه می‌شود:

جذب اعتماد مخاطبان با تکیه بر عنصر شفافیت و صداقت، بی‌طرفی رسانه‌ای در رویارویی با تحولات داخلی و خارجی، و پابندی به اصل اطلاع‌رسانی، مخاطب‌پژوهی، کثرت‌گرایی و چندصدایی در رسانه‌ها، اقناع مخاطبان با تفسیرها و تحلیل‌های علمی و واقعی، درآمدزایی بر پایه بهره‌گیری از توان رسانه و یاری مخاطبان، بهره‌گیری از نیروی انسانی متخصص، ایجاد فضای مجازی اختصاصی و رسانه‌های اجتماعی منتسب به سامان، سیاست-گذاری‌های درونی برای ارتباط با فضای بیرونی، احترام به رقیبان در ضمن رقابت، پیش‌برد و بهره‌گیری از مطالعات آینده‌پژوهی، دگردیسی رسانه‌های **سامانیان** به رسانه‌های تعاملی، برخورداری از محتوای تولیدشده مخاطبان، آسیب‌شناسی و اثرسنجی، بهره‌گیری از مزیت نخبگان، برنامه‌ریزی برای پخش و سرعت مناسب طبقه‌بندی اطلاعات.

هنجار سازی اجتماعی و مدیریت سرزمینی

اصل سیزدهم: توسعه نیافتگی و روندهای جمعیت‌شناختی ایران

دهه سی و چهل خورشیدی، با محیط اقتصادی باثباتش، دوران زرین توسعه اقتصادی ایران بود. این واقعیت در شاخص‌های اقتصادی آن دوره به وضوح دیده می‌شوند. در کنار نرخ رشد اقتصادی بالا و درآمد سرانه فزاینده، نرخ بی‌کاری و نرخ تورم بسیار پایین بودند. به گواهی آمار جهانی، ایران در این دو دهه درخشان‌ترین کارنامه اقتصادی را در میان کشورهای توسعه‌یافته داشت.

جهش چندبرابری بهای جهانی نفت در سال ۱۳۵۲ و بازپردازی برنامه‌های توسعه اقتصادی در پی آن یکی از زمینه‌سازان تحولات منفی اقتصادی و اجتماعی شد که در کوتاه‌زمانی به انقلاب ۱۳۵۷ انجامید. این رخداد بحران‌ساز نقطه پایانی بر دو دهه درخشان توسعه اقتصادی ایران گذاشت. انقلاب نیز نقطه عطفی در ثبات سیاسی کشور شد و خود ناآرامی‌های گسترده داخلی، هشت سال جنگ فرساینده، چندین دهه انزوا و تحریم، و حکمرانی ناکارآمد را به دنبال آورد. بدین‌سان نیم‌سده فرصت بی‌بدیل توسعه شتابان اقتصادی در ایران بدل به نکبت رکود اقتصادی، ابرتورم‌های مزمن، بی‌کاری فزاینده، و خروج سرم‌سارآور سرمایه‌های انسانی و مالی شد.

این تحولات بس تیره در پی انقلاب و تداوم آنها موجب شده‌است که

درآمد سرانه ایران در گذر نزدیک به پنجاه سال گذشته افزایشی نداشته باشد. حال آن که شاخص‌های نمودار توزیع درآمدها هم تحوّل مثبتی در کاهش نابرابری نشان نمی‌دهد. به سخن دیگر، از سالیان منتهی به انقلاب ۵۷ تا امروز، اقتصاد ایران حتّا از رشدی هم‌گام با افزایش جمعیت کشور نیز ناتوان بوده‌است. در همین دوره پنجاه‌ساله، درآمد سرانه در کره جنوبی حدود ۹۰ برابر، در چین ۶۵ برابر، در ویتنام ۳۵ برابر، در تایوان ۲۵ برابر، و در ترکیه ۱۵ برابر شده‌است. اما درآمد سرانه ایران هنوز حتّا از پنجاه سال پیش هم کم‌تر است. در وخامت این کارنامه اقتصادی و فلاکت‌های برخاسته از آن هرچه گفته شود حقّش ادا نمی‌شود. نیم‌سده فرصت‌سوزی برای توسعه شتابان و پای‌دار اقتصادی ایران.

برای درک عمیق‌تر فاجعه رشد اقتصادی ایران که با دهه‌ها ابرتورّم و بی‌کاری گسترده و خروج سرمایه از کشور نیز توأمان بوده‌است، می‌سزد نگاهی به روندهای جمعیت‌شناختی در این دوره بیندازیم. گفته‌اند که جمعیت‌شناسی ملّت‌ها نشان‌گر سرنوشت آن‌هاست. این گفته گرچه کمی اغراق‌گونه به چشم می‌آید، اما از اهمیت فراوان ساختار و روند جمعیتی در یک سرزمین و نسبت آن با توسعه و توان‌مندی آن کشور خبر می‌دهد. کارنامه منفی اقتصادی ایران در دهه‌های گذشته درحالی رقم خورد که هرم جمعیتی ایران برای رشد سالم و سریع اقتصادی مطلوب بود. اما دریغ‌دارِ این امکان هم از دست رفت. با بهره‌بردن از فرصت جهش جمعیتی، ایران اکنون با تهدید خیلِ روزافزونِ سال‌مندان و بازنشستگان، و ورشکستگی نظام تأمین اجتماعی‌اش روبه‌رو است.

بی‌توجهی دولت به نقش سازنده جمعیت جوان در توسعه اقتصاد، در

پیش‌کش مشکل جمعیتی و نسلی برای کشور ایجاد کرد. با پایان یافتن جنگ، سیاست کاهش زادآوری دولت هم‌گام با گسترش شهرنشینی و جهش نرخ مشارکت اجتماعی زنان، در کنار شتاب‌گیری توسعه انسانی و دهه‌ها رکود و رشد اقتصادی پایین، به کاهش شدید نرخ ازدواج و باروری در ایران انجامید. در گذر بیست سال، از نیمه دهه شصت تا نیمه دهه هشتاد، میانگین شمار فرزندآوری زنان ایران از بیش از ۶ به کم‌تر از ۲ کاهش یافت. این سقوط حیرت‌آور در تاریخ جمعیت‌شناسی جهان در زمان صلح و سلامت عمومی بی‌سابقه است.

این افت خیره‌کننده نرخ باروری در کنار افزایش نرخ تجرد قطعی، سن همسرگزینی، جدایی، و مهاجرت از کشور مسیر توسعه اقتصادی کشور را سخت‌پرهزینه کرده‌است. برآمد این کارنامه تیره اقتصادی و روندهای جمعیتی ایران در نیمه‌سده گذشته خبر از آن می‌دهد که جامعه ایران نه تنها از فرصت کم‌بديل برخورداري از جمعیتی جوان و دانش‌آموخته برای توسعه و رفاه اقتصادی خود بهره نبرد، بل که با پیر شدن پیوسته ایرانیان در نبود اقتصادی توسعه‌یافته و ثروت‌آفرین، هر سال چشم‌انداز رفاهی و معیشتی کشور نیز تاریک‌تر خواهد شد.

جانِ سخن این‌که ایرانیان شتابان رو به پیری می‌روند بی آن‌که کشورشان ثروت‌مند و توسعه‌یافته شده باشد. این وضعیت سامانیان و میهن‌پرستان ایران را موظف می‌کند که با تمام توان خود همه امکانات کشور را در جهت تشکیل یک دولت توسعه‌گر بسیج کنند. عمل‌کرد چنین دولتی به اصلاح روندهای جمعیت-شناختی و شکوفایی اقتصادی منجر خواهد شد.

اصل چهاردهم: تهدیدهای زیست محیطی و چالش مدیریت سرزمینی

جغرافیای سیاسی سرزمین عمدتاً خشک و دشوارگذر ایران با گوناگونی‌های کوهستانی، کویری، آبی، جنگلی، و گرمایی و سرماییی نیاز به هم‌پیوندی و هم‌بستگی فشرده‌تری دارد. دریغ که در گذشته، تاروپود این جغرافیا به سبب نبود آب‌راه‌ها و خشکی‌راه‌های درخور مسافرت و ترابری، پیوستگی کمی داشتند. گرچه آب‌راه‌ها، تالاب‌ها، و دریاچه‌ها دچار بحران خشکی‌اند، اما گسترش خشکی‌راه‌ها و هواراه‌ها بر امکان‌های هم‌پیوندی و دسترسی بسی افزوده‌است. برای ارتباطات سرزمینی تنگاتنگ‌تر، ایران هنوز سخت نیازمند نوسازی و گسترش این زیرساخت‌ها و مدیریت آب و خاک و هوا است و در کوتاه‌زمانی باید برای ایجاد بسترها و فرصت‌های نو برنامه‌ریزی کرد. غم‌انگیز است که مشکلات زیستاری و زیست‌بومی ایران در آینده هم‌چنان بحرانی‌تر خواهند شد و سرزمین ایران بسیار نیازمند رسیدگی فوری و راه‌بردی به این ابردشواری‌ها در هر سه پهنهٔ خاکی، آبی، و هوایی خواهد بود. آلودگی شهرها از ریزگردها و بخارهای سم‌اندود، هم‌راه با گرم‌افزایی و بیابان‌گستری، و نیز کم‌آبی، خاک‌فرسایی، و جنگل‌زدایی می‌تواند برای ایران وضعیتِ سخت‌شکننده و گُشنده‌ای را پدید آورد.

مدیریت بهینهٔ چنین کشوری که دربردارندهٔ رنگین‌کمانی از فرهنگ‌ها و مردمان نیز است، حاجتِ مُبرم به آمایش سرزمینی و تشکیلات اداری و سرزمینی ویژه دارد. اینکه نظام مدیریت اداری و سرزمینی ایران در دوران پس از گذار از نظام کنونی باید چگونه باشد، یک تصمیم میهنی است. از دید **سامانیان**، نظامی نامتمرکز می‌تواند در ایران کارا و بهره‌ور باشد، که البته در این راستا آگاهی‌رسانی خواهند کرد. مشخص‌تر، در این راستا باید شاهد چند تغییر زیر باشیم.

نخست، حکومت (مرکزی و محلی) باید میهن پرست، سامان مند، و قانون مدار گردد. بی چنین تغییری، هیچ راه حلی برای ادارهٔ بهتر ایران شدنی نخواهد بود. دوم، باید از قدرت بخش‌ها (وزیران) به نسبت سرزمین‌ها (استان‌داران) فراوان بکاهیم. یک راه توان مندسازی استان‌داران، افزایش قدرت آنان بر نهادهای بخشی و مدیران کل آن‌ها در سطح استان مربوط است. برای نمونه، هم‌زمان می‌شود ادارات کل استان‌ها را در اختیار استان‌داران و وزیران نهاد. سوم، باید قدرت مالی استان‌داران افزایش یابد و در مورد استان‌های کم‌برخوردار، باید از سیاست توزیع منابع میهنی بهره برد. چهارم، گماشتن استان‌داران باید انتخابی، و تا ممکن است از نیروهای بومی باشد. این انتخاب‌ها مشروط به کاردانی، ولی تحت حاکمیت دولت مرکزی خواهد بود. البته این نقش نباید مانع برگزیدن استان‌داران «نابومی» شود. در همه حال، انتخابات و انتصابات در ایران نوین باید بر بنیاد کاردانی و دانش و تخصص استوار باشد. و پنجم، نخبگان استانی و ایلی را باید در نظام اداری مرکزی کشور کنار یک‌دیگر گرد آورد.

از دید سامانیان، ایران آینده باید یک مردم‌سالاری پارلمانی باشد با امپراتوری نمادین، نخست‌وزیر قدرت‌مند، و یک مهستان استانی (مجلس سنا) در کنار یک مجلس مردم. همهٔ این نهادها باید در چارچوب‌های تعریف‌شده‌ای انتخابی باشند. هر استان باید دو مه‌نشین (سناتور) داشته باشد که با رأی مردم همان استان برگزیده شوند. برای کاهش قدرت پای‌تخت بر استان‌ها، وزارت کشور نباید در سیطره و مهار استان‌داران باشد. آنان به اتفاق وزیران زیر نظر نخست‌وزیر (برگزیدهٔ مجلس استان و مردم و تأیید امپراتور کشور) عمل می‌کنند.

برنامه‌ریزی میهنی باید در دو سطح کلانِ کشوری از بالا، و خُردِ محلی از پایین انجام پذیرد. در کنار این برنامه‌ریزی راهبردی و آمایش سرزمینی از سوی حکومت مرکزی، استان‌داران مسئول برنامه‌ریزی اقتصادی برای استان‌های خودند، و برای این منظور، سازمان‌های محلی برنامه‌ریزی در سطح استان و فرمان‌داری باید تقویت شوند. در این نظام برنامه‌ریزی، منطقه‌ها در سطوح بخش‌داری‌ها به شکل «مجتمع‌هایی زیستی» فرض می‌شوند که دارای «سرمایه‌های محلی» اند، و در صورت کم‌بود، از سرمایه‌ها و منابع میهنی و استانی، تغذیه می‌شوند. سامانهٔ ادارهٔ سرزمینی کشور باید با هر گونه قبیله‌گرایی قومی، مذهبی، و سیاسی مبتذل، از جمله فدرالیسم قومی، خط‌کشی صریحی داشته باشد.

اصل پانزدهم: عدالت‌گستری و فراهم‌آوری نیازهای نیروهای اجتماعی

مهم‌ترین نمود و نمادِ میهن، همانا مردم‌اند و بنیادی‌ترین ضامن کرامت انسانی مردمان ایران هم جاری‌سازی عدالت و مساوات است. **سامانیان** خود را سخن‌گو و پشتیبان همهٔ ایرانیان میهن‌پرست که در ایران‌زمین یا بیرون از سرزمین مادری می‌زیند، می‌دانند و همواره از مروجان کرامت انسانی خواهند بود. **سامانیان** بازتابندهٔ حقوق، نیازها، و خواست‌های ایرانیان خواهند بود، و در این راستا، ارزش‌ها و سیاست‌های مشخصی را نهادینه می‌کنند.

جمعیت کشور آرام‌آرام رو به کاستی و پیری می‌رود. هم‌هنگام شمار بسیاری از بهترین سرمایه‌های انسانی نیز کشور را ترک می‌گویند، و نسل

جوان نیز قادر به تشکیل و حفظ خانواده نیست. این روندهای ویرانگر باید در اندک زمان با گسترش حمایت‌های مناسب متوقف شود. کمک به ازدواج جوانان و حفظ خانواده‌ها در مراحل شکل‌گیری آن‌ها از وظایف میهنی و امنیتی دولت است. در جامعه به‌غایت طبقاتی ایران اصلی‌ترین نیاز طبقات دارا، کم‌دار، و ندار به‌ترتیب انباشت سرمایه، آزادی، و معیشت است که باید برای آنها تأمین شود. پیش‌گیری از دزدی و فرار سرمایه، گسترش آزادی‌ها، و بسط دولت رفاه، کف و کمینه‌مواردی است که باید فراهم شود.

جوانان ایران آینده‌سازان کشورند. در غیاب آموزش و پرورش درست و حل مشکلات پرشمار زندگی و کار و تفریح ایشان، کشور آینده امیدبخشی نخواهد داشت. این جوانان باید هرچه بیش‌تر به چشم‌انداز خود و آینده کشورشان امیدوار گردند. آنان باید در وضعیتی قرار گیرند که هر روز جانانه‌تر پای‌بند کشورشان گردند تا فرار و مهاجرت از آن. نیازهای آموزگاران، کارمندان اداری، دانشوران و دانش‌جویان به‌ویژه باید در اولویت کشور باشد. ایران بی‌آموزگاران و دانشورانِ برخوردار، و یک نظام آموزش و پرورش بی‌نیاز و باکیفیت، هرگز کشوری خودبسنده و بهره‌مند نخواهد شد.

زنان ایران نیمی از جمعیت کشورند و باید خواست برحق برابری حقوق شهروندی‌شان با مردان ضمانت شود. ترفیع مشارکت سیاسی و اقتصادی آنان الزامی است. حق انتخاب آنان برای پوشش مناسب با جامعه ایران نیز باید به رسمیت شناخته شود. کهن‌سالان، میان‌سالان، جوانان، و نوسالان کشور هر کدام نیازهای مشخصی دارند و باید به تک‌تک‌شان پاسخی

درخور داد. در این میان باید کودک‌کاری جرم‌انگاری شود و متخلفان تنبیه شوند. حمایت از کودکان کم‌توان، بی‌سرپرست و بدسرپرست وظیفه اخلاقی دولت است.

کم‌تر نیرویی چون بازنشستگان بر گردن کشور حق دارند. تأمین زندگی آنان برابر با هم‌رتبگانِ کارمندشان از برترین وظیفه‌های حکومت است. صندوق‌های بازنشستگی باید مستقیماً زیر نظارت نمایندگان واقعی مردم باشند و حقوق غصب‌شده و ربوده مال‌باختگان کشور را باید به آنان برگرداند. توان‌یابان، ناتوانان، جان‌بازان، آزادگان، آسیب‌دیدگان جنگ و مرزبانی و سوانح طبیعی، و فرودستان این بوم و بر، را باید به نیکوترین وجه گرامی داشت و بستر زیستنی ارج‌مند را برای‌شان فراهم آورد. مایه شرم‌ساری است که زیرساخت‌های کشور هنوز مناسب خدمات‌رسانی بسزا به این جماعتِ محترم اما نیازمند نیست.

نیروهای ایران‌پرست و مردم‌مدار مسلح، پشتیبانی، امنیتی، امدادی، و اداری کشور را باید پاس‌داران شایان و پُرتوانِ کیان کشور دانست، و برای این منظور، باید امکانات معیشتی و ابزارهای کارکردی آنان را به کمال فراهم ساخت. کم نیستند اقشاری درون این نیروهای لشکری و کشوری که چون هم‌وطنان نیازمند خود از ابتدایی‌ترین امکانات معیشتی محروم‌اند. این برای کشوری که باید اقتدار و مدیریت میهن‌پرستانه را اساس امنیت خود سازد ناشایست است. حرفه‌ای‌سازی و پاک‌نمایی نیروهای نظامی، شبه‌نظامی، و امنیتی کشور و محرومیت‌زدایی از انانی که نیاز به حمایت دارند یکی از اولویت‌های بنیادین **سامانیان** خواهد بود.

مردمان ایران از هر زبان و باور و فرهنگ، و مرزبانان در چهارگوشه کشور، همه و همه از وفادارترین شهروندان و دلیرترین مدافعان سرزمین ایران بوده‌اند. آنان، هم‌چون اقلیت‌های دینی، اعتقادی، و جنسی، حقوقی برابر دارند و هیچ تفاوت و تبعیضی نباید علیه هیچ شهروند و ساکن ایران اعمال شود. روحانیان و دین‌یاران مذاهب هم، جملگی هم‌پایه با همه شهروندان ایران از حقوقی برابر برخوردارند.

با برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری و ایجاد فعالیت‌های اقتصادی باید از مناطق محروم کشور، شامل استان‌های مرزی، ایلات و عشایر، شهرهای کوچک، و روستاها محرومیت‌زدایی گسترده کرد و در جهت توسعه آنها به‌جد کوشید. مرزنشینان غیور و زحمت‌کش ایران نباید به کول‌بر و سوخت‌بر فروکاسته شوند و مورد سوءاستفاده قاچاق‌گران و تبه‌کاران قرار گیرند. برنامه‌ریزی استانی باید نه تنها اساس رشد اقتصادی، که پایه کاهش محرومیت‌های اجتماعی نیز داشته باشد.

برای رسانه‌ها، کنش‌گران سیاسی، و روزنامه‌نگاران وطن‌پرست کشور باید حقوق شهروندی، از جمله آزادی بیان و اجتماعات فراهم آید، و کشور نباید هیچ زندانی عقیدتی یا سیاسی‌ای داشته باشد. برای «جرم سیاسی» باید تعریف قانونی مشخص به دست داد و خلط آن با «جرم امنیتی» بی‌تردید مدیریت شایسته کشوری و لشکری میهن را به مخاطره جدی خواهد انداخت. آزادی و امنیت جانی فرد و شهروند مهم‌ترین رکن کرامت و عزت انسانی است.

در ایران نوین، وطن‌فروشان، مُفسدان، و بزه‌کاران در حریم قانون

و حقوق شهروندی و انصاف و عدالت شناسایی و تنبیه می‌شوند. آنانی که پاسخ‌گو بوده‌اند، اظهار ندامت کرده‌اند، و آموزش‌های لازم را دیده‌اند، باید در همه حال حق برگشت به آغوش وطن را داشته باشند. قانون اساسی آینده کشور باید انتقام‌جویی سیاسی را به هر گونه و بهانه‌ای منع و منتفی کند. **سامانیان** این ارزش‌ها و سیاست‌ها را تا حد امکان در قانون پیش‌نهادی به مردم ایران نیز جاسازی خواهند کرد.

باید حق ایرانیان مهاجرت کرده از کشور را برای برگشت عزّت-مندانه محفوظ داشت و از حقوق آنان در کشور صیانت و حمایت کرد. پس از بیش از چهار دهه از برآمدن انقلاب اسلامی، هنوز جمهوری اسلامی به این مهاجران، که اغلب ناداوطلبانه میهن خود را ترک گفته‌اند، یک «عفو عمومی» بده کار است. حکومت نباید بتواند از شهروند حق زندگی در زادگاه خود را صلب کند و یا شهروند «دوگانه» را به بهانه و جرم واهی روانه زندان سازد.

با مهاجران و پناهجویان به کشور، به‌ویژه افغانستانی‌ها که از شرارت تبه‌کاران و پیکارجویان طالبانی به سرزمین خویشاوند خود، ایران، پناه می‌آورند، و نیز با شهروندان دیگر کشورها باید براساس مهمان‌نوازی ایرانی و طبق اصول روابط بین‌الملل و میثاق حقوق بشر رفتار کرد و در فراهم‌آوری حاجات ایشان جهد بلیغ کرد. شوربختانه گاه دیده می‌شود که نیروهایی حضور مهاجران قانونی و قانون‌مدار افغانستانی را تهدید امنیتی می‌شمارند و با آنان بی‌مهری می‌کنند. **سامانیان** این رفتار را مغایر میهن‌پرستی می‌دانند.

و سرانجام، در چارچوب اندیشهٔ امپراطوری ایران، مردمان و سرزمین‌های «نوروز» از اجزای جداناپذیر هویت ایران‌اند. فارغ از این‌که امروز آنان در چه دولت-ملّتی قراردارند، میهن‌پرستان ایران باید همهٔ زمینه‌های لازم را برای تقویت روابط دیپلماتیک و هم‌کاری سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی با آنها فراهم سازند. تشکیل «اتحادیهٔ سرزمین‌های نوروز»، هم‌چون اتحادیه اروپا، بر اساس حق حاکمیت و منافع مشترک متحدان، باید از اولویت‌های روابط منطقه‌ای سامانیان باشد، و چنین نیز خواهد بود.

اصل شانزدهم: ریشه‌کنی ابتذال سیاسی و فساد نهادمند

برای پیش‌رفت و برخورداری، ایرانیان نیازمند فلسفهٔ زیستی جدیدی‌اند. اما در جهت بر ساخت و پرداختِ چنین جهان‌بینی‌ای، ایرانیان نخست باید با دو بیماری کُشنده در جامعهٔ امروزشان به‌نام فساد و فرهنگ سیاسی مبتذل به‌جَد و جهد پیکار کنند، و این دو را در نگرش، گویش، منش، و کنش خود ریشه‌کن سازند. از بد روزگار، در گذر دهه‌های گذشته فرهنگ سیاسیِ بخش مؤثر جامعهٔ سیاسی ایران به ابتذال کشیده شده‌است. فرهنگ سیاسی یک ملّت بخشی از فرهنگ عام آن ملّت است که خود را در حوزهٔ سیاسی جامعه می‌نمایاند.

حوزهٔ سیاسی هم حوزهٔ زنجیرهٔ روابط و ضوابطی است که شهروندان کشور در جریان‌های سیاسی، درون خود و میان خود و جامعهٔ سیاسی، یعنی دولت و احزاب و گروه‌های سیاسی و نیز درون این جوامع سیاسی سامان داده‌اند و به آن عمل می‌کنند. هرچه این روابط و ضوابط سالم‌تر،

مردم سالارانه‌تر، منطقی‌تر، و علمی‌تر باشد، به همان اندازه فرهنگ سیاسی پویاتر خواهد بود. از دیگر سو، رابطه و ضابطه نامشروع و مستبدانه و خارج از چارچوب اخلاق، خرد و علم، و خیر جمعی، به فرهنگ سیاسی ناسالمی راه می‌برد.

این نیز گفتنی و درنگیدنی است که در ایرانِ امروز دو فرهنگ سیاسی در برابر هم قد افراشته‌اند. گرایش نخست که غالب است می‌خواهد فرهنگ سیاسی ناسالم را به صد حیل و نگه دارد و با نقّادی و نوآوری بنیادی بستیزد. و گرایش دوم، که دارد جوانه می‌زند، خواهان آن است که خود را از هر قید و بند فرهنگ سیاسی مبتذل برهاند، و فرهنگ سیاسی نوینی را دراندازد. هواداران این اندیشه دوم، از جمله **سامانیان**، پذیرای هر گونه نقد سازنده و گفت‌وگوی همه‌شمول و خیرخواهانه‌اند. از جانبی دیگر، خُرده‌نیرویی سخت بی‌فرهنگ هم هست که هدفی جز نابودی ایران و بدنامی اسلام، دین بیش‌تر شهروندان، ندارد. در این میان نیز توده مردم زحمت‌کش ایران نیز در چارچوب فرهنگ اجتماعی و رنگارنگ بسیار غنی و انسانی خود زندگی می‌کند.

بخشی از جلوه‌های فرهنگ مبتذل را می‌شود در این مفاهیم خلاصه کرد: استبداد، دروغ‌گویی، بی‌اخلاقی، مظلوم‌نمایی و قربانی‌پنداری، قهرمان‌پروری، دشمن‌تراشی، دورویی، نیرنگ‌بازی، بدبینی، بی‌اعتمادی، اتهام‌زنی، توطئه‌پروری، خویش‌محوری و خودبرحق‌بینی، توهم‌گرایی، علم‌ستیزی و حلم‌گریزی، گذشته‌گرایی، روزمرگی، غرورکاذب، و قانون‌گریزی. افزون بر این‌ها، این فرهنگ در سرشت خود جزم‌اندیش، آرمان‌گرا، ایدئولوژی‌زده، و جدل‌گراست و توان آن برای واقع‌نگری،

عمل‌گرایی، و پذیرش حقیقت یا نظر مخالف بس اندک است. این فرهنگ احساساتی اغراق می‌کند، به صد شعبده پناه می‌برد، استواری ایدئولوژیک و سیاسی ندارد، فرصت‌جو است، دگرگونی‌خواه نیست، گذشته‌شیدا است، و هرآن‌چه را هم که می‌آزماید جای کل حقیقت می‌پندارد و جا می‌زند.

گذشته‌شیدایی یکی از بزرگ‌ترین دردهای این فرهنگ مبتذل است. «رضا شاه روح‌ت شاد» یا «عصر طلایی امام». از شاه می‌گذرد و به ۱۴۰۰ سال پیش پناه می‌برد، یا از خمینی می‌گذرد و به ۲۵۰۰ پیش دخیل می‌بندد. شاه را با شیخ و شیخ را با شاه جابه‌جا می‌کند. قدرت تخیل این فرهنگ مبتذل در همین حد است و نمی‌تواند آینده‌نویی برسازد. این ناتوانی در تبدیل گذشته به تاریخ، و فراگیری مفهومی از تجربه، برای حرکت به‌سوی آینده، فرهنگ مبتذل را در ستیز با هر فکر تازه و هر گزینه‌نویی سخت و ستر می‌کند. پس تازه‌اندیشی و نوآفرینی با این فرهنگ بیگانه است، و چون ناشکیب و بی‌درنگ و سبک‌سر نیز هست، آینده‌نگری و برنامه‌ریزی برای پیش‌رفت را هم برنمی‌تابد و گزینه‌های آن برای تغییر، بیش‌تر همان آویختن به «گذشته‌های زرین» می‌شود.

این فرهنگ ارجی به روندها هم نمی‌نهد، و تنها به نتیجه دل می‌بازد، و نتیجه را هم از طریق مقاومت و مبارزه و بی‌درنگ و بی‌میانجی می‌خواهد. بی‌اعتنایی به روش و تحقیق این فرهنگ را علم‌گریز و دانش‌ستیز می‌کند. چه ناخوش‌آیند است که علم‌گریزی این فرهنگ، سبب بی‌اهمیتی پژوهش و کنکاش، دزدی ایده‌های دیگران، و بی‌اعتنایی به نوآفرینان و پیش‌کسوتان پهنه‌اندیشه و عمل نو می‌شود. اندیشه‌دزدی و برنشمردن فکر بکر، نوآوری، و دست‌آورد دیگران، خود بزرگ‌ترین خیانت در حق دانش و دانشیان

است و دشمن پایه یک پیش‌رفت یک ملت. از این جاست که در کشورهای توسعه‌یافته یا توسعه‌یابنده، قوانین و مقررات ثبت اختراع و ایده تدوین شده‌است و پیاده می‌شود.

برای این فرهنگ مبتذل، مرغ همسایه، که گاه دشمن هم قلم‌داد می‌شود، همیشه غاز است، و آن‌چه خود دارد را از بیگانه تمنا می‌کند. این بیگانه‌پرستی نه تنها بین نخبگان سیاسی، که بین روشن‌فکران هم رایج است. سرمایه‌های خودش را به خارج می‌فرستند و آن‌گاه برای سرمایه‌گذاری خارجی التماس می‌کند. مفاخر ایرانی را نادیده می‌گیرد و از مشاهیر اروپا شاهد و قول می‌آورد. روس‌دوست و انگلیس‌دوست و فرانسه‌شیفته و آمریکاشیدا و چین‌شیدا میشود. عرب‌زدگی و هم‌زمان عرب‌گریزی این فرهنگ هم درد دیگری است. اکثریتی از بزرگان دینی و بخشی از قهرمانان تاریخی آن عرب‌باند و هم‌زمان عربان را «ملخ‌خوار» می‌دانند. بیگانه‌پرستی مزمن در کنار بیگانه‌ستیزی سطحی این فرهنگ است که تیشه به ریشه ایران‌پرستی زده‌است.

افزون بر این‌ها، فرهنگ سیاسی ناسالم ایران به‌غایت «بیشینه‌خواه» است و به کمینه و میانه گوشه چشمی هم نمی‌اندازد، و راه‌کارهای میانی را به انگ «سازش‌کاری» می‌کوبد! «یا همه یا هیچ»، و معمولاً هم برای کسب همه، آن اندک را هم که دارد از کف می‌دهد و جز باد در دست و دماغش نمی‌ماند! تثبیت دست‌آوردهای گذشته و کام‌یابی آرام‌آرام در قاموس این فرهنگ انقلابی «سرنگونی‌خواه»، تخریب‌گر، و غوغاسالار جایی ندارد. در عوض تا بخواهی، اعلامیه و روضه و مرثیه برای آن‌چه بر باد داده می‌نگارد و می‌پراکند، و باخت و شکست خود را هم همواره با سرزنش و نکوهش بر

سر دیگران آوار می‌کند؛ خواه دولت و فرد باشد یا بیگانه یا خودی، فرقی نمی‌کند.

تمامیت‌خواهی و انحصارطلبی از دیگر ویژگی‌های مبرز این فرهنگ ناسالم است. قدرت فراگیری آن محدود است چون گوش شنوا کم دارد اما دهنی گشاده دارد. پس به جای اندیشه اغلب درگیر گفتار است و کردار آن را نه خردورزی که پرگویی هدایت می‌کند. این فرهنگ مبتذل با فکر و عمل هم‌یاری، هم‌بستگی، و هم‌پیمانی برای سازندگی پاک بیگانه است، اما پیوسته پایه‌رکاب هم‌کاری جهت آسیب‌زنی و ویران‌کاری است. هم‌چنین، این فرهنگ بیش‌تر تلاش در پیمودن کژراهه‌های فساد و بی‌نزاکتی نظیر رشوه‌خواری، زد و بند، و آشنابازی دارد تا درآمدن به شاه‌راه رقابت، صلاحیت، و درایت.

در چنین بستری رابطه و زدوبند اصل‌اند، نه ضابطه و فضیلت. در فرهنگ مبتذل، وفاداری، خدمت‌گزاری، و خیانت‌پرهیزی نیز به همان اندازه بی‌ریشه‌اند. یعنی فرقی چندان میان خدمت‌گزار و خیانت‌پیشه نیست. در عوض، میان ستم‌پیشه و ستم‌دیده همواره یک دریا جدایی است. فرهنگ مبتذل بی‌امان پایه‌کار است تا یکی را ستم‌کار و دیگری را ستم‌کشیده جا زند و در بزنگاه نیز، اگر لازم دید، جای این دو را ناگهان وارون کند. صد افسوس که «انتقام سیاسی» از اصول مقدس این فرهنگ مبتذل «مرگ بر»، «مرده باد»، و «اعدام باید گردد» است. شوربختانه کینه‌توزی در فرهنگ ما ریشه در عوامل گوناگونی دارد که سرشکستگی‌های تاریخی، ماندگاری خودکامگی و سرکوب‌گری، مظلومیت ملی، دشمن‌پنداری تند و تیز، و حس آسیب‌پذیری و سواسی از آن جمله‌اند.

دریغ که ایران تاریخ پُر دست‌اندازی داشته‌است، و طی قرون و اعصار، جولان‌گاه قدرت‌های قبایلی، خلافتی، و استعماری بوده‌است. این سرگذشت ناخوش‌آیند در کنار بهره‌برداری زورمندان از نخبگان و رهبران سیاسی، و نیز مزدوران و جاسوسان ایرانی، به بدگمانی و بی‌اعتمادی در کشور بسی دامن زده‌است. تجربهٔ ایران معاصر در دو سدهٔ گذشته نیز سرشار از خاطرات تلخ شکست و واگذاری سرزمینی و باخت‌های سیاسی است.

این عوامل و خصایل، در بستر یک فرهنگ احساساتی، انقلابی، و آرمان‌گرا، و در گسترهٔ فرهنگی که دید «سپید و سیاه» و «ستم‌دیده و ستم‌پیشه» دارد، موجب می‌شود که سیاست‌پیشگان رقیب خود را «خصم» بینگارند. آن‌گاه اسلوب بازی سیاسی‌شان هم‌چشمی و ستیزه‌گری با حریف خواهد بود، نه هم‌پذیری و رقابت‌گری سازنده. گفتنی است که در قالب این فرهنگ مبتذل سیاسی، انقلاب به براندازی کور و آشوب‌گری تعبیر می‌شود، و نه تغییرات بنیادین در نهادها و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، و به‌ویژه دگرگونی در خود فرهنگ سیاسی.

و سرانجام به‌عنوان آخرین مورد از ده‌ها خصلت دیگر ابتدال در فرهنگ سیاسی باید به فرهنگ دوگانه‌باوری و تجمیع بی‌امان اضداد توجه دهیم که خود برخاسته از کم‌خردی، حيله‌گری، یا مصلحت‌اندیشی است. چند نمونه برشماییم: جامعهٔ سیاسی ایرانی هم تغییر می‌خواهد و هم ضدانقلاب است؛ هم قدرت‌طلب است و هم ضدقدرت؛ هم قانون‌خواه است و هم قانون‌شکن؛ هم ستم‌گر است و هم ستم‌ستیز؛ هم علیه دروغ حرف می‌زند و هم دروغ «مصلحتی» می‌گوید، هم در ستایش اخلاق موعظه سر می‌دهد، هم خودش بی‌اخلاقی‌های نکوهیدنی دارد.

از بارزترین کژروی‌های این فرهنگ، فسادپروری است که برآمدش نابودی اعتماد عمومی شده‌است. فساد یک پدیدهٔ سیاسی است و زادهٔ این فرهنگ مبتذل سیاسی، و معنایش کژبهره‌بری «فرد در موضع قدرت» از جای‌گاه خود است. دزدی اموال عمومی، رشوه‌خواری، و تقلب انتخاباتی از نمونه‌های بارز فسادند. از گرفتاری‌های ایران یکی این‌که فساد در آن ساختاری و نهادمند شده‌است، و لاجرم در تاروپود سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و روابط خارجی کشور ریشه دوانده‌است. از ریشه‌ها و رانه‌های فساد، جدا از آن فرهنگ مبتذل، باید از انحصارگری، تجمل‌گرایی، نابرخورداری جنسی، غرب‌شیفتگی (چون نولیبرالیسم اقتصادی)، تقدس‌گرایی، و جناح‌بازی‌های سیاسی نام برد.

در ایران امروز، از عوامل اصلی این فساد، سوای قدرت سیاسی و مقررات فسادبرانگیز، عبارت‌اند از بانک‌ها، زمین‌خواران، رانت‌خواران، توزیع‌کنندگان بزرگ، بازرگانان وابسته به دولت و خارج، وزارت نفت و مشتقات نفتی، انحصارات، و رسانه‌ها. قدرت اقتصادی فزایندهٔ این بازی‌گران در غیاب یک سیاست خارجی بخردانه، اصلی‌ترین سبب دامن‌گستری فساد درون نظام حکومتی و همراه آن درون بخش‌های خصوصی و خصوصی و حتّاً جامعهٔ مدنی بوده‌است.

البته نقش رابطهٔ غیرعادی با آمریکا و تحریم‌های این کشور علیه ایران را هم باید در ریشه‌دوانی فساد پررنگ دانست. برای نمونه، مقاومت علیه آمریکا و دورزدن تحریم‌ها، حکومت و دولت‌های پیاپی آن را مجبور به بهره‌گیری از عناصر فرصت‌جو و گاه خیانت‌گر کرده‌است و این «کاسبان تحریم» نیز حداکثر استفاده را از موقعیت خود برای ثروت‌اندوزی نامشروع،

قاچاق، و دزدی کلان از اموال عمومی کردند و کماکان می‌کنند. دریغ‌دار بیغ که این فساد گسترده، سوای پیامدهای مخرب آن در کاهش اعتماد و اخلاق عمومی و فرسودن بیش‌تر فرهنگ کشور، افزایشده نابرابری‌ها، بی‌دادگری‌ها، و دیگر ناهنجاری‌ها به‌ویژه در ساحت اجتماعی جامعه ایران شده‌است. فساد مهم‌ترین عامل تشدیدگر شکاف‌های طبقاتی و دوقطبی ثروت و فقر در ایران است، و سر برآوردن خرده‌جامعه مفت‌خورانِ کاخ‌نشین و کلان‌جامعه زحمت‌کشانِ کوخ‌نشین را موجب شده‌است.

فساد در ایران امروز پدیده‌ای سیاسی است، یعنی ریشه آن در جامعه سیاسی قرار دارد. پس راه‌کار خلاصی از آن هم بالطبع سیاسی خواهد بود. اما سیاسی بودن فساد ریشه‌کنی آن را بسی دشوار می‌کند. به دیگر سخن، فسادزدایی و حتّا مبارزه با آن راه‌کاری ورای قانون و مقرّرات دارد. از قضا، قوانین و مقرّرات در جامعه فاسد خود عامل فساد بیشتر می‌شود چون گریزگاه‌ها و پوشش‌های فسادبرانگیز ایجاد می‌کند.

برای کاهش و زدایش فساد تنها دو راه اثربخش هست: یکی خلق اراده سیاسی در بالاترین سطح نظام برای ریشه‌کنی (انقلاب رهبری)، و دیگری ریشه‌کنی آن به دست مردمان (انقلاب توده‌ها). به دلایل زیادی، از جمله محافظه‌کاری حکومت برای حفظ وضع موجود از ترس آسیب‌رسی به نظام، انقلاب رهبری ممکن است رخ ندهد و یا خیلی دیر روی دهد که نخواهد بود مگر نوش‌دارویی پس از مرگ سهراب.

در این خصوص، باید یادآور شد که یکی از علل محوری انقلاب ۱۳۵۷ نیز فسادزدگی دربار و برخورداران بود. این بار هم فسادبارگی می‌تواند عامل

مهمّی در تغییر نظام حاکم باشد. جامعهٔ فلاکت‌زدهٔ ایران کنونی ممکن است در آینده‌ای نه چندان دور در وضعیتی قرار گیرد که مهدی‌باوران آن را شرایط «ظهور امام زمان» می‌خوانند. در چنین وضعیتی که نداری گسترده و نابرابری‌ها غوغا می‌کند، توده‌های مردم درمانده و دردمند در جست‌وجوی نجات-بخشی جدید به صحن خیابان‌ها می‌ریزند.

مهندسی گذار ایمن و توسعه اقتصادی

اصل هفدهم: آزموده‌های گذار سیاسی در جهان و کاربرد آن‌ها در

ایران

کم‌وبیش تمام کشورهای توسعه‌یافته در گذشته عقب‌مانده و اسیر خودکامگان و مستبدان بوده‌اند. نوع استبداد و خودکامگی‌شان هم از سلطنتی و جمهوری تا نظامی بوده‌است. گذار از این نظام‌ها، از طریق انقلاب، رزم‌اندازی (کودتا)، فروپاشی حکومتی، و جنبش‌های صلح‌آمیز مردمی و مذاکره‌محور (متکی بر اعتراضات، اعتصابات، و نافرمانی‌های مدنی)، همه‌پرسی، انتخابات توافق‌شده، و گاه با آمیزه‌ای از این شیوه‌ها رخ داده‌است.

میان این گونه‌های گذار، انقلاب کم‌ترین احتمال را برای نیل به توسعه همه‌جانبه بادوام و مردم‌سالاری پس از دوره گذار داشته‌است. گونه‌های رزم‌اندازی (کودتا) و فروپاشی حکومتی هم یک‌راست و بی‌درنگ به سرکار آمدن نظام‌هایی مردم‌سالار نینجامیده‌است. در این وضعیت‌ها، نظام‌های مطلوب پس از طی دوره‌ای ۵ تا ۱۰ ساله پدیدار شده‌اند. بالاترین بخت برای گذاری تند و بی‌وقفه و امن به مردم‌سالاری از ره‌گذر گونه‌های گذار مذاکره‌محور، همه‌پرسی، و انتخابات توافق‌شده پدید آمده‌اند.

در این وضعیت‌ها، هواداران و کنش‌گران هم‌جبهه، تغییر هسته اصلی قدرت را نشانه گرفته‌اند و با هم‌کاری مردم، مخالفان، و بخش‌های

کناررفته حاکمیت و هواداران نومیدش توانسته‌اند گذار به نسبت بی‌تنشی را پیش برند. تجربه جهانی در نیم‌سده گذشته نیز نشان‌گر کوتاه‌تر بودن عمر استبدادهای نظامی از استبدادهای پادشاهی و جمهوری بوده و نظامیان سریع‌تر و آسان‌تر از انواع دیگر نظام‌های استبدادی برافتاده‌اند. در بسیاری از این کشورها استبداد غیرنظامی به دست نظامیان سرنگون شد و پشت‌بندش آنان را یا خود مردم سرنگون کردند و یا مجبور شدند که در مصالحه‌ای میهنی تن به خواست‌های مردم سالارانه شهروندان بدهند (گذار مذاکره‌محور).

این تجربه‌های جهان‌گستر نیز گویای این واقعیت است که در وضعیت پساگذار، نظامیان فضای سیاسی امن‌تری را برای رسیدن به مقصد توسعه و مردم‌سالاری فراهم می‌آورد، و نظامیان خود در ایجاد این فضا بیش‌ترین هم‌یاری را دارند. تسویه بزرگ فرماندهان ارتش ایران در پی انقلاب ۱۳۵۷ که به ناآرامی داخلی و حمله عراق انجامید، و انحلال ارتش عراق پس از سقوط صدام که به جنگ داخلی گسترده منجر شد، دو نمونه از بی‌تدبیری فاجعه‌بار در قبال نقش بنیادی نظامیان در حفظ امنیت و یک‌پارچگی کشور در دوران گذار است. در مقابل، در ترکیه، مصر، پاکستان، و دیگر کشورها بارها شاهد بوده‌ایم که چرخش کلان قدرت سیاسی، به سبب وجود ارتشی مستحکم و مستقل، حافظ امنیت ملی و یاری‌رسان گذارهای سیاسی در کشورها بوده است.

واقعیت نظامیان این است که آنان پادگان‌نشین‌اند، نه کاخ‌نشین، و از همان لحظه درآمدن به کاخ، گذرا بودن خود را درمی‌یابند و برای برون رفتن ایمن از کاخ و زندگی امن‌پی‌آیندش برنامه می‌ریزند. این برنامه‌ریزی

باید به پی‌ریزی نهادهایی بینجامد که پس از درآمدن نظامیان حاکم از اریکهٔ سیاست، نگاه‌بان آنان هم باشد. تجربهٔ نظامیان حاکم نشان می‌دهد که به‌واقع اکثریتی از ایشان در کنار اعمال اقتدار، چنین نهادسازی‌هایی را از همان روزهای نخست درآمدن به ارگ قدرت در دستور کار خود می‌نهند.

در این رابطه، تجربهٔ گذار در کشورهای کرهٔ جنوبی و لهستان درس بزرگی برای ایرانیان دارد. در لهستان که ژنرال‌ها حاکمیت را از کمونیست‌ها گرفته بودند با جنبشِ خشونت‌پرهیز «هم‌بستگی» وارد مذاکره شدند. سپس، طی یک سری توافقات و با فشار از سوی کلیسای لهستان و مردم در صحن خیابان، نظامیان پذیرفتند که برای ایجاد یک مجلس مردمی انتخابات آزاد برگزارند، و تدبیر هم این بود که این انتخابات در ۱۹۸۹ ادارهٔ مجلس را به جنبش هم‌بستگی بدهد که چنین هم شد.

در مراحل بعدی، ژنرال‌ها موافقت کردند که انتخابات آزاد را به قوهٔ اجرایی هم تعمیم دهند که این توافق نیز انجام شد و هم‌بستگی این قوه را هم در اختیار گرفت. نکتهٔ ظریفی در این گذار بود و آن این که قدرت نظامی برای مدّت‌ها در دست همان نظامیان یا جانشینان آنان ماند و ارتش کشور حفظ شد. در این میان هم هزاران میهن‌پرست و متخصص لهستانی جزئیاتِ چگونگی ادارهٔ کشور از جمله قانون اساسی جدید و قوه قضائیه را با هم‌فکری نوشتند و سامان دادند.

در کرهٔ جنوبی که تا پیش از جنبش دموکراسی‌خواهی آن در ۱۹۸۰، حکومت نزدیک دو دهه در دست ژنرال‌های نظامی بود، گذار به یک نظم سیاسی جدید هم با توافق و کمک همان نظامیان روی داد. در آن‌جا

هم نظامیان طی توافقاتی با رهبران جنبش، قدرت را طی مراحل به غیرنظامیان انتقال دادند. از شاه‌کارهای گذار در کره این بود که در قانون اساسی جدید آن انتقام سیاسی ممنوع اعلام شد، و این ابتکار، گذار را برای همه امن و ایمن کرد.

توجه به این تجربه‌ها و نکته‌ها می‌تواند به گذار سازنده، روان، و ایمن در ایران کمک کند. **سامانیان** باید این آزموده‌های سیاسی پریها را نیک بررسند و آموزه‌های آن را میان مردمان و نیروهای تحوّل‌خواه بگسترند. در ارتباط با ایران، این تجربیات درباره نقش نظامیان بویژه بسیار حیاتی‌اند چراکه در گذار سیاسی آینده در کشور، به‌حتم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نقش مهمی را ایفا خواهد کرد.

تجربیات ایران در این یک سده گذشته از انقلاب مشروطیت هم گویای این امر است که نیروهای مسلح، ارتشی، نظامی رسمی یا جز آن، در گذارهای سیاسی نقش‌آفرین بوده‌اند. این تجربیات همچنین به ما می‌آموزد که گونه‌های انقلاب، براندازی، و اصلاح‌طلبی (قدرت‌طلبی) به توسعه و مردم‌سالاری راه نمی‌برد. گذار در کره و لهستان و ده‌ها کشور دیگر از ره‌گذر مذاکره بین حاکمان و تحول‌خواهان با پشتیبانی مردم در خیابان‌ها انجام شد.

براساس این تجربه‌ها و تحلیل‌ها، و نظر به ویژگی‌های حکومت اسلامی و نحوه برخورد آن با ایرانیان میهن‌پرست، **سامانیان** طرح گذار مذاکره‌محور سازنده، بی‌تنش، و کم‌هزینه خود را به حکومت و مردم ایران پیش‌نهاد می‌کنند، چنان‌که در گذشته هم این روش را طرح کرده‌اند

(بنگرید به مرام‌نامهٔ سازمان آبان). اما آنان هم‌زمان می‌دانند که ایران الزامات و اقتضائات خاص خود را دارد و باید در چارچوب واقعیت‌های کشور، حکومت اسلامی، و رهبری آن این فکر را به پیش برند.

ترجیح **سامانیان** گذار مذاکره‌محور است، اما در صورت سنگ‌اندازی حکومت همهٔ گزینه‌های میهن‌پرستانه برای گذاری پذیرفتهٔ مردم ایران روی میز خواهد بود. امیدواری **سامانیان** این است که حاکمان اسلامی بپذیرند و اعتراف کنند که هم خود و هم کشور مشکل دارد و نیز بپذیرند که برای حلّ مشکل به یک گذار سیاسی نیاز است و برای این گذار هم به کمک نیاز دارند. **سامانیان** از حکومت، نیروهای مسلح و همهٔ تحوّل‌خواهان به‌سوی ایرانی توسعه‌یافته درخواست دارند که از طرح گذار مذاکره‌محور آنان، به‌خاطر ایران و اسلام، پشتیبانی کنند.

سامانیان با همهٔ نیروهای سیاسی کشور، از جمله نگهبانان و حامیان نظام اسلامی، اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان، و پیروان نحله‌های فکری ایرانی از جمله مشروطه‌خواهان، ایران‌گرایان، ملی‌گرایان، سوسیالیسم‌خواهان و اسلام‌گرایان، به‌شرطی که خطوط سرخ ایران-پرستان را رعایت کنند، همکاری خواهند کرد. هدف هر گذار میهن‌پرستانه‌ای سازندگی است، و آن‌ها که سرنگونی به هر بهایی را عین هدف کرده‌اند با این اصل در تضادند و وطن‌ستیزانه عمل می‌کنند.

برای جامعهٔ عمل‌پوشاندن به چنین گذار مذاکره‌محور ایمنی، تعریف نظام باید مشخصاً به حاکمان دینی محدود شود. آرمان **سامانیان** خروج محترمانه، داوطلبانه، و صیانت‌شدهٔ حاکمان روحانی کشور از حکومت و قرار

گرفتن‌شان در حوزهٔ سیاست و جامعهٔ مدنی هم‌چون دوران پیش از انقلاب است. این همان خواستی است که بنیادگذار جمهوری اسلامی، آیت‌الله خمینی، از روحانیان داشت و به مردم ایران قول اجرای آن را داد. تجربهٔ این چند دهه حکومت روحانیان هم نشان داده‌است که آیت‌الله خمینی درست می‌اندیشده‌است.

و اما برای این گذار مهم‌ترین شرط درک و شناخت دقیق بینش و نگرانی‌های آیت‌الله خامنه‌ای است. شوربختانه فرهنگ سیاسی «اعتقاد و استقامت» آقای خامنه‌ای، برگرفته از آیت‌الله خمینی، مشکل‌زا خواهد بود، اما با درک و درایتِ برخورد با آن، مصالحه ممکن می‌شود. آقای خمینی تا آخرین لحظه عمر جانشینی انتخاب نکرد، به هشدارهای صدام برای حمله به ایران واقعی ننهاد، و شهادت یاران ایشان در حادثهٔ انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی اشک به چشمانش نیاورد. اما همین انقلابی ناسازگار پس از ۴۴ روز روی گروگانان با آمریکا مذاکره کرد، قطع‌نامهٔ آتش‌بس در «جنگ، جنگ، تا پیروزی» با عراق را پذیرفت (جام زهر سرکشید)، و در واپسین لحظه‌های زندگی هم آقای خامنه‌ای را برای رهبری تأیید کرد.

تجربهٔ بیش از چهار دهه مدیریت در بالاترین سطوح کشوری و لشکری، فرهنگ اعتقاد و استقامت آقای خامنه‌ای را حتّاً سخت‌تر و جزمی‌تر کرده است. این تجربه ایشان را به‌جَدّ به این باور رسانده‌است که هیچ نیرویی حریف نظام اسلامی نیست. نه آمریکا و اسرائیل، نه مخالفان اسلام‌گرای سبز و اصلاح‌طلب، و نه مخالفان چپ و سکولار و براندازِ سلطنت‌طلب. ایشان به ظنّ خود توانسته‌است با تکیه بر انقلاب و اسلام، و این اواخر ملی‌گرایی، نظام مقدّس و آسمانی خود را از گزند نیروهای شیطانِی ضدّ نظام محفوظ

دارد. هم‌هنگام، هم آقای خامنه‌ای، به‌موقعش «نرمش قهرمانانه» کرده و با واقع‌بینی نظام را از چندین «پیچ خطرناک» گذرانده‌است. برای گذار امن دیگری، باید این دو خامنه‌ای ایدئولوژی‌زده و عمل‌گرا را خوب درک کرد و به‌دقت شناخت.

نگرانی‌های آیت‌الله خامنه‌ای معتقد و مقاوم کدام‌اند و چگونه باید به آن‌ها پاسخ گفت؟ شاه، اگرچه با تأخیر، صدای انقلاب مردم را شنید. آیا امکان نرمش قهرمانانه آقای خامنه‌ای در قبال اعتراضات مردم ناراضی وجود دارد؟ شوربختانه جواب براندازان و آشوب‌طلبان به این پرسش منفی است. آنان به‌عمد تجربه و تصمیم‌گیری‌های آقای خامنه‌ای را نادیده می‌گیرند. دست‌کم بخشی از آنان، به‌خصوص ایادی اجنبی میان ایشان، در پی تغییری سازنده نیستند، بلکه تنها به آشوب و انقلاب به‌عنوان هدف غایی خود می‌نگرند. این درست همان برخوردی است که آقای خامنه‌ای هشتاد و چندساله را سازش‌ناپذیر می‌کند. مخالفت با آقای خامنه‌ای معتقد و مقاوم، و تنها بر مبنای ناراضی‌های مردم و بدون توجه به نگرانی‌ها و عمل‌گرایی رهبر کنونی، کشور را در مسیر «بچرخ تا بچرخیم» قرار خواهد داد.

مشکل مهم بعدی گذار مذاکره‌محور در سوی مخالفان جمهوری اسلامی است. شوربختانه اکنون نیروی مهم و اثرگذاری در صف مخالفان نظام نیست که آقای خامنه‌ای یا نمایندگان ایشان با آنان مذاکره کنند. آنانی که با نام اپوزیسیون در داخل و خارج فعال‌اند، چه فرد و چه گروه، وزن سیاسی شایانی ندارند و محبوبیت یا مشروعیت مردمی‌شان نیز بسیار پایین است. آنان در موقعیتی نیستند که بتوانند نیرو و فشار معناداری را

در خیابان‌ها به نمایش گذارند. با این وجود، نخبگان سیاسی و فن‌سالارِ ایران‌پرستِ بی‌شماری هستند که می‌توانند متحد شوند، و با حمایت مردم به‌ستوه‌آمده و خواهان تغییر، به یک نیروی سیاسی درخور بدل شوند و طرف مذاکره حکومت اسلامی قرار گیرند. **سامانیان** با فراخوان اتحاد خود باید در جهت شکل‌دهی به این نیروی مذاکره‌گر فعال شود و هستهٔ مرکزی آن گردد. قدرت و اعتبارسازی برای مذاکره با نظام نخستین و حیاتی‌ترین رسالت **سامانیان** است.

سامانیان از آیت‌الله خامنه‌ای انتظار دارند که از این طرح گذار حمایت کند و با کمک نیروهای نظامی کشور الزامات عبور امن ایران را از این پیچ خطرناک فراهم سازد. از قول زنده‌یاد شجریان، برای عبور از این پیچ «مردم یا حکومت یکی باید آن دیگری را بشنود.» مردم ۴۴ سال برای عبور از ده‌ها پیچ و گردنهٔ دشوار به حکومت گوش سپرده‌اند. امروز نوبت حکومت اسلامی است که مردم به‌ستوه‌آمده را بشنود. خوش‌بختانه آقای خامنه‌ای می‌تواند این گذار را با توفیق به سرانجام رساند؛ ایشان تنها کافی است که بخواهند. اقدام آیت‌الله خامنه‌ای به یک سخن‌رانی تاریخی و گفت-و‌گوی ایشان یا نمایندگان با نخبگان دگراندیش جامعهٔ دانش‌گاهی و سیاسی کشور با انتخاب خود ایشان سرآغاز خجسته‌ای خواهد بود.

با رهبری این گذار، آیت‌الله خامنه‌ای سرانجام نام خود را به‌عنوان رهبر بزرگ تاریخ ایران ثبت می‌کند. یکی از مسیرهای ممکن برای آقای خامنه‌ای هدایت حکومت مطلقهٔ فقیه به‌سوی یک امپراتوری ایرانی است که خود در چند سخنرانی از آن با نام «تمدن اسلامی» نام برده است. آیت‌الله خمینی بنیادگذار جمهوری اسلامی شد. اکنون آیت‌الله خامنه‌ای

فرصتی تاریخ‌ساز دارد که بنیادگذار امپراتوری ایرانی و تمدن اسلامی شود. برای این منظور، باید تغییراتی در قانون اساسی انجام پذیرد که لزوم و روش آن هم-اکنون در قانون اساسی فعلی پیش‌بینی شده‌است و آقای خامنه‌ای در موضع رهبر توانایی لازم را برای این تغییرات دارد. در پی آن، ایشان نخستین امپراتور ایران می‌شود و سپس بی‌درنگ به سبب کهن‌سالی و خستگی و یا هر دلیل دیگری، داوطلبانه استعفا می‌دهد، و بر اساس قانون جدید، شخصی معتمد جانشین ایشان خواهد شد.

اگرچه سامانیان با ادامه حکومت روحانیان مخالفاند، اما برای گذار امن، در نخستین مرحله اگر آن شخص جانشین از سوی مردم و نیروهای سپاهی و ارتشی کشور همراهی شود و نقشی مشابه آقای بن سلمان در عربستان سعودی را ایفا کند، او را خواهند پذیرفت. وظیفه اصلی این حاکمیت گذار، عبوردهی امن کشور از پیچ خطرناک کنونی، فراهم‌آوری شرایط برای تغییرات نهادی و ساختاری، انتخابات آزاد، کاهش تنش با آمریکا، تسویه عدالت‌مدارانه مفسدان و خائنان، و رسیدگی فوری و فوئی به زندگی مردم خواهد بود.

در مراحل بعدی، حاکمیت گذار باید به‌سوی یک حکمرانی سکولار و مردم‌سالار برود. خوش‌بختانه افزایش آگاهی سیاسی در ایران و کارنامه حکومت اسلامی ایرانیان امروز را بسیار سکولار کرده‌است. تقدس در ایران امروز دیگر نقش چشم‌گیری ندارد و خرافات هر روز بیش‌تر در فرهنگ مردم رنگ می‌بازد. اگر تا دیروز آیت‌الله‌ها مراجع دینی و معنوی کشور بودند، امروز بخش بزرگی از آنان «سلطان» لاستیک، شکر و برنج و جز آن نامیده می‌شوند. نسل دوم این حاکمان هم بسیار به سوی زیستی سکولار

گراییده‌اند.

مخالفان نظام و براندازان، همچنین حکومتیان و طرفداران آنان، احتمالاً این طرح را نامعقول، غیرعملی، و یا خائنانه قلمداد می‌کنند. اما آنان گزینهٔ بهتری ندارند، و طرح **سامانیان** عمل‌گرا، واقع‌بین و شجاع بی‌تردید در میان مردم تحول‌خواه کشور مقبولیت بیشتری خواهد یافت. **سامانیان** مخالف رویکرد غیرعملی و ناسازندهٔ «براندازی کل نظام» اند. تعریف نظام برای آنان دربردارندهٔ دین مردم، روحانیت، نیروهای مسلح و امنیت، یا نیروهای پنداریاف طرفدار حاکمان دینی نمی‌شود. براندازی کور در معنای یک انقلاب آشوب‌گر، در وضعیت خشم و درماندگی مردم و توطئه‌های جاری دشمنان کشور موجب به خطر افتادن جدی هستی ایران خواهد شد.

هم‌هنگام نیز حفظ نظام اسلامی در شکل کنونی آن هر روز مشکل‌زاتر و ناشدنی‌تر است. حاکمان روحانی و طرفداران آنان باید واقع‌بین و عمل‌گرا باشند. جمهوری اسلامی با یک همه‌پرسی با رأی ۹۸ درصد مردم شکل گرفت ولی در آخرین انتخابات ریاست جمهوری تقریباً ۴۵ درصد به آن آری گفتند. کشور در ورطهٔ فروافتادن به آشوب و هرج‌ومرج قرار دارد. معیشت دشوار مردم، فساد نهادمند و گسترده، و نابسامانی‌های دیگر اقتصادی کشور تحمل‌ناپذیر شده‌اند؛ بحران‌های جدی محیط زیست، از جمله ورشستگی آبی، کشور را تهدید می‌کند؛ ناهنجاری‌های اجتماعی و فرهنگی به فروپاشی خانواده‌ها نزدیک می‌شود؛ بی‌نظمی و ناکارآمدی دولت علاج‌ناپذیر شده‌است؛ جاسوسان و «نفوذیان» تا عمق نظام رخنه کرده‌اند که ترورها و انفجارها گویای این واقعیت است؛ و روابط بین‌المللی

کشور امنیت سرزمین ایران را به خطر انداخته است. نظام اسلامی هنوز در «بن‌بست» نیست، اما به آن وضعیّت بسیار دارد نزدیک میشود.

به دیگر بیان، خروج عزّت‌مندانه حاکمان دینی ناکارآمد از ساخت قدرت دارد اجتناب ناپذیر می‌شود و این خروج کم‌ترین چیزی است که باید روی آن به یک توافق میهنی رسید تا کشور از گزند و گردونه بلایای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، مدیریتی، و بین‌المللی در امان بماند. **سامانیان** برای گذار از این حاکمان به حکومتی غیردینی با همه توان خود به آیت‌الله خامنه‌ای یاری خواهند رساند و خواستار هم‌کاری بر محور ایران‌پرستی با همه نیروهای کشوری و لشکری ایران به‌شمول مخالفان و طرفداران سیاسی نظام، سرمایه‌داران، روحانیان، و نیروهای مسلح و امنیتی‌اند. در مسیر این گذار، هیچ ایرانی میهن‌پرستی نباید احساس ناامنی کند. **سامانیان** از جان و مال همه ایرانیان تا پای جان خود محافظت خواهند کرد. دور باطل انتقام و خشونت سیاسی در ایران باید شکسته و ایستاده شود.

سامانیان مخالف دخالت کشورهای خارجی و استفاده ابزاری از تحریم و جنگ، تخریب و آشوب، و جداسازی سرزمینی برای گذار از نظام دینی‌اند. در قاموس **سامانیان**، هدف وسیله را توجیه و مشروع نمی‌کند، و در فراروند گذار هرگز ارزشی از ایران‌پرستی خود عقب نمی‌نشینند. دردآورست که مخالفان برانداز و حتّا ملی‌گرایان و دموکراسی‌خواهان گه‌گاه مبارزه با جمهوری اسلامی را به مقابله با منافع ایران و ایرانیان بدل می‌کنند. برای این افراد، که بیشینه‌ای از آنان نیز ایران‌دوست‌اند، قصدشان برای نابودی حکومت اسلامی هر میانجی و مانوری را توجیه می‌کند، و همین‌جاست که هر وسیله نامشروعی را هم علیه نظام، دین مردم، و حتّا تمامیت ارضی

کشور به خدمت می‌گیرند. اگرچه ترس از تجزیه ایران بی‌اساس است، اما نقشه‌های اهریمنی برای فروپاشی و جنگ داخلی را باید جدی تلقی کرد.

نمونه‌اش هم چه بسیار مخالفانی که خواهان تحریم‌اند و کشورهای متخاصم را به جنگ با ایران فرامی‌خوانند. کسان دیگری علیه نیروهای نظامی و زیرساخت‌های دفاعی کشور دیدگاهی دشمنانه دارند. جریان‌هایی هم دست‌ک‌زنان برای تخریب اسلام و جداسری و واپاشی ایران هورا می‌کشند، و برخی از آنان حتّا در خدمت جاسوسی برای دشمنان ایران درآمده‌اند. در این میان، «رهبران» براندازی هم هستند که مردم را به انقلاب و آشوب فرامی‌خوانند، گرچه همچنان ابا دارند که مسئولیتی راه‌بردی بپذیرند. آنان ایده، سازمان، و تشکیلات درخوری ندارند، و وزن سیاسی‌شان هم در اندازه‌ای نیست که بتوانند اعتراضات مردمی را برانگیزند یا مدیریت کنند. کار این جماعت تنها ربایش و مصادره به مطلوب مبارزات مردمی برای مقاصد شخصی است.

میهن‌پرستان ایران مبارزه با جمهوری اسلامی برای گذار و ساختن یک ایران نوین را در چارچوبی پیش خواهند برد که به ایران و ایرانی و سرمایه‌های انسانی، مادی و معنوی کشور آسیبی نرسد. آنان از همه ایران‌دوستان انتظار واقع‌بینی دارند. گرچه مخالفت بیش‌ترین آنان با جمهوری اسلامی و مبارزه برای تغییر وضع موجود بحق است، شیوه برخورد آنان با این حکومت بدبختانه نزدیک به همانی است که با حکومت پهلوی دوم شد و امروز موجب پشیمانی آنان است. ایران خط سرخ ایران‌پرستان است و با تمام توان خود جلوی تکرار آن روش تغییر خواهند ایستاد، چراکه این بار فاجعه بس بزرگ‌تری پیش خواهد آمد.

اصل هجدهم: بایستگیِ پی‌ریزیِ دولت توسعه‌گر و حکمرانی کارآمد

گونه، ریختار، و ساختار حکومتی کشور و قانون اساسی آن را هم‌پیمانان سامانیان با هم پیش‌نهاد می‌کنند و مردم ایران تصمیم‌گیرندگان نهایی خواهند بود. این نظام و قانون باید بازتاب‌گر نیازهای طبقات زیرین، میانی، و زبرین جامعه، و نیروهای ویژه کشور باشد. باید گفت تجربه ایران با شکل جمهوری مثبت نبوده و روی چندوچون شکل سلطنتی هم اختلافی جدی بین نیروهای سیاسی هست. سامانیان خواستار بازپردازی قوارهٔ امپراتوری برای نظام حکومتی ایران‌اند و در این چارچوب پیش‌نهاد می‌کنند که نام ایران در خارج از کشور به «پرشیا» یعنی همان نام پیش از سال ۱۳۱۳ آن برگردد.

موجب تلخ‌کامی است که این نام‌گردانی یک دریا میراث چندهزارساله ایران را در چشم جهان کمرنگ و بی‌فروغ کرد، بی‌آن که هیچ بهره‌ای به کشور برساند. برای بازیابی رؤیای پارسی این تغییر نام از بایدها است. عنوان امپراتوری پرشیا در خارج و امپراتوری ایران در داخل یک تکانه و موج مثبت برای جهان خواهد داشت. تکانه‌ای که ما ایرانیان سرشکسته امروزین سخت به آن نیازمندیم.

ایرانیان گله‌مند و آزرده‌اند که چرا بیگانگان خلیج فارس را «خلیج» یا «خلیج عربی» می‌نامند. واقعیت این است که مشکل از ما آغاز شد. آنان امروز نمی‌دانند «پرشیا» چیست و کجاست که دریایی به نام آن باشد. باید نگران نام پرسپولیس یا پرشین کارپت و کت (فرش و گربه ایرانی) و ده‌ها دیگر هم بود. در این میان، عده‌ای نیز ساده‌دلانه ادعا می‌کنند که تغییر نام کشور برای وحدت ملی بین مردمان ایرانی لازم و موجه بود. اما توجه

نمی‌کنند که نه تنها سرزمین «پارس» و بلاد «فارس» نام عمومی ایران در درازنای تاریخ به‌زند بیگانگان بوده، بل که نام رسمی کشور در خود ایران همان نام همیشگی و فراگیر «ایران» بود و است و خواهد بود. دیگر آن که مگر با این نام‌گردانی جدایی‌طلبی بدخواهان کاهش یافت؟ خیر، برعکس افزایش یافت. برای نمونه جمهوری‌های خودخوانده و جداسر در آذربایجان و کردستان (مهاباد) را به یاد داریم.

نگاهی بی‌تعصب به روی‌کرد دیگر ملت‌های کهن در این خصوص بسیار روشن‌گر و درس‌آموزست. کم‌وبیش همه کشورهای کهن که بازمانده و بازنمای تمدن باستانی باشکوه بودند، از چین و هند و ژاپن تا یونان و مصر، به‌درستی نام اروپایی خود را که یادآور میراث تاریخ‌ساز و نام‌های جغرافیایی پیرامونشان است را حفظ کرده‌اند. یعنی، در سطح ملی‌شان، نام کشورشان را در زبان مادری‌شان به‌کار می‌برند، و در سطح بین‌المللی و در زبان‌های بزرگ اروپایی، همان نام فرنگی‌شان را رسمی دانسته‌اند و رایج داشته‌اند.

هندیان با آن تکثر فرهنگی و زبانی، در داخل، کشورشان را بهارات (भारत) یا هندوستان (हिन्दुستان) می‌نامند، اما نام «India» را که یادآور و پشتیبان نام‌های جغرافیایی اقیانوس هند «Indian Ocean» و شبه‌قاره هند «Indian Subcontinent» و صدها مفهوم و میراث دیگر هندیان است را در زبان‌های اروپایی حفظ کرده‌اند. به همین‌سان، چین و ژاپن نام خود را در زبان ملی‌شان به‌ترتیب جُونگ‌گَوَا (中国) و نیهون (日本) می‌خوانند. لیک، هر دو نام‌های خود را در زبان‌های اروپایی، به‌ویژه در انگلیسی که «China» و «Japan» است، به همان صورت نگه داشته‌اند.

همین سیاست موجب شده که نه تنها جای نام‌هایی چون دریا‌های جنوبی و شرقی چین «South and East Chinese Seas» و نیز رشته‌جزیره ژاپن «Japanese Archipelago» و دریای ژاپن «Sea of Japan» برای مردم جهان پذیرفته‌تر و فهمیدنی‌تر باشد، بل که بی‌شمار فراورده و مفهوم و میراث دیگر چین و ژاپن را که با صفت‌های «Chinese» و «Japanese» شناخته می‌شوند، را روشن‌تر متعلّق و مربوط به این دو دولت-ملت بدانیم، بی‌آن که گسست و ابهام و تمایزی در کار باشد. یونان و مصر نیز قصّه مشابهی دارند که مکرّر نمی‌کنیم.

دردا که نام ایران در خارج به تباهی کشیده شده و «ایران-هراسی» سکه رایج گشته‌است. خارجیان، اعم از انگلیسی‌زبان یا انگلیسی‌بلد، حتّا نام کشور را به‌درستی نمی‌توانند ادا کنند، و ایران را به‌تبعیّت از انگلیسی‌زبانان بیش‌تر «آی‌ران» تلفّظ می‌کنند. در غرب اسم ایران هم با اسلام‌زدگی و دهشت‌افکنی مترادف شده است: «آی‌رانین تروریست!» در مقابل، خوش‌بختانه نام پرشیا کماکان عزّت‌مند و باشکوه مانده‌است و هرگز کسی نشنیده که از «پرشین تروریست» سخنی به میان آید. برای ساختن ایرانی نو و واقعیّت‌بخشی به آن رؤیا، نام این کشور تمدّن‌بنیاد و کهن‌روزگار باید به همان نام تاریخی آن «پرشیا» برگردد. این تغییر برای بازیابی میراث گران‌سنگ ایران از باید‌هاست.

ایران پیش از برآمدن اسلام یک امپراتوری بود. با زایش و گسترش اسلام نیز نخست تازیان (امویان، عباسیان، و فاطمیان) و پس‌آن‌تر هم ترکان (عثمانی) با بهره‌گیری از اسلام راه‌بردی، نه ایدئولوژی‌زده، امپراتوری‌ها ساختند و ایران هم از آن جهان‌گیری‌ها زیان‌های هنگفت دید. اکنون نوبت

ایران است که با بهره‌مندی از ایران‌پرستی خاص خود و اسلام راه‌بردی نوع خود، یک امپراتوری امروزمین بسازد، آن امپراتوری که صفویان کوشیدند در برابر عثمانیان برافرازند.

برای ساختن ایرانی نو و واقعیت‌بخشی به آن رؤیا، نظام حکومتی این کشور کهن‌سال باید به همان صورت تاریخی آن یعنی امپراطوری برگردد. این شکل حکمرانی، به گواه تاریخ، هم کارا بوده و هم در وضعیت امروز برای بازیابی میراث گران‌بهای ایران الزامی است. این امپراتوری که در رأس آن یک امپراتور نمادین انتخابی (یا انتصابی با رأی مجالس کشور) خواهد نشست، دولتی قدرت‌مند با ریخت پارلمانی انتخابی (نخست‌وزیر) خواهد داشت. گرچه این تصمیم برعهده مردم ایران خواهد بود، **سامانیان** نظام امپراتوری پارلمانی را پیشنهاد خواهند کرد (برای نمونه هم‌چون ژاپن و انگلستان). فارغ از ریخت و ساخت کلی حکومت آینده، **سامانیان** به ساختارهای بخشی و سرزمینی حکومت آتی و به درون‌مایه آن هم توجه ویژه خواهند داشت و توسعه همه‌جانبه و شکوهمندی سازه حکومت را در صدر برنامه‌های خود می‌نشانند.

سازمان‌دهی یک حکمرانی کارا و یک دولت توسعه‌گرا، نیرومند، و پای‌دار، که در مرحله گذار می‌تواند شکل نیمه‌نظامی داشته باشد، باید جزو نخستین قدم‌های میهن‌پرستان ایران در روزگار پساگذار باشد. بی شکل‌دهی به چنین دولتی در کنار حکومت جدید، پیش‌رفتی شایان و شتابان ناشدنی است. از ویژگی‌های این حکمرانی و دولت، ایران‌پرستی، قانون‌مداری، مشروعیت مردمی، فن‌سالاری، و سامان درونی است. آمادگی کشور برای اداره سرزمینی، امنیت مردم، و دفاع از مرزها در دوره‌های

گذار و پساگذار، وطن پرستان ایران را ملزم به نکوداشت و استفاده بهینه از نیروهای ایران پرست نظامی، امنیتی، و اداری کشور می کند. در این راستا، در نیروهای مسلح و امنیتی نیز باید با تعریف وظایف جدید، جداسازی و درآمیزی مناسب صورت پذیرد. دیوان سالاری کشور نیز به طرحی نوین نیاز خواهد داشت و باید روح جدیدی از ایران پرستی، اخلاق مداری، سخت کوشی، و درست کاری به آن دمید.

مسئولیت مدیریت درهمه این زمینه های مرتبط با صورت و سیرت حکومت و دولت با یک نهاد مردمی انتخابی (مانند مجلس مؤسسان) و یا شورایی از بزرگان امین و ایران پرست کشور خواهد بود. در برهه پی آیند گذار، توجه به نیروهای آسیب دیده و آسیب پذیر هم از وظایف عمده ایران پرستان است. آزادی زندانیان سیاسی، رواج دادن اندیشه برابری زن و مرد، و مهار نیروهای ضدگذار و سامان جدید، رویارویی با خیانت پیشگان و جدایی خواهان، و زدودن هر تبعیض مذهبی و اقلیتی از دیگر مواردی است که هم و توجه ویژه سامانیان را می طلبد.

قانون اساسی جدید باید قوه اجرایی، قانون گذاری، و دادگستری را یک سره جدا از هم طراحی کند، و چگونگی شکل گیری، برگزینش، برگمارش، برکناری، و کارکرد هر یک را با نگرش به نیازهای عمومی و بنیادی جامعه نیک پرداخت. این قوه ها باید در کنار حزب های سیاسی، جامعه مدنی، و نیروهای مسلح و امنیتی، در سازه یک حکومت مرکزی نیرومند و نامتمرکز، و بر پایه مشارکت بی میانجی و اثربخش شهروندان عمل کند. قانون اساسی کشور باید در طراحی مدیریت جامع میهنی اصول اساسی این سند راهبردی و اعلامیه جهانی حقوق بشر را، تا جایی که با

واقعیت‌های جامعه ایران سازگارست، در کار آورد.

نمونه‌وار، می‌شاید این قانون از همان آغاز انتقام‌جویی و اعدام سیاسی را منع کند، اما لغو اعدام در صورت عام آن را باید به زمانی پس‌انداخت که فرهنگ کشور و خواست عمومی هم‌نوا با آن دگرگون شده باشد. نمونه دیگر این واقع‌بینی نقش اسلام در ایران است. از دید **سامانیان**، حکومت آینده ایران باید سکولار باشد، اما نه لائیک. بدین معنا که برای دین نباید نقشی در حکمرانی پنداشت، گرچه چنین محدودیتی برای دین در سیاست پیاده‌پذیر نیست. وظیفه جامعه سیاسی، یعنی دولت و احزاب، رشد فرهنگ سیاسی کشور در راستای تنظیم پیوند و گفت‌وگوی دین و دولت برای برهم‌کنش بیشینه و بهینه میان آن‌هاست.

سامانیان به یک ایران قدرت‌مند و قانون‌مدار باورمند و وفادارند و در این میدان تلاش می‌کنند. ایران نوین باید بر اساس قوانین عام و خاص نگاشته در قانون اساسی و اسناد رسمی دیگر اداره شود. مهم‌ترین رکن قانون‌گذاری در ایران نوین، برپایی مجلس مردم و مجلس استان‌ها (مِهستان یا سنا) است که در پای‌تخت کشور خواهند بود و نمایندگان آن دو مستقیم و آزادانه از سوی مردم در سطوح کشور و مناطق برگزیده می‌شوند. چندوچون و کردوکار این دو مجلس را **سامانیان** در گفتارها و بیانیه‌های بعدی به مردم ایران پیش‌نهاد خواهند کرد.

سامانیان همچنین به یک ایران دادبنیاد و رها از ناهنجاری‌ها، و رسته‌ها از دشمنی‌ها باورمندند و در این پهنه خواهند پویید. ایران نوین باید بر بنیاد قوانین قضایی عام و خاص درنوشته در قانون اساسی و اسناد رسمی

دیگر اداره شود. قضاوت، یا آنچه نهاد داوری و دادرسی می‌خوانیمش، حساس‌ترین کردار انسانی است و باید با واپایی و بررسی کامل انجام پذیرد. مهم‌ترین رکن داوری و دادرسی هم قاضیان مستقل و دادگرنده. سامانیان بر این استقلال و عدالت تأکید بسیار خواهند داشت، و جهت برپاداری آن‌ها در قوه دادگستری کشور فراگیرترین آموزش‌های نظری و تجربی را خواهند گستراند. چپستی و چونی ساختار و کارکرد قوه دادگستری ایران نوین طی گفتارها و بیانیه‌های پی‌آیند سامانیان به مردم ایران عرضه خواهد شد.

اصل نوزدهم: به‌کارگیری علم توسعه و تجربه‌های عملی

علم توسعه در این چند دهه‌ای که گذشت دست‌خوش تحولات نظری گوناگونی بوده‌است. برجسته‌ترین این نظریه‌ها (راه‌بردهای توسعه) عبارت‌اند از: بازارمحوری (سرمایه‌داری با سیاست‌گذاری عمومی بر مبنای نولیبرالیسم، خصوصی‌سازی، تجارت آزاد)؛ دولت‌محوری (سوسیالیسم، ملی‌سازی، حمایت، و برنامه‌ریزی)؛ درآمیخته (سرمایه‌داری دولتی و اقتصاد بازار اجتماعی)؛ راه رشد ناسرمایه‌داری (نظریه توسعه سوسیالیست‌ها برای جهان سوم، راه سوم)؛ تجددگرایی و مراحل رشد (مدرن‌سازی)؛ رشد تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه (نوکلاریک، عرضه‌محور)؛ رشد با توزیع محدود (کینزی، تقاضا‌محور)؛ توسعه صنعتی تجارت‌محور (تشویق صادرات، جانشینی واردات)؛ و نظریه‌های جدید توسعه (انسان‌محور و فناوری‌پایه). کاربرست این نظریه‌ها در کشورهای واپس‌مانده و یا توسعه‌یابنده، در مراحل گوناگون پیش‌رفت آن‌ها، نتایجی بس ناهم‌سان داشته‌است. برخی کشورها

با استفاده از پاره‌ای از این نظریه‌ها از وضعیتی بحرانی، پس‌ماندگی، و استبداد به وضعیتی عادی، توسعه‌یافتگی، و مردم‌سالاری رسیده‌اند. در حالی که شمار کثیری هم که نظریه‌های دیگری را به کار بسته‌اند، یا در کاربرد نظریه‌های انتخابی به خطا رفته‌اند، کماکان در وضعیت توسعه‌نیافتگی و استبدادزدگی فرومانده‌اند.

در این سند راه‌بردی مجالی برای تبیین ریزه‌کاری‌های این نظریه‌ها و کارکرد آن‌ها نیست، و شرح آن‌ها در نوشتارها و گفتارهای این نویسنده (پیوندهای درنوشته در پایان این بیانیه) و دیگر متخصصان علم توسعه، و در فضای مجازی در دسترس است. با این که هر کشوری ویژگی‌های خاص خود را دارد، و هر ملّتی باید بر پایه‌ آن ویژگی‌ها مسیر توسعه خود را برگزیند، اما کلیّاتی از این نظریه‌ها را می‌توان برای همه کشورهای برشمرد و از آن‌ها بهره جست.

چند کشور که در بهره‌گیری از برخی از این نظریه‌ها کام‌یاب بوده‌اند از این قرارند: چین، کره جنوبی، تایوان، هند، ترکیه، مالزی، آفریقای جنوبی، اندونزی، برزیل، و روسیه. تجربه اندک‌شماری از کشورهای اروپای شرقی پس از فروپاشی شوروی هم روشن‌گر و درس‌آموزند. ایران باید حتّا از کارنامه کشورهای پیش‌رفته غربی که در مرحله‌ای از سیرشان هنوز در تکاپوی توسعه‌یافتگی و مردم‌سالاری بودند، بهره ببرد.

به بیانی، شاید و نباید چرخ را از نو اختراع کرد، و با ایدئولوژی‌بافی فرصت را بیش از پیش از دست داد. برای ایران، کاربست مناسب نظریه‌های علم توسعه و آموزه‌های عملی کشورهای کام‌یاب و ثروت‌مند سخت

بایسته است. برترین درسِ تجربهٔ کشورهای که به توسعه و مردم‌سالاری رسیده‌اند این حقیقت است که در آن‌ها نقش دولت‌های مقتدر و قانون‌مند در مراحل آغازین توسعه هنگفت بوده است. و در کنار این دولت توسعه‌گرا، بخش خصوصی صنعت‌پایه و جامعهٔ مدنی برنگر (ناظر فعال) هم به‌خوبی نقش‌آفرینی کرده‌اند.

شروط اصلی در کام‌یابی و باردهی این راه توسعه، شکل‌دهی به یک دولت توسعه‌گرا، و پرورش جامعهٔ مدنی مطالبه‌گر و بخش خصوصی صنعت‌گر است. در نبود این توسعه‌محوری دولت و بخش خصوصی و جامعهٔ مدنی، پیش‌رفتی پدید نمی‌آید، و اگر هم در دوره‌هایی رشدی رخ دهد، ناپایا و کم‌فروغ خواهد بود، و در جایی سقوط خواهد کرد. تجربهٔ محمدرضا شاه بهترین گواه این نظریه است.

مردم‌سالاری هم برآمدِ تراز نیروها میان این سه بخش است. در غیاب سلامت این نیروها و تعادل بینشان، توسعهٔ پای‌دار پدید نمی‌آید و جامعه هم مردم‌سالار نخواهد شد. آنانی که به نقش بخش خصوصی در مراحل آغازین توسعه تأکید دارند، هم تجربهٔ جهانی را نادیده می‌گیرند، و هم دهه‌ها پژوهش و دانشوری نظری را. نولیبرال‌های اقتصاد حتّاً یک کشور توسعه‌یافتهٔ مردم‌سالار را نمونه‌وار نمی‌توانند نام ببرند که در مراحل آغازین توسعه‌اش، بخش خصوصی نقشِ راه‌بردی و پیش‌آهنگ داشته است.

در وضعیّت خاص ایران نیز، که گام‌های آغازین توسعه را برمی‌دارد، اقتصاد دولت‌محور، کارپایه، و فناوری‌بنیاد از اقتصاد بازارمحور، سرمایه‌پایه، و منابع بنیان توسعه‌بخش‌تر خواهد بود. و اما در ایران امروز که دولت بسی

حجیم و فاسد است، بخش خصولتی انحصارگر و ناشفاف است، بخش خصوصی نابهرور و انگلی می‌زید، و جامعه مدنی هم دورنمایی جز گذران روزمره ندارد، کار سامانیان در دوره پساگذار بسیار پُرچالش خواهد بود. آنان باید دگرگونی ساختاری را با بازسامانی دولت در سراسر سپهر فردی، سازمانی، نهادی، و اداری هم‌گام با نهادینه‌سازی حکومت جدید آغاز کنند.

برخلاف نولیبرال‌ها که نسخه جانشینی دولت ناکارآمد و فاسد را با بخش خصوصی فسادزنی پیش‌نهاد می‌کنند، سامانیان از نسخه شکل‌دهی به یک دولت سالم و کاردان پشتیبانی می‌کنند، که از نگاه آنان، باید رهبری توسعه کشور را با اقتدار به پیش برد. هم‌زمان با این مهندسی بخش عمومی، همه شرکت‌ها و نهادهای خصولتی و آن دسته از فعالیت‌های بخش خصوصی که انگلی و نامولد پیش می‌روند—هم‌چون بانک‌ها، مؤسسات بیمه و اعتباری، تجارت‌خانه‌ها، و مدیریت‌های زمین و مستغلات، صنایع بنیادی و زیربنایی—باید زیر پوشش مالکیت و (وا)پایش بخش عمومی جدید قرار گیرند.

در این پهنه هم سامانیان باید به سالم‌سازی و ریشه‌دوانی تدریجی بخش خصوصی و مدنی کشور همت گمارند، و از این واقعیت غافل نباشند که ترویج تدریجی آن‌ها در مراحل پیش‌رفته‌تر، برای مهار و تصحیح کج‌روی‌ها و زیاده‌خواهی‌های بخش عمومی الزامی است. این مهم تنها از طریق ساختن نهادهای استوار قانونی، مقرراتی، بازرسی، و ارزیابی ممکن می‌شود. آموخته‌ها و آزموده‌های کشورها نشان‌گرست که توسعه اقتصادی پای‌دار، و پشت‌بند آن مردم‌سالاری، آن‌زمان پا می‌گیرد که میان این سه نیروی عمومی، خصوصی، و مدنی یک تراز و تناسب قوای ماندگار پدیدار شود.

اصل بیستم: معماری نظام توسعه پایدار اقتصادی

ایران یکی از غنی‌ترین کشورهای جهان است و باید یکی از قوی‌ترین اقتصادهای جهان نیز باشد. منابع انسانی، سرمایه‌ای، طبیعی، فرهنگی، جغرافیایی، و گیتاسیاسی (ژئوپولیتیک) ایران، آن را شایسته برترین سطوح توسعه می‌کند. اما بس ناگوارست که بین ثروت و دست‌آوردهای کشور، شکافی ژرف و ناپذیرفتنی افتاده‌است. بدتر از این شکاف، انبوه دشواری‌ها و چالش‌های انباشته‌ای است که روزاروز گسترده‌تر می‌شود و عرصه را برای بیش‌ترین ایرانیان نفس‌گیر و برنتافتنی می‌کند.

در میان این ابردشواری‌ها، بی‌کاری، تورّم، و فقر زیست‌جوانان و طبقات پایین‌دست را سخت به خطر انداخته‌است. مشکلات محیط زیست و آب هم به چاره‌ناپذیری نزدیک شده‌اند. برای حلّ حتّا کمینه این چالش‌ها، کشور به سرمایه‌گذاری‌های بسیار سنگین نیاز خواهد داشت. اما بدبختانه سرمایه‌گذاری در اقتصاد کشور هم-اکنون بازایستاده، و یا در نازل‌ترین سطح انجام می‌شود. اکنون کم‌تر از ۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی ایران به سرمایه‌گذاری اختصاص می‌یابد و حتّا این رقم نازل (در مقایسه با رقم ۳۰ درصد گذشته) هم با توجه به بحران مالی دولت دوامی نخواهد داشت. این وسط، بودجه عمرانی کشور در حال حذف شدن است و می‌توان گفت تمام درآمدهای دولت صرف بودجه جاری و امور غیرتولیدی و ناضروری می‌شود. هم‌زمان هم منابع مالی و پولی کشور را هر روز و هرچه بیش‌تر بانک‌های فاسد، کسری بودجه دولت، و صندوق‌های خالی بازنشستگی می‌بلعند. باید یادآور شد که این صندوق‌ها اغلب به دلیل فساد گسترده و دست‌برد

دولتیان و بانک‌ها و مفسدان به چنین وضعیت اُسف‌باری رسیده‌اند.

اغلب بحران‌های جدّی دیگر هم در زمینه‌های ناکارآمدی و قانون‌گریزی دولت، افزایش بزه‌کاری‌های اجتماعی و فرهنگی، و ناسازگاری سیاست خارجی با سیاست بهره‌گیری از ظرفیت‌های عظیم داخلی است. برای چاره‌جویی این همه مسئله و معضل باید هرچه زودتر دست‌به‌کار شد. رشد سریع و موزون اقتصاد ایران از بایدها است و به این منظور نیاز به ساختار شکنی و سرمایه‌گذاری-های نجومی و جامع خواهد بود. در کنار شکل‌دهی به دولت توسعه-گر سرمایه‌گذاری نجومی باید از بالاترین اولویّت‌های **سامانیان** باشد. آشکارست که نخست باید منابع، مسائل، و نیازهای کشور را در ابعاد مردم، سرزمین، فرهنگ، حکومت، و روابط بین‌الملل ریزکاوانه بازشناسی و ارزیابی کرد. رسیدن به درکی دقیق از توانایی‌ها و تنگناهای کشور در ارتباط با نیازهای آن نخستین گام در سامان‌دهی واقع‌بینانه و عمل‌گرایانه رشد اقتصادی و توسعه میهنی است. خوش‌بختانه، ایران مشکل منابع ندارد و سرمایه‌های کشور تا حد زیادی در داخل وجود دارند. کاستی‌ها را هم می‌شود از خارج تأمین کرد. مشکل عمده همانا برنامه‌ریزی، سیاست، و مدیریت درست منابع است.

جمعیت ۸۵ میلیونی کشور، که تا ده سال دیگر ممکن است از مرز ۱۰۰ میلیون هم بگذرد، درگیر چه معضلاتی است و در سالیان آتی چه نیازهای کاری، درآمدی، خوراکی، آموزشی، بهداشتی، مسکنی، و تفریحی خواهد داشت؟ و یا زیست‌ار و زیست‌بوم این مردم چه کم‌بودهایی دارد و چه چالش‌هایی گریبان‌گیر منابع سرزمینی کشور در زمینه‌های آب و خاک و هوا و ماندش است، و چگونه باید این چالش‌ها را تدبیر کرد؟

با آشفته‌گی‌های فرهنگی، ناهنجاری‌های اجتماعی، ناکارآمدی دولتی، و درهم‌ریختگی سیاست خارجی چه می‌شاید کرد؟ تبیین و فهم دقیق این مسائل و ضرورت‌ها باید شالوده‌فکر و حرکت متخصصان برای اولویت‌سنجی و گزینش روش‌های بهینه در جهت رفع مشکلات و برآوردن نیازها باشد.

جهت برآوردن نیازها باید به سازکارهای بازار تکیه زد یا دولت باید روش‌های برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری عمومی را با اقتدار پیاده کند؟ و اگر می‌سزد تقسیم کاری بین دولت و بخش خصوصی برای برآوردن این نیازها باشد، چه‌گونه و چه‌میزان از پوشش این نیازها در توانایی هر یک از این دو بخش است؟ به سخن دیگر، باید سازگاری سازکارها و روش‌های اجرایی و قابلیت‌ها و ضعف‌های بخش‌های عمومی و خصوصی را در ارتباط با حلّ مسائل و تأمین نیازها، تخصّص‌وارانه و برکنار از ایدئولوژی و گروه‌بازی، یکایک برشمرد و برسنجید. در نگاه سامانیان، این نوع ارزیابی‌ها برای توسعهٔ ایران باید پایه‌ای تطبیقی، نظری، و تجربی در سطوح جهانی، منطقه‌ای و کشوری داشته باشند، و البته هم‌راستا با منافع میهن صورت پذیرد.

پرسش مهم دیگر این‌که برهم‌کنش ایران در گذشته با این نظریه‌ها چگونه بوده است؟ چه نظریه‌هایی و در چه کشورهایی کارآمد و کام‌یاب بوده‌اند؟ این کشورها چه هم‌سانی‌ها و ناهم‌سانی‌هایی با ایران دارند؟ و کشور ما تا کجا می‌تواند و می‌باید آن روش‌ها و آزموده‌ها را به خدمت گیرد؟ بدیهی است که ایرانیان باید از پیشینه و کارنامهٔ خود و دنیا برای پیش‌رفت کشور خود بهره‌ها گیرند. اما دیده‌ایم که ایرانیان عمدتاً بی‌بهره از دیدی تطبیقی و تاریخی‌اند، و اصولاً پژوهش‌های مقایسه‌ای به‌ندرت

محلّ توجّه درخورِ حتّا دانش‌گاہیان و پژوهش‌گران کشورمان بوده‌است. در عوض بیش‌تر ایرانیان گذشته‌گرا، خودمرکزبین، و خودبسنده‌پندارند. این کاستی بسیار زبان‌رسان باید برطرف شود. باید از نظریه‌ها و تجربیات ایران و جهان درس آموخت و **سامانیان** باید مسئولیت آموزش تطبیقی و تاریخی آنان را بر عهده گیرند.

برای نمونه، کرهٔ جنوبی از چه راهی به توسعه دست یافت؟ دولت و بخش خصوصی در روند و مراحل توسعه چه نقشی داشت؟ چه ویژگی‌هایی این بخش‌ها را توسعه‌گر کرد؟ نقش برنامه‌ریزی و بازار آزاد در فراروند توسعه چگونه بود؟ نیروهای مسلح و جامعهٔ مدنی کره چه جای‌گاه و کارکردی داشت؟ برای توسعهٔ صنعتی، کره چه سیاستی پیش برد و روی چه صنایعی هدف‌گذاری کرد؟ چه نوع بانکی (خصوصی و دولتی)، چه روش سرمایه‌گذاری (داخلی و خارجی)، و چه سیاست تجاری مشخصی (آزاد و محافظت‌شده) را در گام‌های پیاپی توسعه صنعتی به کار گرفت؟ رابطهٔ بخش‌های کشاورزی و خدمات با صنعت چگونه تنظیم شد؟ ساخت‌وساز زیربناها و نهادهای قانونی و نظارتی چه اولویّتی در توسعه صنعتی داشتند؟ رابطهٔ اقتصاد خرد و عوامل تولید آن با اقتصاد کلان و سیاست‌های پولی، مالی و ارزی چگونه تنظیم می‌شد؟ سیاست مشخص کره برای بیشینه بهره‌برداری از آموزش و تحقیق، پرورش فناوری، و تقویت نیروی انسانی چگونه بود؟ سیاست خارجی کرهٔ جنوبی چه رابطه‌ای با این سیاست‌های اقتصادی داشت؟ و ده‌ها پرسش بنیادی دیگر که باید طرح کرد و پاسخ‌های نایدئولوژیک، فنی، و روراست به آن‌ها داد. نیک‌بختانه هم اکنون صدها کتاب و هزاران مقالهٔ علمی به این پرسش‌های بنیادین پاسخ داده‌اند.

ایرانیان هم‌چنین باید دربارهٔ ناکامی خود در توسعهٔ کشور صادق‌تر باشند. اینجا ایدئولوژی هیچ کمکی نمی‌کند. باید واقع‌نگر بود و حقیقت را آن‌چنان که هست سنجید و بررسی‌د. نمونه‌وار، باید پذیرفت که در ایران اقتصاد سیاسی حاکم است و جداسازی این دو در شرایط فعلی ممکن نیست. این‌که قدرت‌های جهانی موجب عقب‌ماندگی ایران شده‌اند درست، اما تا چه حد و چرا و از چه طریقی؟ رهبران سیاسی کشور، از جمله روس‌دوستان، انگلیس-شیدایان، و آمریکاشیفتگان، چه نقشی در نفوذ و اثرگذاری این قدرت‌ها داشته‌اند و از ره‌گذر چه کردوکاری؟ چرا کوشش‌های قائم-مقام و امیرکبیر و به فرجام دل‌خواه نرسید؟ چرا دست‌آوردهای رضاشاه و محمدرضاشاه دوام نیاورد؟ به‌روشنی چرا راه‌برد توسعه و یا سیاست‌های اقتصادی پادشاهان پهلوی به‌جای رهنمونی ایران به‌سوی ژاپن، که قولش را داده بودند، به یک انقلاب اسلامی راه برد؟ این ارزیابی‌ها باید بی‌رحمانه و روراست باشد و با هیاهو و داستان‌سرایي برای این شاه و آن شخصیت مشکل ریشه‌یابی نمی‌شود و کشور برون‌رفت و جهشی نخواهد دید.

واقعیت این است که عمدهٔ مشکلات کشور همواره درونی بوده‌اند، و از آن میان، نبود یک راه‌برد توسعهٔ فراگیر و پایا، و نیز غیاب یک رهبر قانون‌مدار توسعه‌گر بیش‌ترین صدمه را به پیش‌رفت و آبادانی و برقراری کشور زده‌است. توسعه در اصل به‌معنای توان‌افزایی مردم برای زندگی بهتر و لذت بیش‌تر است، و یک رهبر قانون‌مدار توسعه‌گر هم در جهت آفرینش این توانایی گام می‌زند. نقش چنین رهبری در رأس دولت، و نقش تکمیلی جامعهٔ مدنی و بازار سالم در مراحل آغازین این روند انکارناپذیر است. دولت توسعه‌گر دولتی توان‌مندساز است و سیاست‌های آن باید در

راستای توان‌افزایی شهروندان کم‌توان و ناتوان، گسترش تولید و صنعت، شامل صنایع میانه و کوچک در شهر و روستا، توسعه زیربنای اقتصادی و سیاسی، و ارتقای عزت ملت در روابط خارجی سامان یابد.

بنیان اقتصادی کشورها را نظام تولیدی آنها برمی‌سازد. این زیربناست که باید بر روی آن هر آنچه در روبنا لازم است، سوار شود. سرمایه‌داری انگلی و فاسد بانکی و تجاری، و زمین‌خواری ایران، نظام تولیدی بس زیان‌رسانی برای پیشرفت کشور است و نباید آن را به بهانه اقتصاد بازار آزاد بی‌چون و چرا پذیرفت؛ کاری که سیاست‌های نولیبرال جمهوری اسلامی با اقتصاد کشور می‌کند. این سرمایه‌داری باید تولیدی، رقابتی، و اجتماعی گردد، و در این راستا باید عوامل بنیادین تولید شامل کار، سرمایه، کارفرما، فناوری، زمین و زیرساخت‌ها، و عوامل حمایتی تولید شامل نهادهای قانونی و نظارتی، خدمات اجتماعی، صنعتی، پولی، ارزی، و تجاری کشور با سیاست‌های معقول و متوازن یک دولت توسعه‌گر مدیریت شوند.

بانک‌های خصوصی فاسد کشور باید عمومی و تخصصی گردند، و برخی هم هم‌زمان در هم یک‌پارچه شوند، و سرمایه‌های آنها در جهت تولید بسیج گردند. وزارت نفت، این منبع فساد، باید از سلطه انحصاری دولت خارج و در نظارت نمایندگان واقعی و انتخابی مردم قرار گیرد. بانک مرکزی باید مستقل از دولت، مسئول سیاست‌های پولی کشور، و سررشته‌دار سنجیده کار نظام بانکی کشور گردد. تاجران و بازرگانان میهن‌پرست را باید به گسترش بازارهای داخلی و هم‌یاری مستقیم با بخش تولید تشویق و هدایت کرد. بی‌گمان ایران باید درهای باز داشته باشد، اما درآمیزی اقتصاد آن با دیگر اقتصادها باید خیلی شمرده و گزینشی روی دهد. درآمیختن

با بازارهای جهانی، بدون پایه‌ریزی اقتصادی نوین و رقابتی، و سیاست خارجی منافع محور، به تخریب دست‌آوردهای داخلی و رواج مصرف‌گرایی ختم می‌شود.

زمین و مستغلات یکی از پربهاترین عوامل تولیدند و مدیریت درست آن‌ها در توسعه کشور رکنی رکن است. باید با زمین‌خواری و فساد مستغلاتی به جد و جهد مبارزه کرد. بازار پول و تجارت و زمین سه سوی تولیدند که باید با هم‌آهنگی کامل عمل کنند. بدیهی است که نقش دولت توسعه‌گر در ایجاد این هم‌آهنگی انکارناپذیر و بی‌جانشین است.

تجربه جهانی (مثلاً آلمان، ژاپن و سوئد) هم چنان نشان می‌دهد که اقتصاد بازار اجتماعی، یعنی اقتصادی که تولید را هم‌نوا با توزیع عادلانه پیش می‌برد، از اقتصاد بازار خصوصی تولیدی‌تر و توان‌بخش‌تر است. بازار و بخش خصوصی لگام‌گسیخته در هیچ کجای دنیا سودرسان نبوده‌اند و فسادپرور شده‌اند؛ خاصه در وضعیتی که دولت هم ناپاک یا کم‌توان است. باید بازار را از ره‌گذر سیاست‌های درست خرد و کلان اقتصادی از جمله سیاست‌های صنعتی، مالی، پولی، تجاری، ارزی، توزیعی، و مصرفی مهندسی و مدیریت کرد.

اقتصاد در دنیای امروز روی کار فکری، دانش، و فناوری حرکت می‌کند و از این عوامل دانش‌بنیاد است که ابداعات، اختراعات، فعالیت‌های نوی اقتصادی، و برتری‌های رقابتی (امتیاز انسان‌ساخته) می‌زاید و توسعه پدیدار می‌شود. اقتصاد منابع طبیعی‌محور ایران و تکیه نامورون آن بر برتری نسبی (امتیاز طبیعت‌ساخته) ضد توسعه عمل خواهد کرد، مگر

آن که سیاست‌های دولت درآمدهای برآمده از منابع طبیعی، به‌ویژه نفت و گاز، را به‌سوی شکوفایی کار و دانش و فناوری روان کند. دنیای امروز دنیای کمیت و حجم نیست، دنیای کیفیت و ارزش است.

دولت اسلامی تازگی‌ها به فعالیت‌های «دانش‌بنیاد» توجه نشان داده‌است، اما در نبود واپایی (کنترل) و پایش‌گری شایسته، بیش‌تر این فعالیت‌ها بدل به سفره‌ای برای رانت‌خواری در راه و ریخت جدید شده‌اند و دانش‌ستیز عمل می‌کنند. شماری از آنها نیز سرهم‌بندی (مونتاژکاری) می‌کنند، نه بنیان‌سازی. در جهان جدید، جایی که در گذر سه‌چهار دهه گذشته اکثر صنایع نوپدید دانش‌محور بوده‌اند، آموزش و پرورش و نیز تحقیق و توسعه، از عمده‌ترین عوامل تولید و موجد برتری رقابتی بوده‌اند. در این روزگار، آن کشورها که شهروندان خوش‌فکتر و گستره دانش بیشتری می‌آفرینند، اقتصاد پیش‌روتر و پرمایه‌تری خواهند داشت و در رقابت‌های جهانی دوام می‌آورند.

این است که رشد و توسعه مؤسسه‌های آموزشی و پژوهشی و به‌کارگیری استعدادهای جوان در آنها برای یک اقتصاد پیش‌رو گریزناپذیر شده‌است. از این‌جاست که بودجه تحقیق و توسعه در همه کشورهای توسعه‌گرا به دست‌کم ۵ درصد تولید ناخالص ملی آنها رسیده‌است. در ایران این رقم کم‌تر از دو دهم درصد است، که باید آن را وضعیتی فاجعه‌آمیز برای چشم‌انداز پیش‌رفت کشور دانست. نرخ نازل سهم بودجه آموزش و پرورش در تولید ناخالص ملی هم باید افزایش یابد و معیشت آموزگاران و دبیران کشور باید بسی بهبود یابد. همچنین وضعیت اسف‌بار کیفیت در دانش‌گاه‌ها باید تصحیح گردد و دانش‌گاہیان و دانش‌جویان، از

جمله نخبگان و خبرگان کشور، باید سربه‌سر تقویت شوند.

بودجه کشور هم که بخشی به نفت وابسته است، باید از وضعیت غلبه نفت و مصارف جاری، به‌سوی مالیات بر درآمدهای ناتولیدی و دارایی‌ها و مصارف توسعه‌محور هدایت شود. در ایران امروز مالیات‌ها عمدتاً بر دوش واحدهای تولیدی، کارکنان اداری، کارگران، و طبقات میانی قرار دارد. کم‌ترین مالیات را بخش تجارت، بانک‌داری، زمین و مستغلات، و صاحبان دارایی‌ها و ثروت‌های نجومی می‌پردازند. این سیاست مالیاتی فقر‌پروری و بی‌کاری به بار می‌آورند.

در ایران نوین مالیات‌ها باید پیش‌رو، و متناسب با درآمدها و دارایی‌ها وصول شوند، و مالیات بر دارایی و ثروت، بیش‌ترین سهم را از مالیات‌ها داشته باشند. بخش تولیدی و نیز زحمت‌کشان کشور باید تا جای ممکن از پرداخت مالیات معاف باشند. این سیاست مالیاتی فقرزدا و شغل‌آفرین خواهد بود. برای نیل به این مهم که درست در چارچوب سیاست توسعه عدالت‌محور خواهد بود، برنامه، شفافیت، و نظارت از ابزارهای اساسی‌اند. در غیاب این ابزارها، دزدی و فساد و بی‌عدالتی پیوسته می‌گسترند.

از مهم‌ترین اولویتهای **سامانیان** تغییر مسیر بودجه کشور از منابع طبیعی وابسته به خارج به سوی منابع مالیات بر دارایی و ثروت و از مصارف غیرتولیدی و لوکس و ناضروری، به‌سوی مصارف تولیدی، به‌ویژه صنایع کوچک و میانه، زیرساخت‌ها، بخش‌های کشاورزی، گردش‌گری، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، مسکن، دفاع، تحقیق و توسعه، و حمایت از کارفرمایان، کارگران، کشاورزان، بی‌کاران، و جوانان جویای تحصیل، شغل

آزاد، و ازدواج است.

در شرایط امروزین و در کوتاه‌مدتی پس از گذار، بخش بزرگی از ایرانیان در وضعیتی شکننده و پرخطر خواهند بود و این جمعیت کلان باید برخوردار از پشتیبانی مالی و حفاظتی مستقیم دولت جدید باشد. سال‌مندان، کودکان کار و بی‌سرپرست، بازنشستگان، معتادان، توان‌یابان، و جان‌بازان در شمار این دسته از ایرانیان‌اند. برای این گروه‌ها و دیگر ایرانیان نیازمند، باید بیمه، درمان، و آموزش تا سطوح دانش‌گاهی رایگان شود، حقوق بازنشستگان و فرهنگیان کشور افزایش یابد، و یارانه‌ها باید برای قشر آسیب‌پذیر متناسب با درآمد و هزینه زندگی‌شان ارزیابی و پرداخت گردد. راه اعطای وام مسکن، کارفرماسازی، تحصیل و بورسیه و نظیر برای واجدان شرایط، بی‌شک باید مستقیم و از طریق تضمین‌های دولتی هموار شود.

سیاست پرداخت یارانه کالابری یا کالایی که به‌تازگی دولت در پیش گرفته‌است، در شرایط افزایش روزافزون قیمت‌ها، کاهش ارزش پول ملی، قاچاق گسترده طلا، ارز، و کالا، و فساد کلان همه‌گیر البته بر سیاست نقدی ارجح است، اما این سیاست هم کافی نیست و مشکل فقرپروری و کم‌کاری می‌آفریند. ضمن اعمال این سیاست دولت باید سیاست کارافزونی، حمایت از فعالیت‌های کوچک و کارفرماسازی جوانان را در اولویت فوری خود قرار دهد. افسوس که ناتوانی مدیریتی و مالی دولت و بی‌علاقگی آن به تقویت نقش سازمان‌های امنیتی و نظامی کشور در مبارزه با فساد و قاچاق کلان، و ناتوانی فکری و عملی آن در کاهش تورم در کنار رشد ناچیز اقتصادی مانع پیش‌برد سیاست‌های ایران‌پرستانه و ساختارشکن در این زمینه‌های حیاتی برای بهبود معیشت مردم شده‌است. **سامانیان** با

تمام توان تحوّل کلی را در این سیاست‌های ضداقتصادی خواهند خواست و آفرید و کشور را در مسیر توسعه همه‌جانبه خواهند نهاد.

و چه خوش‌تر که پایان این نوشتار به سخن سعدی شیرازی آراسته شود:

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال»

و

«به پایان آمد این دفتر، حکایت هم‌چنان باقی است»

پیوندهای وابسته

برای ریزِ برخی از موارد در این بیانیه، می‌توانید به پیوندهای زیر سر
بزنید.

مرام‌نامه سازمان آبان:

<https://www.abanorg.com/ir/maramnameh/>

تارنمای سازمان آبان و کانال تلگرام آن:

www.abanorg.com; <https://t.me/abanorg>

تارنمای هوشنگ امیراحمدی، کانال تلگرام، اینستاگرام و یوتیوب
ایشان:

Website: www.amirahmadi.com

Telegram: <https://t.me/drhooshangamirahmadi>

Instagram: [hooshangamirahmadi](https://www.instagram.com/hooshangamirahmadi)

YouTube: [hooshangamirahmadi](https://www.youtube.com/hooshangamirahmadi)

زندگی‌نامه هوشنگ امیراحمدی و برنامه انتخاباتی ۱۳۹۲ ایشان:

<http://amirahmadi.com/farsi/%d8%a8%d8%b1%d9%86%d8%a7%d9%85%d9%87-%d8%a7%d9%86%d8%aa%d8%ae%d8%a7%d8%a8%d8%a7%d8%aa%db%8c/>

روند گذار و آینده سیاسی ایران:

<https://news.gooya.com/2020/04/post-36974.php>

درباره مدیریت سرزمینی:

<https://news.gooya.com/2018/11/post-21094.php>

درباره فرهنگ سیاسی:

<https://www.iran-emrooz.net/index.php/politic/more/28043/>

نامه به آقای کروی:

<https://news.gooya.com/2018/02/post-12282.php>
<http://amirahmadi.com/farsi/wp-content/uploads/2017/12/%DA%A9%D8%AA%D8%A7%D8%A8-%D8%AC%D8%A7%D9%85%D8%B9%D9%87-%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%D-B%8C-%D9%85%D8%AF%D9%86%D-B%8C-%D8%AA%D9%88%D8%B-3%D8%B9%D9%87-%D9%85%D9%84%DB%8C.pdf>

جامعه سیاسی، جامعه مدنی و توسعه ملی:

<http://amirahmadi.com/farsi/wp-content/uploads/2017/12/%DA%A9%D8%AA%D8%A7%D8%A8-%D8%AC%D8%A7%D9%85%D8%B9%D9%87-%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%D-B%8C-%D9%85%D8%AF%D9%86%D-B%8C-%D8%AA%D9%88%D8%B-3%D8%B9%D9%87-%D9%85%D9%84%DB%8C.pdf>

